
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۱۵۰



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۱۵۰
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۱۵



لمعه علی الحساب داده

فجئت ذئب لدود شمس

در این پانزده حرف وقتی که بعد از این پانزده تاء تانیث
باشد کسائی علیه الرحمه با ماله میخوانند در حالت وقف
واکهر در این چهار حرف اگر ماقبل این چهار حرف مکسور باشد
یا یاء ساکنه هم اماله میخوانند ایضا و اگر کسره و یاء ساکنه نباشد
دو وجه میخوانند بفتح و با ماله و هر حرفی که بروزن معطل باشد
در اصل قلیت باشد در هر کلمه که واقع شود کسائی علیه الرحمه
از اثر اماله میخوانند و اختلافات کلمه در مفرده معلوم باید کرد
پس قراءت کسائی رحمة الله علیه بر این موجب است
که یاد کرده شد او را

قطعه

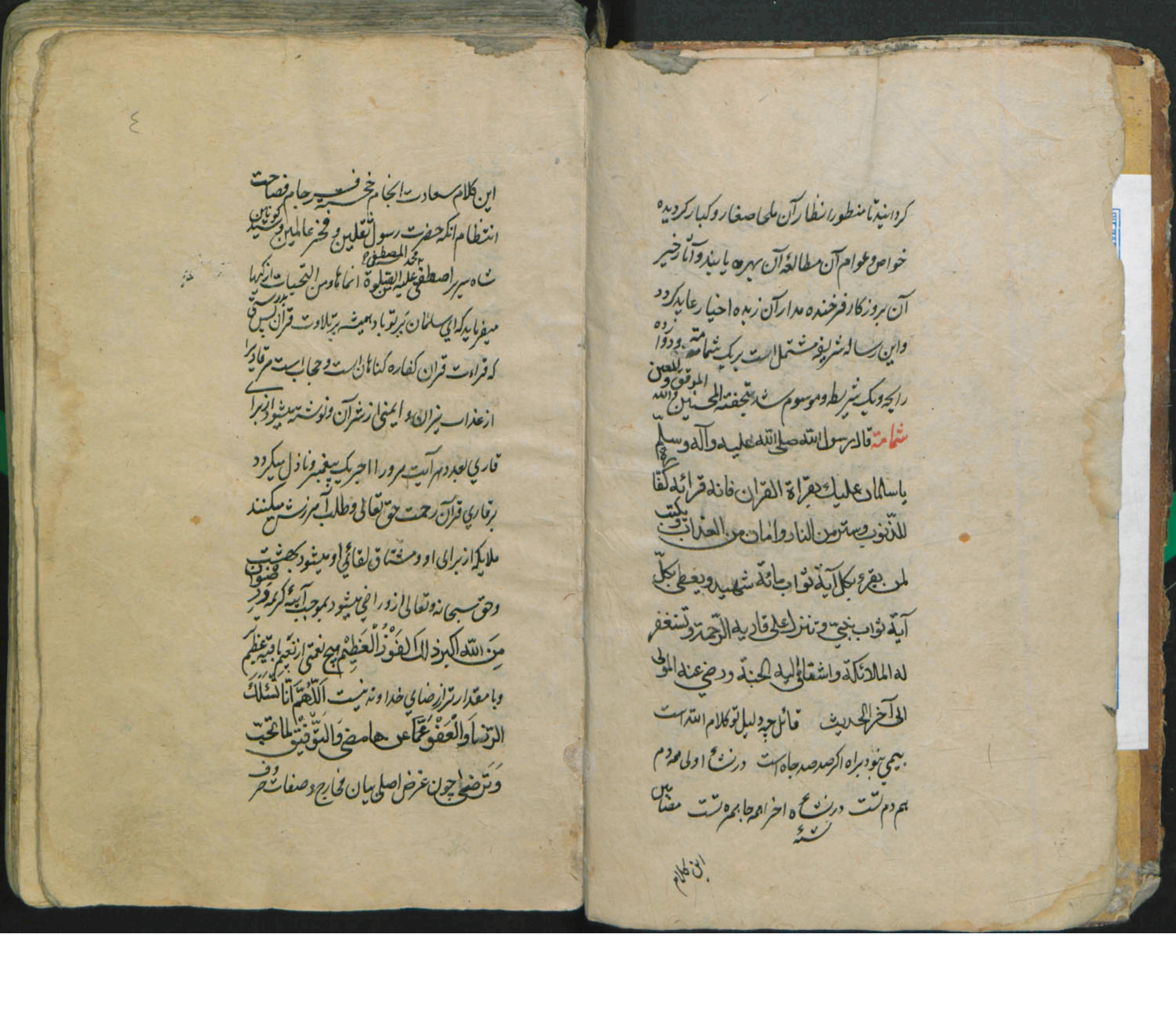
مصر شام که گیرند وقف را بتمام — قضات اگرچه بناشند منتخو
بغیر وصل نخوانند قاریان قرآن — ز حال وقف بناشد وقوف ان شاء الله
گرفته اند اما قضات از ایشان ماند — بر سم عادت خود وقف های قراء



تمام است وصف تو عالی مقام که هستی تو فرزند
خیر الانام وصول کمال نبود تمام تست بزرگی
ترا میرسد والسلام لا زالت ایام مجده وعلائه
وشانه وبهائه الی یوم الدین. که تمام نامیش تا لعقب
ونسب ومنصب از اوایل سطور دیباچه توشیح ظهور
می یابد بموجب آیه وافی هدایة ورتل القرآن ترتیلا
مایل وراغب بود بدانستن ضروریات علم تجوید
تا ببرکت آن تلاوت قرآن بر سایر ادعیه
واذکار آن خلاصه دودمان افتخار فی اناء اللیل
واطراف النهار از مفاسد لحن ستر و آشکار مبرا
باشد لهذا اقل عباد حضرت باری و سرگشته
تیه نادانی وبی سر و سامانی محمد رضاء
القاری السبزواری وفقه الله للعمل فی یومه لغده
قبل ان یخرج الروح من جسده در زمان سعادت

نشان

نشان ملک الملوک زمان لا بل شاهی تا زمان صاحب
الزمان ظل اللهی یوسف مهر پادشاهی موید بتایید
نامتناهی افتخار ملوک والسلاطین بعین
الله الناظر الی الخلایق اجمعین مظهر الطاف
الصمدیه مقتفی آثار الاحمدیه تازه نهال برومند
بوستان صفوی حدیقه آرای گلستان
مرتضوی صاحبقران سلیمان مکان اسمعیل
اول شاه عباس ثانی ابده الله فی الآفاق نصره
ومد الی انقراض الزمان عمره ای در زنجیر سدا
انوار پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه
تا بماهی بادا بعد عابت هر آرزو که داری
ایزد کند اجابت هر مقصد که خواهی
موفق گردیده قاعده چند از قواعد علما
این فن شریف در غایت اختصار و التحقیق محمد



گردانید تا منظور انظار آن ملجای صغار و کبار گردیده
خواص و عوام از مطالعهٔ آن بهره یابند و آثار خیر
آن بروزگار فرخنده مدار آن زبدهٔ اخیار عاید گردد
و این رسالهٔ شریفه مشتمل است بر یک شمامه و دوازده
رایحه و یک شریطه و موسوم شد بتحفة المحسنين والله الموفق والمعین

شمامه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یا سلمان علیک بقراءة القرآن فانه قرائته کفارة
للذنوب وستر من النار وامان من العذاب ویکتب
لمن یقرء بکل آیة ثواب مائة شهید ویعطی بکل
آیة ثواب نبی وتنزل علی قاریه الرحمة وتستغفر
له الملائکة واشتاق الیه الجنة ورضی عنه المولی
الی آخر الحدیث — قائل جه دلیل تو کلام الله است
بیمی بود براه اگر صد صد چاه است — در نشئهٔ اولی همه دم
همدم تست — در نشئهٔ آخر همه جا همره تست — مضامین

این کلام

٤

این کلام سعادت انجام خجسته فرجام فصاحت
انتظام آنکه حضرت رسول ثقلین و فخر عالمین و سید کونین
شاه سریر اصطفی محمد المصطفی علیه الصلوة انماها ومن التحیات ازکیها
میفرماید که ای سلمان بر تو باد همیشه بر تلاوت قرآن بدرستی
که قراءت قرآن کفارهٔ گناهان است و حجاب است مر قاری را
از عذاب نیران و ایمنی از شر آن و نوشته میشود از برای
قاری بعدد هر آیت مزد اجر یک پیغمبر و نازل میگردد
بر قاری قرآن رحمت حق تعالی و طلب آمرزش میکنند
ملائکه از برای او و مشتاق لقائی او میشود بهشت
و حق سبحانه و تعالی از و راضی میشود بموجب آیهٔ کریمهٔ ورضوان
مِنَ الله اکبر ذلک الفوز العظیم هیچ نعمتی از نعیم ابدیه عظیم
و با مقدار تر از رضای خداوند نیست اللهم انا نسئلك
الرضا والعفو عما مضی والتوفیق لما تحب
و ترضی چون غرض اصلی بیان مخارج و صفات حروف

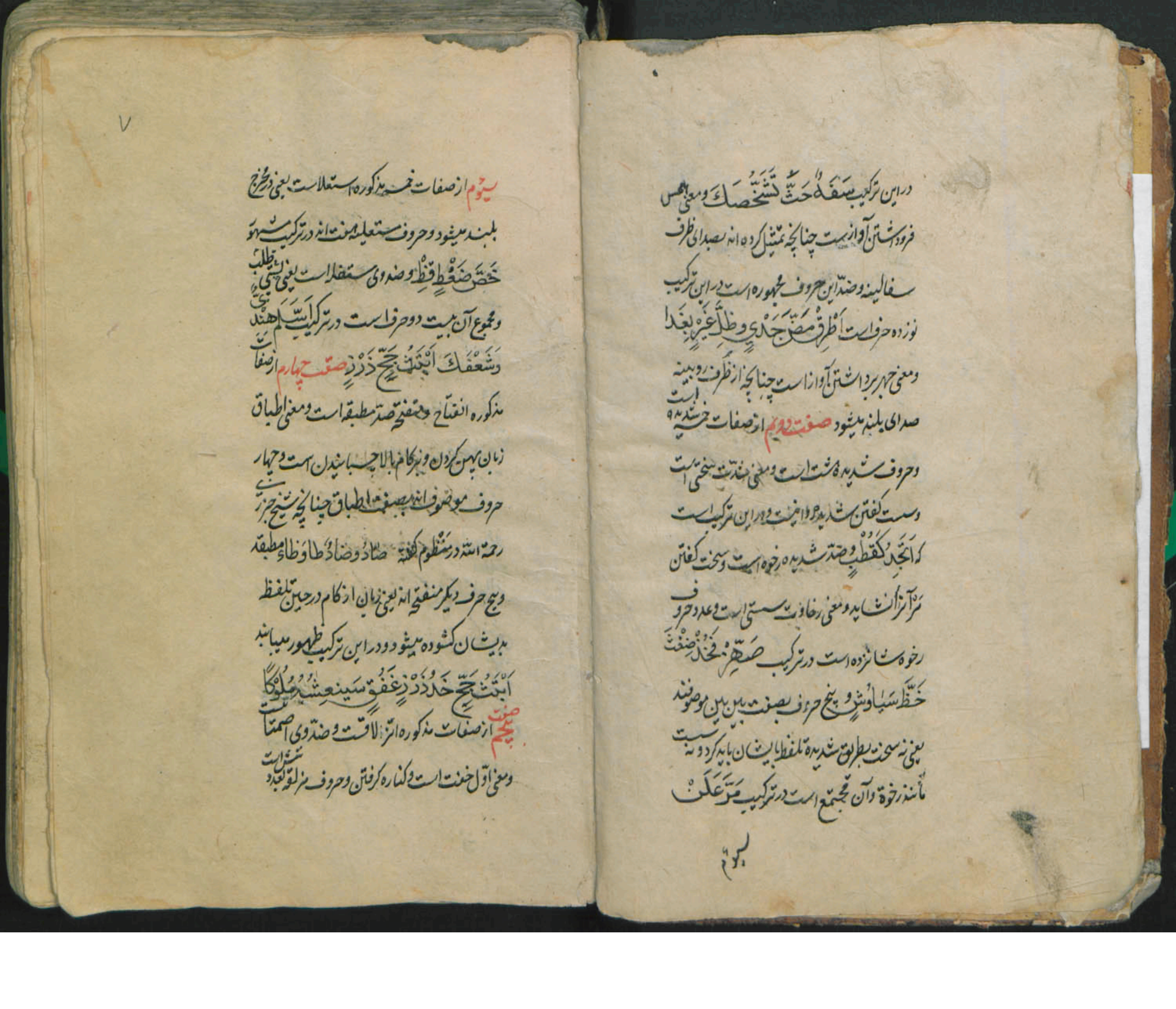
وقواعد تجویدیست علی الاجمال شروع دران بپرودو جهت
ترغیب بهمین حدیث اکتفا مینماید بانجه اولی
بدانکه اول چیزی که دانستن آن اهم است وبمنزلهٔ وضو است
جهت ادای فرایض دانستن مخارج وصفات حروفست
وعلماء قرارت را در عدد مخارج اختلاف است واشهر
واضبط هفده است ومخرج محلیست که حرف از ان متولد
میشود وقاعده در امتحان آن آنست که حرف را ساکن یا مشدد سازند
وهمزه در اول او در اورند وبدان حرف متلفظ شوند
موضع آن حرف بر ممتحن ظاهر خواهد شد اما مخرج اول
ابتداء حلق است از غوری که نزدیک بسینه است وآن
مخرج همزه وهاست مخرج دوم وسط اوست انجا که
برآمده گی حلقوم است وآن محل عین وحاء مهملتین است
مخرج سیم آخر حلق است که در وقت از دراو لقمه اول اید ودیر
از دراد فرو بردن
فرو میرود وان سوله غین وخاء معجمتین است چهارم

ابتداء لهاتست که بیخ زبان عبارت ازان است
واز انجا قاف میخرد در برابر لهات ولهات ان گوشت
پاره ایست که در فارسی ان را ملاذه گویند ومقدار
طول او عرض یک بند انگشت فاصله بعد از مخرج قاف
جای کافست واین مخرج پنجم است ششم وسط
لسان است وسه حرف که جیم وشین ویاء غیر مدی است
ازان موضعست هفتم حافه است یعنی کنارهٔ زبان است
در محاذات دندانها کرسی از طرف ایمن یا ایسر واهل ادا
گفته اند که من الایسر ایسر یعنی از طرف چپ اسان تراست
وحرف ضاد از انجا گفته میشود هشتم آخر حافه است
واین مخرج لام است ومحاذیش فوق رباعیات نهم
سر زبانست بعد از لام با محاذی آن فوق ثنایا وان
موضع نونست دهم تیزی زبان است باانحراف آن
وآن مخرج راست یازدهم سر زبان است وشکنهای

کام وآن مخرج طا و تا و دالست واین حروف نطعیه نیز
نامیده اند دوازدهم سر زبان است با سر دو دندان
پیش بالا وآن مخرج ظا و ثا و ذال است همه نقطه دار
واین حروف را لثویه گویند ولثه موضعیست که دندان
ازانجا روییده سیزدهم سر زبان است با سر دندانهای
پیش زیرین وسه حرف صفیر که صاد وسین وزاست
ازان محل بر میخیزد واین حروف را اسلیه نیز گویند واسلیه
عبارت از باریکی زبان است چهاردهم سر دندانهای
پیش بالاست با بطن لب زیر وآن مخرج فاست پانزدهم
میان دو لبست و مخرج با و میم و واو است بتفصیل با از تری
و میم از خشکی بشرط ضم شفتین در هر دو و در واو لب
بهم نچسبد اما هر دو لب اندک جمع شود و در حیات
جاودانی اشاره بان رفته که نظم بود با از تری و میم
از خشکی و لی در واو نچسبد لب بهم چون غنچه گردد جمع

ازو لبها

ازو لبها واین حروف را شفوی ازاین جهت گویند شانزدهم
هوای فضای فم است وسه حرف مد ازانجاست واو ساکن
ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل مکسور والف است و چون الف
همیشه ساکن است ما قبل او احتیاج به بیان ندارد
واین حروف را هاوی گویند هفدهم خیشوم است که عبارت است
از راهی که از بینی بسوی حلق است وغنه ازانجا ظاهر میگردد
وغنه صدایست بطریق صدای قمری و کبوتر وان مخرج
نون و میم است در حالت اخفا و با غنه وادغام با غنه
و میم و نونی که باظهار غنه میشود وانچه در آخر آیات
بر وقف میکنند مراد نه انست والله اعلم رایحه ثانیه
در صفات حروف بدانکه هر حرف از حروف هجا میباید که
پنج صفت اقلا موصوف بوده باشد و بعضی زیاده بر پنج نیز گفته اند
وان پنج را اضداد هست و جمله مرکب ساخته مجرد میگردد
اسامی صفات خمسه واضداد اینست اول مهموسه وان ده حرفست

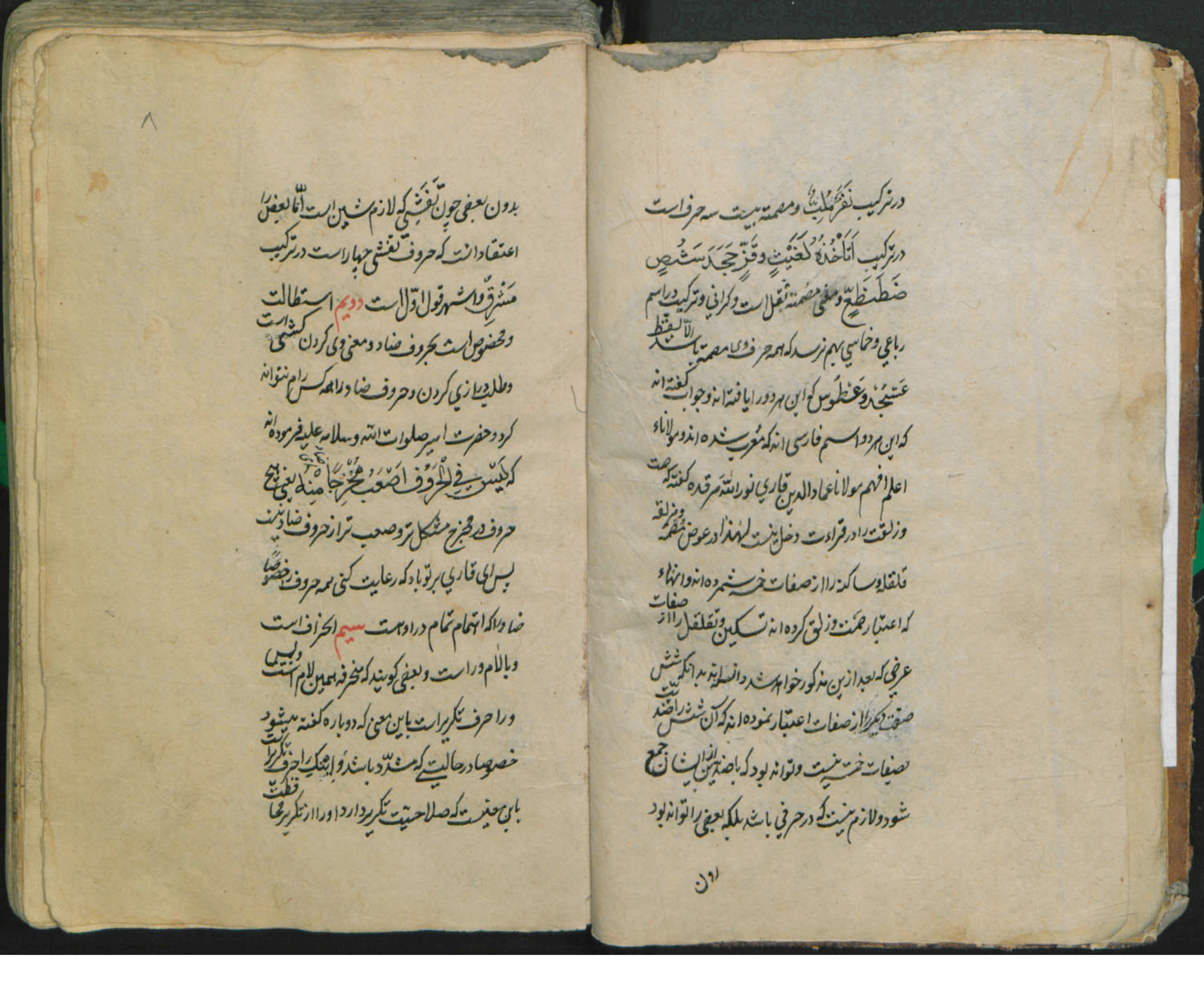


در این ترکیب سَفَهُ حَثَّ تَشَخَّصَكَ ومعنی همس
فرو داشتن آواز است چنانچه تمثیل کرده اند بصدای ظرف
سفالینه وضد این حروف مجهوره است در این ترکیب
نوزده حرف است اَظْرِقْ مَضّ جَدْیٍ وطَأَ غَزٍّ بَغْدا
ومعنی جهر برداشتن آواز است چنانچه از ظرف روئینه
صدای بلند میشود صفت دویم از صفات خمسه شدیده است
وحروف شدیده هشت است ومعنی شدت سختی است
وسست گفتن شدید حرام است ودر این ترکیب است
که اَجَدْ كَقُطْبٍ وضد شدیده رخوه است وسخت گفتن
نرم آنشاید ومعنی رخاوت سستی است وعدد حروف
رخوه شانزده است در ترکیب صَحَّ هِزْ نُخِذْ ضَغْثَ
خَظَّ سَیاوُشٍ وپنج حرف بصفت بین بین موصوفند
یعنی نه سخت بطریق شدیده تلفظ ایشان باید کرد ونه سست
مانند رخوه وآن مجتمع است در ترکیب مَرَّ عَلَنْ

سیوم

7

سیوم از صفات خمسه مذکوره استعلاست یعنی در مخرج
بلند میشود وحروف مستعلیه هفت اند در ترکیب
خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ وضد وی استفال است یعنی پستی طلب
ومجموع آن بیست ودو حرف است در ترکیب اَیَسْلَمْ هَنَدْ
وشَعَفَكَ اَبْثَثْ جَحَّ ذَرْزٍ صفت چهارم از صفات
مذکوره انفتاح ومنفتحه ضد مطبقه است ومعنی اطباق
زبان بهم کردن وبر کام بالا چسبانیدن است وچهار
حروف موصوف اند بصفت اطباق چنانچه شیخ جزری
رحمه الله در منظوم گفته صادٌ وضادٌ طاءٌ وظاءٌ مطبقه
وبیست حرف دیگر منفتحه اند یعنی زبان از کام در حین تلفظ
ایشان گشوده میشود ودر این ترکیب ظهور میبابند
اَبَتَثُ حَجَّ خَدُ ذَزَ غَفُوسَینعشه مُلُوکًا
صفت پنجم از صفات مذکوره اذلاقست وضد وی اصمات
ومعنی اول خفت است وکناره گرفتن وحروف مذلقه شش است

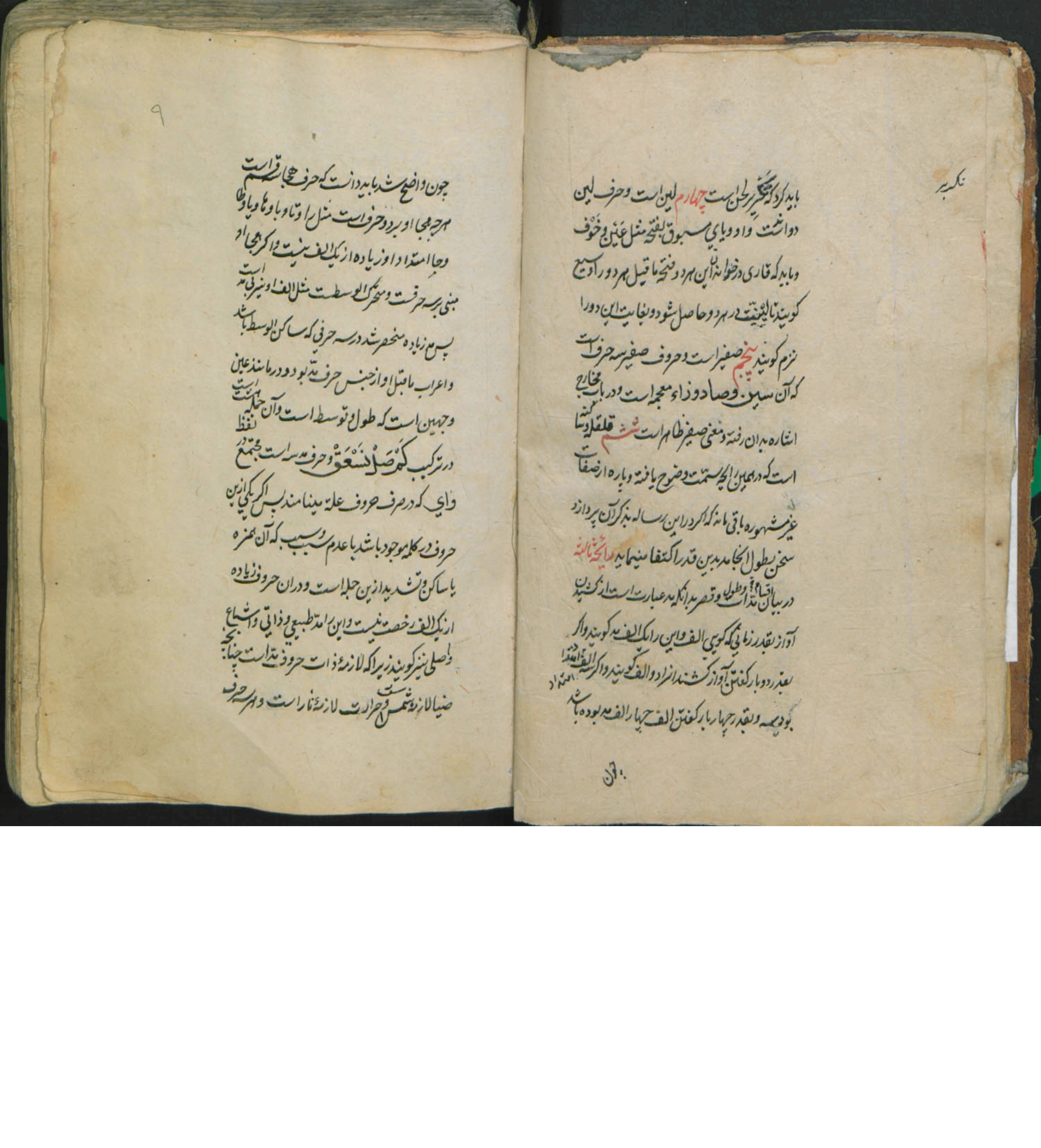


در ترکیب نفر ملث و مصمتهٔ بیت سه حرف است
در ترکیب اناخذه لعنیت و قز جحد ستشص
ضطنطع و معنی مصمته ثقل است و گرانی و ترکیب در اسم
رباعی و خماسی بهم نرسد که همه حرف وی مصمته باشند الا لفظ
عسجد و عطوس که این هر دو را یافته اند و جواب گفته اند
که این هر دو اسم فارسی اند که معرب شده اند و مولانای
اعلم افهم مولانا عماد الدین قاری نور الله مرقده گفته که صحت
وزلقت را در قراءت دخل نیست لهذا در عوض مصمته و مزلقه
قلقله و ساکنه را از صفات خمسه شمرده اند و انهاء صفات
که اعتبار صمت و زلق کرده اند تسکین و تقلقل را از
عرفی که بعد ازین مذکور خواهد شد دانسته اند بدانکه شش
صفت دیگر را از صفات اعتبار نموده اند که آن شش را ضد نیست
صفات خمسه نیست و تواند بود که با ضدین از ایشان جمع
شود و لازم نیست که در حرفی باشد بلکه بعضی را تواند بود

اول

٨

بدون بعضی چون تفشی که لازم شین است اما بعض را
اعتقاد انست که حروف تفشی چهار است در ترکیب
مشرق یا و اشهر قول اول است دویم استطالت
و مخصوص است بحروف ضاد و معنی وی گردن کشیدن است
و طلب درازی کردن و حروف ضاد را بهمه کس رام نتوانند
کرد و حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه فرموده اند
که لیس فی الحروف اصعب مخرجا منه یعنی هیچ
حروف در مخرج مشکل تر و صعب تر از حروف ضاد نیست
پس ای قاری بر تو باد که رعایت کنی همه حروف خصوصا
ضاد را که اهتمام تمام در او هست سیم انحراف است
و با لام و را است و بعضی گویند که منحرفه همین لام است و بس
و را حرف تکریر است باین معنی که دوباره گفته میشود
خصوصا در حالتی که مشدد باشد و ابتدای حرف تکریر را
باین حیثیت که صلاحیت تکریر دارد او را از تکریر نگاه داشت



نکبر

باید کرد که تغییر لحن است چهارم لین است و حرف لین
دو است واو و یای مسبوق بفتحه مثل عَیْن و خَوْف
و باید که قاری در خواندن این هردو فتحه ما قبل هردو را توسیع
کویند تا الیّنیت در هردو حاصل شود و نهایت این دو را
نرم کویند پنجم صفیر است و حروف صفیر سه حرف است
که آن سین و صاد و زاء معجمه است و در باب مخارج
اشاره بدان رفته و معنی صفیر ظاهر است ششم قلقله و شما[illegible] کفته
است که در همین الحه سمت وضوح یافته و پاره از صفات
غیر مشهوره باقی مانده که اگر در این رساله بذکر آن پردازد
سخن بطول انجامد بدین قدر اکتفا مینماید فائده ثالثه
در بیان مدات و اقسام آن و طول و قصر مد انکه مد عبارت است از کشیدن
آواز بقدر زمانی که کویی الف و این را یک الف مد کویند و اگر
بقدر دو بار کفتن آواز کشند از دو الف کویند و اگر سه الف امتداد
بود سه و بقدر چهار بار کفتن الف چهار الف مد بوده باشد

بالفن

چون واضح شد باید دانست که حرف هجا بسه قسم است
هر چه هجای او بر دو حرف است مثل را و تا و با و ها و یا و طا
و جای امتداد او زیاده از یک الف نیست و اگر هجای او
مبنی بر سه حرف است و متحرک الوسط است مثل الف او نیز بی مد است
پس مد زیاده منحصر شد در سه حرفی که ساکن الوسط باشد
و اعراب ماقبل او از جنس حرف مد بود در مانند عاین
و جهین است که طول و توسط است و آن جمله هشت است
لفظ در ترکیب کَمْ صَلْ نَسْعَقْ و حرف مد سه است مجتمع در
وای که در صرف حروف علة مینامند پس اگر یکی ازین
حروف در کلمه موجود باشد با عدم سبب و سبب که آن همزه
یا ساکن و تشدید از ین جمله است و در ان حروف زیاده
از یک الف رخصت نیست و این مد طبیعی و ذاتی و اشباع
و اصلی نیز کویند زیرا که لازمهٔ ذات حروف مد است چنانچه
ضیا لازمهٔ شمس است و حرارت لازمهٔ نار است و هر سه حرف

مد در کلمهٔ اُوذِینَا جمعت و اگر سبب داشته باشد چنانچه
دانسته شد خالی نیست که لفظی است یا معنوی و سبب معنوی
مذکور خواهد شد اما سبب لفظی که دانسته شد اگر با سبب
در یک کلمه واقع است و سبب مقدم است مثل جَآءَ و شَآءَ
و عَنْ سُوٓءٍ و جِيٓءَ يَوْمَئِذٍ امتداد این دو نوع
در قراءت اهل تجوید زیاده از پنج الف و کمتر از سه الف نیست
و این را مد متصل واجب میگویند و فرعی نیز گفته اند و مد
عبارت از قدر زیاده بر مد طبیعی است با وجود سبب
قصر و ترک زیاده بسبب با عدم و هیچ یک از قاریان ترک طبیعی
جایز نداشته اند و اگر حرف مد در آخر کلمهٔ اولی باشد و سبب
در اول کلمهٔ ثانیه از امد منفصل و مندوب و مستحب گویند
مثل اِنَّآ اَنْزَلْنَاهُ وَ قَالُوٓا اِنَّا وَ فِيٓ اَنْفُسِهِمْ قاریان منفصل
در این امثله و مانند اینها اکتفا بر یک الف مد طبیعی مینمایند
الا در کلمهٔ توحید که اینجا سبب معنوی است که مبالغه است در نفی

لم نبدأ

خوانند اخفا خواهد بود و از برای هر یک از این حروف سه مثال
آورده شد مثال س مِنْ سُلَالَةٍ اِنْسَانًا رُكَّعًا
سُجَّدًا ت مِنْ تُرَابٍ وَ اَنْتُمْ مِنْ زَكٰوةٍ تُرِيدُونَ
ج مِنْ جَآءَ وَ اَنْجَيْنَاهُمْ فَصَبْرٌ جَمِيلٌ د مِنْ دَآبَّةٍ
وَ اَنْدَادًا دَكًّا دَكًّا ث اِنْ تَثْبُتُنَاكَ وَ اُنْثٰى
وَ ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ش مِنْ شَيْءٍ الْمُنْشَاٰتِ وَ لِكُلِّ صَبَّارٍ
شَكُورٍ ض مِنْ ضَعْفٍ مَنْضُودٍ قُوَّةٍ ضَعْفًا
ص مِنْ صَلْصَالٍ يَنْصُرُونَ صَفًّا صَفًّا
ط مِنْ طِينٍ يَنْطِقُونَ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ ظ مِنْ ظُلْمٍ
يَنْظُرُونَ مِثْلًا ظَلَّ ز مِنْ زَكٰوةٍ يُنْزِفُونَ
نَفْسًا زَكِيَّةً ق مِنْ قَالَ يَنْقِذُونَ وَ رِزْقًا
قَالُوا ذ مِنْ ذَا الَّذِي مُنْذِرٌ وَ كَيْلًا ذُرِّيَّةً
ف مِنْ فِي الْاَرْضِ فِيٓ اَنْفُسِهِمْ مِنْ لُغُوبٍ
فَاصْبِرْ ء مَنْ كَانَ مِنْكُمْ ظُلُومًا كَفَّارًا

صبّار

سادسه داند

در احکام راءات بدانکه اصل در را تفخیم است یعنی کنده کفتن
از برای انکه تفخیم با وجود اسباب ترقیق جایز است
و ترقیق با عدم سبب ممنوع چنانچه صاحب تحفه کفته
رای مکسور از مفخم اوری به که فتح ضم مرقق شمری و را خالی
از چهار حالت نیست مفتوحه یا مضمومه یا مکسوره یا ساکنه است
در دو حالت اولی البته مفخم باید کفت مثل رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَرُزِقُوا و مکسوره چون رِزْقًا حَسَنًا وغیره البته ترقیق
است خواه در اول کلمه خواه در وسط و خواه در آخر و رای
ساکنه ما قبل او معتبر بود بهمین حکم در او جاریست و اگر
ما قبل ساکن واقع شود ما قبل او را بهمین حکم اعتبار باید نمود
وسکون او اعم از انکه لازمی باشد یا عارضی مثل مَرْجِعٌ و فِرْعَوْنَ
و قُرْبَانٌ و عارض در حال وقف مانند بِقَدَرٍ و دُسُرٍ
وَمُنْهَمِرٍ و اگر ما قبل را کسره عارضی بوده باشد چون
ارْجِعُوا و ارْجِعِي یا کسره منفصل بوده باشد مثل

۱۱

رَبِّ ارْحَمْنَا و أَمِ ارْتَابُوا و شبههما ایضا
بتفخیم باید خواند و اگر کسره ما قبل اصلی باشد اما بعد از را در بهمان
کلمه حرفی از حروف سبعه مستعلیه باشد مثل ارْصَادًا
وَمِرْصَادًا و قِرْطَاسٍ و فِرْقَةٍ ایضا بتفخیم باید کفت
مکر در فِرْقٍ که چون را بین المکسورتین واقع است
ترقیق را تجویز نموده اند و در مثل قِطْرٍ و مِصْرَ در حالت
وقف دو مذهب است در اول ترقیق و در ثانی تفخیم
نظرا للوصل و عملا بالاصل و هر دو معمول است و اهل ادا
کفته اند المذهبان الجیدان الا کاهی که ما قبل را یا ساکنی
باشد مثل خَیْرٍ و طَیْرٍ و ضَیْرٍ و سَیْرٍ که باتفاق در این امثله
در حالت وقف را بترقیق است و هر گاه حرف مد ما قبل را بود
مثل غَفُورٌ و شَكُورٌ و غُرُورٌ و خَبِيرٌ و بَصِيرٌ و قَدِيرٌ
وقفا در انچه بعد از واو است تفخیم است و انچه بعد از
یاست ترقیق مکر در حالت وقف یا روم که آن حکم وصل دارد

وبیان روم خواهد شد واگر بعد از الف واقع است مثل
الصّادِ وجبّارِ وغفّارِ وابرارِ وشبه اینها بتفخیم است
مگر بمذهب ارباب اماله که در انوقت مرقّعه خواهد شد وا
میل بکسر نمودن است وذکر آن حواله بکتاب مبسوط است
ودر اینجا مناسب تمدید ورش که راوی نافع است در راحکام علا
دارد وذکر آن در این مختصر مبیّن نشد تا مبتدیرا موجب
ملال نگردد بدانکه قاعده در لام جلاله که الله است واللّهمّ
باعتبار ماقبل است اگر مفتوح یا مضموم است مثل انّ الله
ووجه الله جهت تعظیم است بتفخیم باید خواند واگر ماقبل
حرف مکسور است چون بالله وقل اللّهمّ لام را باریک
باید گفت ودر الفات پستی وبلندی را رعایت باید کرد
که زینت قراءت است ودستور العمل آنست که الف تابع ماقبل
خود است اگر بعد از آن مستعلیه است یا از اوّل ... آن الف
بلند است مثل خالدین وظالمین وغافلین ورازقین

ودالعین

ودالعین وبعد از مستفله در همه جا پست باید گفت
ومن الله الاعانة والتوفیق رایحه سابعه در بیان قواعد
مقرره در ها وکنایه که عبارت از ها وکنایه ضمیر مفرد مذکر
غایب است مثل به وفیه ومنه وعلیه وهدیه
واجتباه وعقلوه ونظروه ودعوه الیس اگر ماقبل وما بعد
او متحرک است جمیع قرّا متفق اند در صله آن که صله عبارتست
از سیر کردن حرکت که از اشباع ضمه واو واز کسره یا تولد نماید
مثل به انشاء وامره الی الله واگر ماقبل وما بعد هر دو ساکنند
جمهور اتفاق دارند در عدم صله مثل منه اسمه المسیح
وعلیه الله واگر مابعد متحرک مثل فیه هدی ومنه
آیات وفیه نور ایضا بعدم صله است مگر در قراءت
ابن کثیر که او در این مواضع ومانند این صله میکند وحفص راوی
عاصم است در سوره الفرقان در فیه مهانا با او در صله
موافقت کرده وبگر بعدم صله روایت میکند واین کلیه مثبت

واگر ماقبل تنها ساکن است وما ...

١٢



چراکه در بعض الفاظ با آنکه ما قبل و ما بعد متحرک است بعدم صله
خوانده شده مثل نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ
وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا وَيَرْضَهُ لَكُمْ و غیر ذلک که در این
مواضع هم بحرکت خوانده و هم باسکان و هم باختلاس و معنی
اسکان ساکن کردانیدن است چنانچه از حرکت محذوفه
اثر باقی نماند و معنی روم که قصد است ابقاء دو دانگ از حرکت است
و القاء چهار دانگ و اختلاس عکس این است و معنی ربودن است
پس چهار دانگ حرکت تلفظ میباید که باقی بماند و اشمام
که ضم شفتین است مخصوص ضمه است و اشمام را بینا
دریابد و روم را شنوا بواسطه آنکه صویتی ضعیف که نه اعراب
محض است و نه سکون محض گر کند از روم و اشمام سوال
در جواب بگو که خالی نیست حال مدرک روم است اعمی و بصیر
مدرک اشمام نبود جز بصیر و روم در ضمه و کسره جایز است
و در فتحه جایز نیست چراکه فتحه اخف حرکات است اگر خواهی که از آن

اندکی

۱۴

اندکی ازان اظهار نمایی همه آن ظاهر میگردد اما در مفتوح مشدد
میتوان بعمل آورد و قراء تجویز این کرده اند و اگر وقف در کلمه یا
با اشمام شود طول و توسط و قصر باختیار قاری است و اگر با روم
وقف آید غیر از قصر نیست رائحه تامنه در بیان وقف یعنی
قطعت کردن و القاء حرکت آخر موقوف علیه یا تیقن و سکت فرع و
وآن آنکه توقفت دون قطع نفس و اقسام وقف نه است
سه قسم آن که اسکان و اشمام و روم است در رائحه فوقانیه
مذکور شد شش قسم دیگر در اینجا مبین میشود یکی ابدال است
و آن که آنست که کلمه موقوف علیها منون باشد مثل راضیة
مرضیة که در حالت وقف تاء تانیث بدل بها میشود و در این
و مثل اینها غیر از اسکان جایز نیست و اگر کلمه منونه بالف مکتوب
مانند فتحنا مبینا و نحوها نون تنوینی بدل بالف میشود
و مانند ماء و جفاء و نداء اگرچه در رسم الخط الف ندارد
اما در حال وقف در حکم کلمتین مذکورتین وقف بالف میشود و قراء را

در این اجماع است واین قاعده مخصوص منون مفتوح است
الاهتمام که تاء تانیث نباشد وحکم آن گذشت **دوم** الحاق
که آن عبارت از زیاده کردن هاء سکت است
در آخر ماء استفهامیه که حروف جاره در اول در آورده شود
مثل عَمَّ وَفِيمَ وَلِمَ وَبِمَ که در وقف گویی عَمَّهْ
وَفِيمَهْ وَلِمَهْ وَبِمَهْ وبرین قیاس واین قاعده
در قراءت ابن کثیر روایت شده **سیم** حذفست چنانچه
یاء اضافه را حذف کنند واکتفا بکسره نمایند مثل نکیری
که نکیر نوشته شده وکسری برین طریق وداعي ووافي
وتلاقي وباقی امثله برین قیاس **چهارم** اثباتست
که بهمین یا وقف نمایند وثابت دارند واین قواعد در کتب
مطوله قراءات از اهل ادا منقولست وطالب را در این رساله
مجمل دانستن کافیست **پنجم** وقف بنقل است چنانچه
دِفْءٌ وَخَبْءٌ وَالْمَرْءُ که وقف نمایی در قراءت مخصوص

نقل حرکت همزه بساکن قبل از و نمایی وهمزه را حذف کنی
پس در وقف گویی دِفْ وَخَبْ وَالْمَرْ **ششم** ادغام است
وآن در قُرُوْءٍ وَشَیْءٍ بعمل می آید چنانچه همزه بمناسبت
ماقبل خود در مثال اول ابدال بواو شود ودر شیء بدل بیا شود
واو در واو ویا در یا مدغم شود چنانچه گویی قُرُوّ وشَیّ
وباقی احکام وقف بر همزتین وهمزه منفرده ورسوم الخط
احواله بکتب مطوله میشود وذکر آنها در این مختصر مناسب نیست
والله اعلم **لایحهٔ تاسعه** در استعاذه وبسمله آنکه در اول
قراءت سنت موکده است پناه جستن بخدا تعالی از شر
شیطان ودر صیغه استعاذه میانه قراء اختلافست
وهشت طریق نقل نموده اند اما اشهر روایات که قرآن
دلالت بر آن میکند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
است ومشهور است که اگر قراءت در حال جهر است
در استعاذه جهر باید کرد واگر اخفاست در او نیز اخفا باید کرد

و تابع قراءتست امّا در نماز مطلقا اخفاتست و شیخ شاطبی
رحمة الله گفته که در قراءت از برای نافع و حمزه اخفات کنند
و از برای پنج نفر باقی جهر بجای آورند و بعضی گفته اند که اگر نزد
قاری سامعی اگر باشد جهر است و الا اخفاتست امّا طریق
بسمله چهار است موصول الطریقین مقطوع الطریقین
و قطع از ماضیه با وصل آیة و شق رابع وصل بما قبل و قطع
از آینده است و این باتفاق ممنوع است چرا که گویا جزو سوره
گذشته میشود و سوره آینده بی بسمله خوانده میشود
ولیکن در ده سوره بسمله را وصل خواندن سنّت موکّد است
که آن پنج الحمد است و انبیا و سورة القمر و الرحمن و الحاقّه
و القارعه و بعضی از قرّا گفته اند بجای الرحمن در نه سوره قطعا
میباید خواند که آن سوره محمّد است صٓ و لا اقسم و عبس
و لم یکن . و ویل للمطففین . و ویل لکل همزه
و الهکم التکاثر و در تبّت و باقی سوره‌ها سوره براءة

که بسمله بان سوره نازل شد در اتصال و انفصال قاری
مخیّر است امّا اتّصال بهتر است و اگر قاری خواهد که از جزوی
یا حزبی یا عشری یا خمسی ابتدا کند جایز است که بسمله بگوید
و اگر نگوید و اکتفا باستعاذه نماید مستحسن است الّا در سوره
براءت نه در ابتدا و نه اثنا بسمله گفتن تجویز اهل ادا
و تحقیق نیست تحقیق و در این ترک تاکید است و سلام علی
من اتّبع الهدی **رابع عشر** (نیکو) در محسّنات قراءت و معایبت آن (یعنی عیبهای قراءت)
و از آن جمله سی و دو از محاسن و معایب بتحریر در می آید
دوازده از مستحسن و بیست از معایب از جمله مستحسنات **اوّل** ترتیل
است و معنی ترتیل آنست که حروف را از مخارج خود ادا کند
با صفات ذاتی و عرضی چنانچه ذکر اینها از پیش رفت **دوم**
تزیین است یعنی بحسن صوت خواندن موجب لحن و تحریر
و ترجیع نباشد **سیم** تقویم که آن راست خواندن کلمات
قرآنیست که از اعوجاج مبرّا باشد **چهارم** تمکین است و از ادا کردن
[illegible]

حروف است بدون ساعت **پنجم** تحقیق که آن احقاق صفات
حروف است **ششم** توضیح یعنی وضوح اعراب که بیکدیگر
مخلوط نشوند **هفتم** توقیر یعنی با طهارت بودن و بدوزانو
در آمدن در حین تلاوت **هشتم** تبیین است و آن عبارات
از ظهور حرکت متحرک و سکون ساکن بر عکس این نخوانند **نهم**
تلخیص که خالص بودن است از ریا و هر عیبی که بر قاری
آن لازم باشد **دهم** تحریز و آن احتراز است از لحن خفی
و جلی و ذکر آن خواهد شد **یازدهم** تحسین است و معنی وی آنست
که بطرز عرب خوانده شود تا حسن داشته باشد **دوازدهم**
تدویر است یعنی مدات نه کم باشد و نه زاید و آن از استادان
ماهر حاذق مکرر باید شنید و من الله اعانة **مراتب احدی عشر**
در رعایه که از آن جمله بیست عیب در این رساله مذکور میشود
اول تمضیغ یعنی جاویده خواندن **دویم** تمطیط یعنی حرف
لین را بجهد بخواند **سیم** ترعید یعنی لرزش در آواز **چهارم**

خایسدکه

ترجیع

ترجیع که آن تکرار حرف است **پنجم** تطویل یعنی در موضعی که مد نباید
کرد مد کنند **ششم** وثبه یعنی جستن از حرف بحرف دیگر پیش
از اتمام شدن حرف اول **هفتم** نفخ یعنی دمیدن بطریقی که مخفف
مشدد شود **هشتم** دکزه یعنی ادغام کردن در غیر محل **نهم**
زمزمه که سامع تفرقه نکند که چه میخواند **دهم** غنغنه یعنی الفات را
بعین خواندن **یازدهم** غنغنه یعنی عین را مشدد بگوید **دوازدهم**
قلقله یا شد بجنبانیدن **سیزدهم** رعده یعنی مدات را صاف
نکشد و بلرزاند **چهاردهم** تمتمه یعنی تا را در هر جا که باشد
مشدد سازد **پانزدهم** تمتمه و آن اظهار کردن نون است
در حال اخفا **شانزدهم** لکلکه یعنی مشدد نمودن کاف نهان
که مخفف باشد **هفدهم** همهمه یعنی شدت در ها که مهموسه است
می آورد **هجدهم** کشکشه یعنی کاف را بطریق کاف فارسی
گوید و در جیم شدت نکند و سست گوید که ژیم شود
نوزدهم ربربه و آن گفتن لام است مثل واو بر عکس

قلقله یعنی جنبانیدن ساکن را

بیستم بر آن است که هرگاه کسی بر الفات وقف آورد
همزه بر آن زیاده کنند امید است که حق سبحانه و تعالی
همه را از معایب و نقایص مبرا سازد بمنه و کرمه انه رؤف
جواد کریم رابعه اثنا عشر در نکات متفرقه که فواید جلیله
در ایراد آن بحصول می‌پیوندد و دانستن آنها بغایت
ضرور است خواننده قرآن را اولا می‌باید دانست که چون
همگس را دانستن معانی متیسر نیست شیخ الطایفه شیخ سجاوندی
رموز چند از برای وقف قرار داده و کبرخی در مصاحف نوشته
میشود و آن م و ط و ج و ز و ص و لا است اما میم علامت
وقف لازم است بدین معنی که اگر وقف نشود بیم آن
باشد که معنی متغیر شود مثل وقف بر ولا یحزنک قولهم
داشته اما ان العزة لله که اگر وقف نشود ان العزة
مقول قول کفار میشود و نقیض مدعا است و من مرقدنا
وقف لازم است که اگر وقف نشود هذا صفت مرقدنا

خواهد

خواهد شد و ما وعد الرحمن بی مبتدا خواهد ماند و قس
علی هذا و ط علامت وقف مطلق است یعنی کلمه از روی لفظ
و معنی تمام است و احتیاج بوصل مابعد ندارد و جیم علامت
جایز است یعنی هم وقف و هم وصل جایز است اما وقف اولاست
و ز علامت مجوز است باین معنی که اصل وصل است اما وقف
میتوان کرد و ص علامت مرخص است یعنی در روی جهت طول
قصه و کوتاهی نفس توان استاد و لا علامت لا وقف یعنی وقف
نیست اگر ضرور شود و وقف نماید اعاده باید کرد و چند رمز دیگر
متاخرین زیاده کرده اند و آن وقف و قفه و قلا و صل و صلی
و س و ق و کذ است اما قف رمز وقفیت که قاری بحسب
ظاهر پندارد که وصلست او را تنبیه میکند که وقف کن و قفه
رمزیست بطریق سکت لیکن بوقف اقربست و قلا رمزیست
که وقف و وصل خلافیست بدین معنی که وقف و قیل لا وصل رمزیست وصلیت
که اولا ترک اوست و صلی یعنی الوصل اولی من الوقف و س رمز سکته

وق علامت ضعیف است که بعض تجویز وقف انجا نموده
وکاف علامت کذلک است یعنی هر حکم که سابقا گذشت
اینجا نیز معمول است وشش رمز دیگر در مصاحف نوشته اند می‌شود
که جهت معرفت آیة وعشر وخمس است ٥ ع خب عب
تب لب ٥ رمز آیتیست که بصری وکوفی دران متفق اند وچون
در خمس میانه ایشان خلاف شود رمز کوفی همان ٥ باشد
ورمز بصری خب است ورمز عشر بصری وکوفی ع است
وعشر بصری تنها عب است واگر در آیت میانه کوفی وبصری
اختلاف شود رمز آیه بصری خب است وغیر بصری لب ودر نسخه
دیگر بنظر رسیده که لب عبارت ازان است که نزد بصری
سر آیه نیست وبباید دانست که بعض مواضع هست که اگر قاری
وقف کند وابتدا بما بعد نماید بی اعاده موقوف علیه منجر بکفر شود
وازانجمله وقف نمودن بر قالوا وابتدا بان الله فقیر ووقف
بر ربنا انا وابتدا بر خلقت هذا باطلا ووقف بر سبحانک

دیگون

اَن یکونَ وابتدا بر لَهُ وَلَدٌ ووقف بر قالَتِ الیَهودُ
وابتدا بعُزَیرٌ ابنُ اللهِ ووقف بر قالَتِ النَّصارَی
وابتدا بر المَسیحُ ابنُ اللهِ ووقف بر وَما کانَ اللهُ
وابتدا بر لِیُعَذِّبَهُم وَاَنتَ فیهِم ووقف بر یَقولونَ
وابتدا بر اِنَّهُ لَمَجنونٌ وازین قبیل در قران عظیم بسیار
است وقاری را لازم است که رعایت کند معانی را تا
متغیر نشود وعدم تغیر معنی مربوطست برعایت وقوف
مذکوره وبباید دانست که وقف نبی صلعم وآله که انرا وقف غفران
گویند وعلامت انرا غین قرار داده اند باین صورت
غ نه موضع است اول در سوره بقره دو موضع است یکی
فَاستَبِقوا الخَیراتِ غ ودیگری وَما تَفعَلوا مِن خَیرٍ یَعلَمهُ
اللهُ غ ودر آل عمران یکموضع وَابتِغاءَ تَاویلِهِ غ
ودر مائده دو موضع یکی اِن اَنذِرِ النّاسَ غ ودیگری
ذوقوا عَذابَ الخُلدِ غ ودر اتی امر الله یکموضع

خَصِيمٌ مُبِينٌ ۚ غ ودر سورة القدر دو موضع یکی وَمَا
أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۚ غ و دیگری مِنْ كُلِّ أَمْرٍ
سَلَامٌ ۚ غ ودر سورة الفتح یکموضع وَاسْتَغْفِرُوهُ ۚ غ ودر همه
و معنی غفران انست که از حضرت صلعم نقل شده که هرکه در این
مواضع وقف کند من ضامنم آمرزش ثواب بسیار او را حاصل
میشود انشاءالله ع رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ شریط در لحن بدانکه لحن بمعنی
غلط خواندن است و غلط خواندن دو نوع است یا غلط
غلط حرفی و اعرابیست چنانکه هر که بسوادی قرآن ادا نه معلوم
او شود که غلط است یا غلط در قواعد قرائتیست که بر قاری تمام
ظاهر گردد و اولین را جلی گویند و آخرین را خفی گویند
مثل آنکه جایی که اخفا باید اظهار کنند یا عکس و غنه را بی غنه
خوانند و بر عکس و یا کنه قلقله کنند و بر عکس یا رعایت
مخارج و صفات نکنند و تغیر قواعد مقرره بهر نوع که باشد
لحن است و در حدیث وارد است که حضرت رسالت پناه

صلوات

صلوات الله فرموده که اَلْمَلْحُونُ مِنَ الدُّعَاءِ لَا يُرْفَعُ
یعنی دعاء غلط بالا نمیرود و با جابت مقرون نمیشود و بعضی
معنی این گفته که دعاء غلط را و قرآن غلط را ملائکه کرام
الکاتبین اصلاح نموده درست کرده رفع مینمایند پس
داعی و قاری می باید که ایشان را بتصدیع و زحمت
اصلاح نمودن نیندازند و خود درست بخوانند تا ثواب
عظیمه و فواید جلیله بران مرتب شود و احتراز نمایند از فراغ
گفتن حرکات ثلثه در جایی که فراخ و وسیع نباید گفت
و رعایت نمایند تشدید مشددات و تخفیف مخففات
و تسکین ساکنات را و مدات و غنات را از زیاده نکنند
که افراد نیز لحن است و هر جا که واقع شود در کلمه یاء مفتوحه
ماقبل مکسور مثل غَاشِيَةٌ وَلَاشِيَةَ وَدِيَةٌ
و شبه ذلك و واو مفتوح ماقبل مضموم چون قُلْ
هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَهُوَ

خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ وَاِنَّهُ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ لازمست
برقاري كه باختلاس كسره وضمه ما قبل بخوانند واكر دو واو
در دو كلمه ملاقي شوند كه واو اول حرف مد باشد مثل آمَنُوْا
وَهَاجَرُوْا واجبست كه تمكين دهند واو اول او باشباع
بخوانند وازتشديد نكاه دارند واكر بجاي واو مدي
واو لين باشد چون عَصَوْا وَكَانُوْا وَآوَوْا وَنَصَرُوْا
باتفاق جمهور ادغام بايد كرد واكر دو يا بهم رسند كه ياء اول
مدي باشد مثل فِي يُوْسُفَ وَفِي يَوْمٍ اشباع در ياء
اولين بجاي بايد آورد ومخفف اورا از تشديد نكاه بايد داشت
واكر دو كلمه هر دو ياء متحرك باشند مثل فَلْنُحْيِيَنَّهُ
يا در دو كلمه باشند يَاْتِيَ يَوْمٌ احتراز بايد كرد از تكرار
ودر غين وخاء ملاحظه نمايند كه بيكديكر از تكرار ملتبس
نشود مثل يَغْشٰى وَيَخْشٰى واكر جيم ساكن ملاقي تا شود
تحفظ نمايند كه شين قلب نشود مثل اجْتَبٰهُ وَاجْتَنِبُوْا

وبغين

وغين را محافظت كنند نزد قاف كه مدغم نشود مثل
لَاتُزِغْ قُلُوْبَنَا وحا را در نزد عين رعايت كنند
كه با دغام خوانده نشود مانند فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وهركاه سين
بتا رسد ملاحظه نمايند كه در تا مدغم نشود چون اَسْتَكْبَرَ
وشدت هردو بجا آورند واز يكديكر جدا سازند ودر مثل
نَسْتَعِيْنُ بكمال ملاحظه مرعي دارند ومُسْتَقِيْمٌ نيز از
جمله است ودال ساكن بعد از ذ را يا لام يا نون باشد
در اظهار آن مبالغه نموده بايد ونزد نون بيشتر چنانچه
قَدْ نَرٰى وَلَقَدْ رَاٰى وَاَدْلٰى دَلْوَهُ واكر دو حرف حلقي
ملاقي شوند خواه متفق وخواه مختلف واجبست كه هر دو را
مبين سازند مثل يَشْفَعُ عِنْدَهُ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَزُحْزِحَ
عَنِ النَّارِ وصاد ساكن بعد از دال باشد ملاحظه بايد
كرد كه قلب نشود بتا نشود چون فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ
يَصْدُرَ النَّاسُ ونحات متواليه اشمرده وتمام بايد حركت

مثل جَعَلَ و خَلَقَ و سَأَلَ و رَزَقَکُمْ و امثال اینها
و سین ساکن یا متحرک هرگاه با حروف اطباق جمع شود
سین را برقت و ملایمت گویند تا منقلب بصاد نشود مثل
مَسْطُورًا و یَبْسُطُ و لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ و ایضا چون برای
مفخمه رسد محافظت باید کرد که صاد نشود چون مَسْجِدًا
وَفِی السَّرْدِ و از تکریر را و آنگاه باید داشت خصوصا گاهی
و از تکریر را و آنگاه باید داشت خصوصا گاهی که مشدد باشد
مثل سِرًّا و ضَرًّا و خَرَّ مُوسَى صَعِقًا و اگر بحرف لام
رسد او را از ادغام و تقلقل محافظت باید نمود مانند
فَبَشَّرْنَاهُ و یَغْفِرْ لَکُمْ و ضادی که بطا رسد او را محافظت
باید کرد مثل فَمَنِ اضْطُرَّ و ثُمَّ اضْطَرُّهُ و الا ما اضْطُرِرْتُمْ
خصوصا وقتی که بعد از وی ظا باشد چون أَنْقَضَ ظَهْرَكَ
وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ و إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ
و همچنین ملاحظه باید نمود و از مخرج ادا باید نمود طای را

که بنا ملاقی

که بتا ملاقی باشد مثل أَحَطْتُ و خالص باید کرد ها را در مثل
جِبَاهُهُمْ و أَلْهَاکُمْ و اهْدِنَا و سَبِّحْهُ از انجهت
که تا مهموس است و خفی است خصوصا وقتی که مکسوره باشد
و استماع افتاده که بعضی اهل آن قدر جلی میگویند که مثل
کاف یا خا بر گوش میخورد و آن خطاست مثل عَلَيْهِمْ
وَلَدَيْهِمْ و سَمْعِهِمْ و أَبْصَارِهِمْ و توضیح غنه باید کرد
هرگاه میم مشدد یا نون مشدد در دو کلمه واقع باشد
زیرا که غنه لازم این دو مشدد است مانند فَلَمَّا جَنَّ
و عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ و نحو ذلک و میم ساکن نزد حروف
چهار حکم دارد نزد میم ادغام مثلین است و نزد با و فا
بعضی را اظهار اختیار است و ترکیب بوف اقرار داده اند
که هرگاه با ملاقی یکی از این سه حروف شود باظهار باید خواند
و متاخرین قرا را اعتقاد آنست که بوف یوفت و هر سه
حرف در این آیت است که اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ

وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
وبر هر تقدیر مذهب حق اینست که میم نزد با اخفاست ونزد باقی
حروف اظهار است ونزد واو وفا اظهر است وباید دانست
که لام ساکن که ملاقی را شود بواسطه شدت قرب مدغم
میشود بادغام تام یعنی بلا غنه مثل قُلْ رَّبِّكُمْ وَبَلْ
رَّفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ وهمچنین لام ساکن که بنون رسد خواه
در یک کلمه مثل جَعَلْنَا وقُلْنَا وخواه در دو کلمه مانند
يُبَدِّلُ نِعْمَةَ اللّٰهِ لام را اظهار خالص باید کرد که
شایبه ادغام درو نباشد واگر بعد ازین لام طا باشد
مثل غلظه لام را مبین باید گفت بر وجهی که از تقلقل
وتحرک او ادغام دور باشد ونگاه باید داشت این لام را
از تفخیم لام جلاله که در وا ترنکنند چون رَسُولُ اللّٰهِ وَ
أَحَلَّ اللّٰهُ وَمَنْ أَضَلُّ اللّٰهُ وما اشبه ذلك وصاد
ساکن که بطا رسد صفت اطباق واستعلا او رعایت

باید کرد تا بسین مبدل نشود مثل يَصْطَرِخُونَ
وَاَنِ ~~[illegible]~~ وَاَنِ اصْطَفٰىكَ وَاِنَّ
اللّٰهَ اصْطَفٰى آدَمَ وَنُوحًا وصاد وسین در مانند
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ وَأَسِرُّوا واز یکدیگر تمیز کرده اند
واگر وقف شود بر مثل الْعَفْوَ ومَثْوًى وهُدًى در بیان
این اشمام باید نمود نه چنانکه حرکت عارض شود
ونه چنانکه حذف شود وهمچنین وقف بر همزه از کلمات
ممدوده که تیز بهمزه ضرور است اگرچه صاحب ایضاح را
اعتقاد آنست که در مانند امثله مذکوره تبیین حرکات
ضرور است که اگر چنین نباشد نیک گفته نخواهد شد
دیگر بدانکه روم واشمام را در بعضی مواضع مدخل نیست
چون تاء تانیث که در حالت وقف مبدل بها شود مثل
نعمة ورحمة وسنة اما در حالتی که وقف بهای
تا شود چنانچه مَّا ذَهَبَ یعنی از قرا برلنند وست

روم و اشمام در و جایز خواهد بود و در رسم جمیع نیز روم
و اشمام بتجویز اصحاب بیّنست جهت آنکه در اصل همانا نیز
و آنها در متحرک بعمل می آید و ما ء ساکنست و حرکت ایضا
عارض ایضا نباشد مثل قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ وَقَالَتِ
اخْرُجْ و ما ء ضمیر قرار اقوالست و اصح اقوال آنست
که اگر قبل از ما فتحه باشد یا ساکن صحیح یا الف روم و اشمام
جایز است مثل لَهُ وَمِنْهُ وَاجْتَبٰهُ وَهَدٰاهُ
و اگر از جمیع قواعد مقرره این علم در این رساله درج نماید
بطول می انجامد و موجب ملالت مبتدی می شود بهمین چند
قاعده و ضابطه اکتفا نمایم امید که اگر سهو و خطایی
رفته باشد ناظران صاحب فن و اهل عرفان الحسن بنزیل
عفو بپوشند و در اصلاح آن بکوشند و بدعای خیر یاد آوری
نمایند باتمام رسید این رساله لطیفه موسوم بتحفه المحسنین
در یوم الجمعه بیستم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۵۰ هزار و یکصد و پنجاه هجریه

بنوبه

بنویه علیه السلام والصلوة والتحیه در مشهد مقدس منوره
معلّا مزکا حضرت امام ثامن ضامن مفترض الطاعه واجب
العصمه مول الثقلین سلطان ابی الحسن علی ابن موسی الرضا
علیه و علی آبائهم الائمه المعصومین من الف تحیه والف ثنا
علی ید مؤلفه العبد الاحقر الاحوج الی عفو ربه الباری ابن محب علی
محمد رضاء الحافظ القاری اصلح الله امر داریه و غفر انه ولوالدیه
و این قطعه رباعی قاریا این رساله ایست عجیب حالیست
از مقاصد توضیح توجا عجیب ازو بردار تحفه المحسنین المحسنین
بکو تاریخ هو الاول والآخر والباطن والظاهر و هو بکل شیء
علیم یا کریم یا رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین آمین
کتبه العبد الفقیر الحقیر صاحب التقصیر
ابن علی محمود گنجعلی نظری یارندی
از قریه نطنز نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم

درین منظومه کردم ابتدا اول به بسم الله

که رحمن رحیم است ز حال بندگان آگاه

ثنا میکنم صلوات پیغمبر همیگویم

بر آن سرور باد و اولادش دگر بر هادیان راه

خبر داری که قابل شاد کرده روح استادان

خصوصا روح شیخ شاطبی آن عالم آگاه

چو مشکل بود نظمش فارسی کردم تمام آنرا

بدان ترزی که آن استاد آورد بعون الله

بود حرز الامانی نام آن منظوم وین اکنون

حیات جاودانی نام کردم تحفه درگاه

بنام پادشاه عالم و عادل که آیامش

سعادت

سعادت بخش باشد بر خورد از دولت و از جاه

سپهر معدلت سلطان صفی شاه سلیمان شان

نگین خاتم شاهنشهی کو هست ظل الله

بود پاینده در دنیا سعادتمند در عقبی

بود وارد روانی این پاینکی تا هست مهر و ماه

بود دارد روانی این باینکی تا هست مهر و ماه

بدان ای قاری آگه که حبل الله قرآنست

اگر خواهی نلغزد پای دست از وی مکن کوتاه

شفاعت میکند روز قیامت قاری خود را

بقبرت هست مونس روشنائی میدهد چون ماه

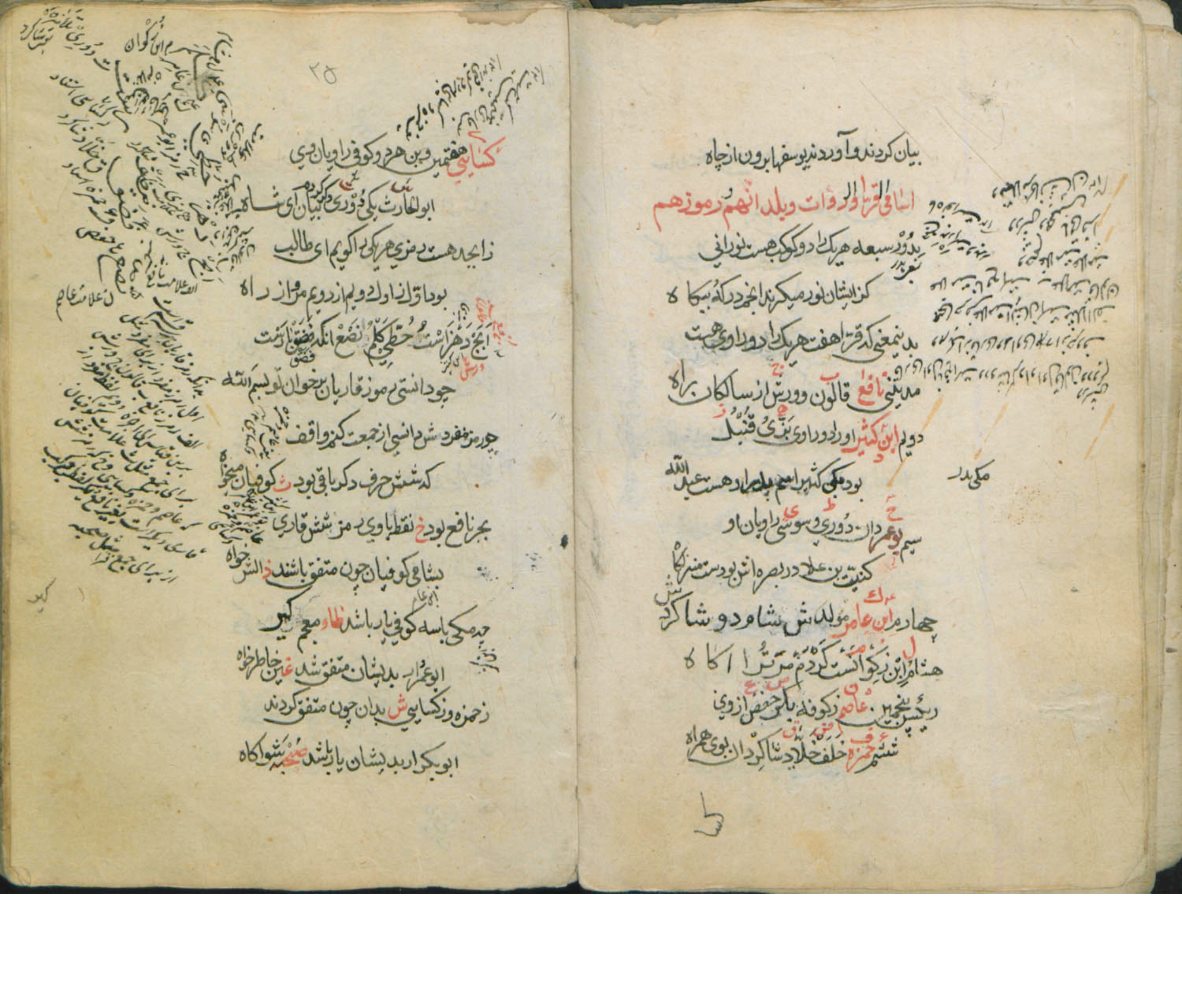
لباس مغفرت پوشند از یمنش بر [illegible] مادر

قیاس حال خود کن قاریا زان دولت و انجاه

شرافت داری ای قاری تو در دنیا و در عقبی

همین بس اهل قرآن را که میخوانند اهل الله

خدا بدهد جزای خیر قرا را که بر [illegible]



بیان کردند و آوردند یوسف‌ها برون از چاه

اسامی القراء والرواة وبلدانهم ورموزهم

بدور سبعه هر یک را دو کوکب هست نورانی
که زایشان نور میگیرند انجم درگه بیگاه

بدین معنی که قراء هفت هر یک را دو راوی هست
مدینی نافع قالون و ورش از سالکان راه

دویم ابن کثیر او را دو راوی بزی و قنبل
بود مکی که شهر اسم پدر او هست عبد الله

سیم بوعمرو دان دوری و سوسی راویان او
کنیت بن علا در بصره اش بود مستقر آگاه

چهارم ابن عامر مولدش شام و دو شاگرد
هشام و ابن ذکوانست کردم مرترا آگاه

پنجم عاصم کوفه بکر و حفص از وی
ششم حمزه خلف خلاد شاگردان بوی همراه

کسایی هفتمین و بن هم کوفی راویان وی
ابو الحارث یکی دوری دگر کردم بیان ای شاه

ز ابجد هست رمزی هر یکی را گویم ای طالب
بود ما قال زا اول دویم از دوم مر از راه

ابج دهز است حطی کلم نصع انکه فضق با رشت
چو دانستی رموز قاریان بر خوان تو بسم الله

چو رمز مفردش دانستی از جمعت کنم واقف
که شش حرف دگر باقی بود ث کوفیان میخواه

بجز نافع بود خ نقطه با وی رمز شش قاری
بشامی کوفیان چون متفق باشند ذ الش خواه

چه مکی با سه کوفی یار باشند ظاء معجم گیر
ابو عمرو را بدیشان متفق شد غین خاطرخواه

ز حمزه و ز کسایی ش بدان چون متفق کردند
ابو بکر ار بدیشان یار باشد صحبه شو آگاه

اصحاب از حمزه حفص علی عم نافع شامی

ابو عمر است مکی یار نافع هم سما ای ماه

بود حق رمز مکی با ابو عمرو نفر گویم

اگر با ابن عامر یار کردند آن دو عالیجاه

بود حرمی ز مکی شد ز نافع حصن از کوفی

ولی گاهی که نافع با سه کوفی میشود همراه

بجز اینها ضرورت گر شود ترکیب میسازم

ز رمز مفرد و لازم دراو اینست رمز ای شاه

به بیتی گر بباید چند رمز مختلف باشد

دگر با واو باید چون جدا از هم شود بالله

وگر هم لفظ قرآنی ولی ز اصحاب چون گویم

ز سرخی سیاهی سالک ره سر کنند آن راه

ندارد حالتی شعرم ولیکن نظم قرآنست

توافق مکر دید مدان هر کلام الله

بلفظی

بلفظی بر که حرفی گر شود با حرکت اعرابی

ضرورت باشد اندر نظم دست از وی مکش کوتاه

مرا صحف در خواهد داشت مردی کو سخن دانست

حمد الله چه خون خوردم کسی کو نیست زین آگاه

ز باغ خلد گلها چیده از بهر تو آوردم

بشکر آنکه ضایع نیست سعی من درین درگاه

بهر گل بر خوری گلچین او یاد آوری اول

اگر تقصیر کردی با عنان مسکو بد بیراه

دراول از مخارج وز صفات حرف میگویم

ولی توفیق میخواهم ز فضل و یاری الله

فی بیان مخارج الحروف وصفاتها المشهور

بنام حاد علام آن یکتای بی همتا

که انسان آفرید گرد لطفش جلد اگویا

بجو خاتم جلد پیغمبران جانشین او

که هست از علم و دانش بر همه کس اقدم و اولی
باولاد کرام او که بکسر مقتدا یا منی
که طالب با معلم دور دار از جمله آفتها
ازین اشعار مطلب آنکه تا دانی و بر خوانی
کلا احو بترتیل احسن قوله چون قرآ
بدان قبل از قراءت مخرج حرف و صفات او
که آن مثل وضو باشد نماز ترا یا مولی
صفاتش کر ندانی و ندانی مخرج هر یک
تفاوت نیست از صوت بهایم حروف و صوتت را
لهذا هفده مخرج مقرر شد صفاتش هشت
که جهر و شدت و استعلا که اطباق و صفیرش ها
دهاوت و انفتاح و همس دیگر استفال آمد
کنون بشنو که میکوید ز هر یک خامه انشا
دو شی دیگر که کویند از صفات انقلقله صیدان

که ضد شر ساکنه باشد شود پس ده ایا دانا
خلاف آمد مخارج را یکی سر کفت ان یک هشت
دکر هم چارده تا شانزده آن دیگری کفتا
یکی کوید که هر حرفی بود از مخرج خاصی
بنا بر این بد بیست و نه رسد ای زبده قرا
دکر کوید که همزه با الف آید ز یک مخرج
لهذا شاطبی کوید الف با همزه و با ها
ز اقصی الحلق باشد دیگران از حرف صید انند
الف را با دو حرف مد دیگر یاد کن ایما
بقول شاطبی حلقیست هفت و هشت ده از فم
ز ده مخرج محلش چار ای خوانده زیبا
لسان از دو زبین سه از میان و از کنار ایک
بود پنج دکر از سر بعون قادر یکتا
دو مخرج میان حلق عین حا زوی خیزد

سیم آخر که می آید از آن دو حرف غین خا

بیان حروف اللهوی

چهارم آمد اقصای لسان قاف است از آن موضع

دیگر کاف است بعد از وی بباید که فصل ای مولی

بود لهوی دو ولی دیگر مذکور زدور و گر لهات آید

یکی از غلصمه آن دیگری از عکده ای دانا

از جانب دهن و ان [illegible] کاف است

لهات آن پاره اویخته از سقف حلقوم است

دو جانب دار دان هر دو نا مشبوده ام حالا

بیان حروف الشجری والحافة

بود شجری سه جیم و شین و یاء غیر مد که هم

لسان از وسط باشند و شین باشند مخرجها

کنارش حافة حرفش ضاد هفتم با تحاد اتش

که دندانهای کو سی باشد از یمنی و از یسری

باب فی حصر الاسنان

بود سی دو

بود سی و دو دندان هر یکی را اسم خاصی هست

چهار پیش را میدان ثنایا علوی و سفلی

رباعیات چار بعد از انها هر دو از یکجا

از آن دو هر یکی رو پیده از سفلی و از علیا

بود انیاب چار دیگر از هر جانب آن چار

بواقی را بدان اضراس آن هم بر سه قسم اما

ضواحک چار او تحت فوقش را تو میدانی

طواحن آمده اثنا عشر از دو طرف پیدا

شش از یمنی شش از یسری سه تحتانی سه فوقانی

ز هر جانب چه بشماری بدانی صدق قولم را

بود چار دگر نامش نواجد مفرش بلجد

که در بیخ دهان باشد بدانش عقل دندانها

ز سن بیست تا سر حد سی انها شود ظاهر

ازین جهت نظم این را کسی کم کرده استیفا

تتمة المخارج هذا

سر رشته مده از دست بشنو مخرج هشتم
که از لام است منحرف و زحافه لیکن آزادانی
محاذانش بود فوق رباعیات ای قاری
نهم نون مخرجش از بعد لام دان محاذیرا
اگر خواهی کنی معلوم حرفی ساکنش گردان
الف در اولش آور که میابی مکانش را
دهم مخرج که را از وی تولد کرده بعد از نون
تو بشناسش ولی ظهر لسان را داخل ده در را
ز قرب نقل شد کین هر سه حرف آید به یک مخرج
چنین بحثی و حرفی گفته اند آن دو نفر را تا

بیان حروف النطعیة

ازین

ازین رو چارده باشد مخارج گو بر القصه
ز طا و دال و آن تائی که دارد نقط بر بالا
زبانرا از سر دندان پیش فوق دان ازین
برون آیند نطعی هر سه و شد یا ذده اینها
شکنهای که در کامست از انطع می نامند
چه بر سندت ز نطعی در جوابش در دهان اصلا

بیان حروف اللثویة

ز ذال و ظا و ثا بشنو زبانرا از سر این هر سه
دگر هم از سر دندان که از پیش است از بالا
بود اثنی عشر از مخرج لثوی هم ایشانند
که لثه گوشتی باشد که از وی رسته دندانها

بیان حروف الصفیر والشفوی والهاوی

سه حرف از سر زبان تا او ز میان آن دو دندانی
که در پیش است بند از سر نه از بن آن ذ پس اینها

کدام است آن سه صاد سین و زا و ز اسلی می آیند

لسانی ز تیزی باشد بدان اسله همانجا را

مخارج سیزده شد مخرج فا چارده باشد

ز اطراف ثنایا و لب زیرین ادا فرما

ز بطنش پس سه حرف دیگر از لب میشود ظاهر

ز فتحش واو ضمش میم و بای عالم دانا

بدان با از تری و میم از خشکی ماند رها و

بچسبد لب بهم چون غنچه گردد جمع از دلها

مخارج پانزده شد و بین ... شنوی آمد ای فاضل

دو حرف صد بقولی سه ز جوف فم شود پیدا

هوایی زان سبب گویند شان و بین شانزده مخرج

یکی دیگر بود خیشوم کز وی غنه شد پیدا

بسان صوت قمری و کبوتر غنه آن باشد

بتنوین بمیم و نون ساکن گفته اند آنرا

کدامین

کدامین نون که ساکن باشد اظهار شود هم

چنین در آخر ابیات هم شود سکونها

حروف الهجی علی الترتیب

حروفی را که گفتم باز ترتیبش کنم ظاهر

بر دین الفاظ تا بشناسی حفظش کنی یارا

الهی هر که عین اند و رو غلمان خواهد از قادر

کرامت جمله را شاید که ضیف لطف مار سوا

طهارت ده تو ظهر ذل ثابت را صفایی ساز

ز فوق چه بینایی مروت برا کرم فرما

حروف المهموسة والمجهورة

ز مهموس حسابش کن خلوص ثبت او فرض است

بود مجهوره ضدش هر چه می ماند خداوند

درین بیتی که می آید سوی مجهوره حرفی نیست

مگر چون بیندازی بماند نوزده انها

جمال آب عمر بزمن غم از دل میبرد چون زد

زدانذر طاق ظالم ای ذنب ضرب امد بجا لا

فرود آوردن آواز همس وجهر دفع وی

زصوت ظرفی وبین شفالین فهم کن انرا

حروف الشدیده وبین الشدة والرخاوه

شدیده هشت ضدش رخوه میدانی وان اجدت

اجازت یافتی کر قطبی ای مرد قمر سیما

بمعنی سخت سست بین شدة والرخاوه پنج

نشاید لاف عمرت یاد دایم زاد کن پیدا

میان شدت رخوت بدان این پنج باقی را

همه رخوه شمار ای حرف هم ازانها

بیان حروف الرخوه والمستعلیه

حروف رخوه اصل هشانزده در اول الفاظ

در اخر هم الف باشد بیاور در حساب اورا

بنار

ثبات حسن خوبان زینت وسرفتنه شوخست

هم ضرب ذهب ظاهر صبوری غمزه یار

حروف سبع مستعلی که ضبطش صرفیان دارند

ظهور حق طهارت غافل از وی خاسران کویا

بلندجوی اند مخرج وباقی تسفل را

همچو بیند در وقت ادا ای نا قد بینا

حروف مطبقه

از نها چار آمد مطبقه وان چار ظاهر شد

اگر فکرت صواب اید بیابی ضیق ای ملا

بجز این چهار دارد انفتاح معنی هردو

زبان بر کام چسبانند هم از انجا

بیان صفات الستة

دگر هم شش صفت باشد که ضدیت ندارد آن

بدین های که مذکور است تکریر امده از ر

تفشی شین بدین معنی که میکردد پراکنده
بفم دیکر صفیر از حرف صاد و حرف سین زا
بضاد است استطالت انحراف از لام و را میدان
بدینمعنی که طولانی و کردن کشن بود آقا
زبان پیچد بطرف کام مطلب ذا انحراف ایست
ولی آن چیز در دابود ای زبده قرا

استطاله

معنی

حروف القلقله

تقلقل قطب جد دارد سکون زایا قی احرف
تزلزل در مکان یعنی بجنبد در سکون اینما
سکون اصلی ار دارد تقلقل بکتر کباید
ولی در عارضی کر بیشتر خواهی ادا فرما

مثل بحرّ ص المهاد

حروف المذلقه

حروف فر من لب که ذلق آمد صفات وی
نکفته شاطبی اما که میکویند دیکر ها

وراضد مصمته آمد بدینمعنی که ترکیبی
نیابی در رباعی و خماسی مصمته تنها
که باوی مذلقه نبود مکر عسجد دیکر عسطوس
ازان رو هر دو کفتند اعجمی ای دلبر رعنا
مراد از ذلق خفت باشد آمد کناره نیز
بیان کردم مخارج با صفاتش جمله ای دانا
الهی رحم کن بر قایل نادان دران روزی
که برخیزد ز خلقان شور فریاد و واویلا
رفیق راه کن توفیق یا هادی علی التحقیق
که بر طاق بلندی بوده ام علم قرائت را

فی بیان المستحسنات فی القراءة

شده اثنا عشر زینت بگاه خواندن قرآن
شنو تا جمله دا برکویم از قول استادان
بود ترتیل تزیین آن دکر تقویم پس تمکین

التوضیح

ذکر تحقیق پس توقر با تبیین

ذکر تلخیص دان تحریر تحسین است باند ویر
بگویم معنی هر یک تو ای یار از سر گیر
بود ترتیل از مخرج حروف با صفات وی
حسن صوت تزیین است تقویم ای مبارک پی
نکو کردن ادا هر حرف را تمکین همان باشد
بود تحقیق احقاق صفت تا در امان باشد
شده توضیح رفع خلط اندر جمله اعراب
طهارت باز عزت معنی توقر داد در باب
بود تبیین ظهور حرکت و اسکان تلخیص آن
که خالی ز ریا و عیب باشد خواندن قرآن
پس انکه احتراز از لحن تحریر است ای دانا
حذر کن از خفی و از جلی گر نه شوی رسوا
بود لحن جلی تغییر اعراب و خفی گویم

خاتم

قواعد

قواعد را رعایت چون نکردی گوش کن سیوم
یقین باشد ترا فادی که تحسین را همیدانی
اگر طرز عرب خوانی و حسنش کم نگردانی
نه کم نه زاید از مدها بجا آری بود تدویر
زیاد و کم شنو از اوستادان قرا میگیر

باب الاستعاذه

چه خواهی خواند قرآن استعاذه بایدت کردن
بدان طرزی که مشهور است بهرش صیغه آوردن
ز امر فاستعذ بالله ظاهر میشود شهرت
اگر باشد قراءت پست او را پست ادا کردن
وگر با جهر خوانی جهر او را بجا آور
ولیکن در نماز مطلقا پست است در خواندن
اگرچه نزد بعضی این مفصل معتبر نبود
بود اخفات زین در جهر پیدا کردن پنهان

باب فی البسمله

ز بعد استعاذه بسمله اندر سور میدان
که جز برائت سوره باشد اینچنین گفتند استادان

اگر سوره بسوره وصل میخوانی فصاحت هست
وگر وصلست سکت از جمله‌ئی از بعض حملان

شده مختار آن بسمله در چار سوره کان نسبت
مطفف با قیمت پس لا ویل لکل میدان

ولی ناچار باید بسمله در اول سوره
چه خواهی ابتدا کردن بدان ای زبدهٔ اخوان

در اجزا ای مخیر لیکن اندر توبه این تخییر
نباشد زانکه او را نیست بسم الله در قران

طریقش چار وصل اول و آخر دوم قطع است
سیم قطع از گذشته وصل آینده بعد بتوان

چهارم آنکه ممنوعست وصل سوره ماضی

جدا کردن

جدا کردند ز مستقبل یقین دان ناپسندست آن

باب الادغام الکبیر فی کلمة واحدة

ز ادغام کبیر آگاه شو جان کز ابو عمرو است
کسی کو را نباشد علم مست از نشاء خمر است

کدام است آن تجانس یا تقارب یا بود مثلین
که ساکن را کنی ساکن بشرطی بی از تمر است

مناسککم سلککم هر دو را ادغام باید کرد
ولیکن اعتمادی نیست بر باقی چنین اصل است

باب الادغام فی کلمتین

چه دانستی بیک کلمه بدو کلمه همی گویم
که از آیینه طبعت غبار غم فروشویم

بدان مثلین را در اول الفاظ این یک بیت
که ادغامش توانی کرد آمد هفت ده بی کم

هما

ببا ثانی تو هر اسد عین تغییر کردانی

فلك قد ربی ولا دنم سنت واهو لاكت يم

مثالش الكتاب منه بالحق موت تحبسن حيث

تفقهتم بين نكاح از قبل حتی شهر رمضان هم

دکو باش کاری یشفع عنده و من یبتغ

جون یابی

ز قبل غیره دیگر ما اختلف فیه است ای علم

افاق قال انك كنت لا قبل لهم دیگر

رحیم الله هلك یحزن یشبع هشت بیش کم

دکر وهو ولیهم دکر فیه هدی باتی

نیز دیوم چون بیابی بدان هفده مثال ایهم

ولی کنت ترابا انت تکره ثم میقاته

سمیع در علیم ادغام نبود نکته شد مبهم

مجبر

چرا زین کدتاء مختوم تاء مخاطب نیز

منون

منون با مثل مانع الادغام باشد هم

یا اظهارست در یحزنك کفر زانکه نون و ی

اگر ادغام کردی چونکه ساکن هست گردد گم

دو جه آمد برای الجنه خواهم گفت ای سامع

که هم اظهار و ادغام است در ایشان که معلوم

یکی زان یبتغ غیر است پس یخلکم دیگر

و آن یك کاذبا زیرا که حرفی کشته زینان کم

یغلو م

که اصلش یبتغی یخلف یکون بوده است اول

اگر محذوف باشد معتبر کی هست مثلهم

و کر خطیش دارد اعتبار ادغام باید کرد

ولی در قوم مالی قوم من ادغام مستحکم

اگرچه اصل قوم قومی آمد لیك آن موضع

بحذف یاست افصح قار یا افهم پس از اعلم

اگر مثلین باشد حرف مد ادغام ممنوع است

مثالش هست فی یوسف چو گر قالوا وهم اُفهم
وواو
نزد آل لوط بعد از ضم خلاف آمد
هم این
مثالش هو ومن یامر ولی جایز بدان
نزد یکی بیش لا محرا ابدال اگر کردی
آیم
بیاء ساکنه اظهار ادغامش خلاف
باظهار است نزد شاطبی نزد انی نیز
ای همدم
ولیکن دیگران خواندند با ادغام

باب ادغام الحرفین المتقاربین فی کلمة او کلمتین

تقارب گرچه باشد شرط ادغام کبیر اما
بیک کلمه نباشد اعتبار الا دو حرفش را
یکی قاف است دیگر کاف لیکن با دو شرط هم
یکی تحریک قبل آن دیگری نون نیست ای دانا
نقلکم
مثالش هست یرزقکم خلقکم دان و وا
ولی میثاقکم یرزقک با اظهار دان اینها

بدان

بدان در طلقکن احق وادغام باشد چون
کدان کو دست او راجع تا نونی که هست انجا
وتشدیدی
وگر این دو که نزدیکند باهم در دو لفظ آیند
ما
با ادغام است باشد شانزده حرفای ملاذ
بجز حرف الف در اول الفاظ این یک بیت
نظر فرما
بو هر شانزده مکتوب ای قاری
ترا ای سرو قامت گر ثواب جودی باید
حلوا
لبت خضا من شفاده تاس راذ وقت از
ولیکن شرط میدان التقا چون اند پس هو
که مانع نیست شباعی که اینجا میشود پیدا
بجز اینها نباشد مدغم اما مدغم فیهش
تواند بود از اینها میتواند بود جز اینها
ولیکن چار مانع گر نباشد میشود مدغم
یکی تنوین دگر تاء خطاب و جزم و تشدیدا

یعنی اگر دو حرفی شکلی ملاقی هم باشند
مثل انه هو اشباع ضمه حرف اول مانع
از ادغام نخواهد شد ۱۲

یعنی اسکان این حروف مذکوره مدغم و مدغم فیه
نخواهد بود و اما مدغم فیه از این حروف
و غیر این حروف بوده باشد ۱۲

بخوانش نخرج عن النار وخلقكل القصود اهم
ولی گر قبلشان ساکن بود اظهار کن اینها
مثالش فوق کل عکس این هم کاف را در قاف
مکن ادغام چون ساکن بود قبلش بدان این را
اگر خواهی بدانی قایماً گر بعد تر کوك است سیت
مثال حیث دیگر بین که تا چون کرده ام پیدا
معارج نعرج اخرج شطاه ذالعرش نزد سین بیبین شیبا
دگر ضاد از لبعض شانهم پس از این با
بدان شین نزد سین آمد خلافی عکس این هم لیك
بود اظهار لا انظر الناس دگر سشیا
برای انکه فتحه در وی از بعد سکون امد
چه حاصل کند خفت خفی و سکون مکن پیدا
خلافی آمده ایضاً نزد ضاد و شین ادغام
تو قاری هردو جایز دان چه منقول است از قرا

بکن قاری دگر در زوجت سین نصوص ادغام
چه کردی آوریم ادغام حرف دال در املا
بود ده حرف کان در اول الفاظ این بیت است
در اول هشت در دویم دو ای یار عزیز ما
تر سالم ذکا شو تحی جفا ضو صفا ظاهر
ثواب زاید تراحی نویسد عالم دانا
مثال ملك جل دیگر هم قلاید ذلك وانكه
شهد شاهد عدد نزد سنین من بعد در ضرا
برید اندر ثواب انکه ترید زینة النفقد
صواع بعد ظلمه بعد ان داود سبت جالوتا
من بعد ظلمه — وقتل داود جالوت
یقین میدان که دال فتحه دار از قبل او ساکن
بود مانند داود زبورا چی شود پیدا
عوض ظاهر کرد
بغیر این دو موضع در دو صیغه وان دو مسکوم
بیا بشنو مثال التنزیت حکم خامه انشا

مکن ادغام دال ار ساکن قبلش بود الا

بتا مانند کادت تزیغ ان دیگری دانا

بود نون که ها کز قبل او بعد است یا ادغام

ندارد تا التی این هر دو مثال این هر دو متشنی

یکی زان شانزده تا باشد و مدغم شود در ده

که باشد دال در آنها با ادغام انت مولانا

ولی تا کان بود مثلین طا هم جنس او باشد

تجانس علت بد زمثال آورده ام اینجا

سعیرا البعد بالساعة دکر ذروا س سوره

دکرهم اربعة شهداء نبوة ثم ای مولا

ولی لم یؤت بعد از وی سعه ادغام نتوان کرد

که مجزوم است صیغه نحو دارد خفی اقوی

دکر ضبحا ز بعد عادیات الجنة زمرا

دکر صفا شمار ظالمی تا ملائک را

ودز

وذو هم طیبین قبل جناح صالحات ادغام

ولی چار حرف ادغام اظهار است مر او را

یکی آتوا الزکوة ثم دیگر آت ذا القربی

دکر و النائب قبل از طایفه بیس حسب شیئا را

دران موضع که مفتوح است تا ادغام نتوان کرد

ولی در قصه مریم چه مکسور است شد مجرا

ز ثا بشنو که مدغم هست در نخ و اوایل بین

سعادت شد ضیافت تا توانی ذکر مبهم را

بدان حیث سکنتم حیث شئتم با حدیث ضیف

دکر یا تو ثم مرون الحرث ذلک شد مثال اینها

دکر بشنو چه شیرینست میگو که نظم من

بسین و صاد نیز ادغام دارد ذال ای دانا

مثالش فاتخذ نزد سبیل ما اتخذ کو هست

ز قبل صاحبه نشود کر ادغام لام را

رسالت بذکر لتستغنو فی البحر قبل ازوی

اگر مفتوح ساکن قبل باشد مانعست اورا

ز ادغام ولی در قال رب نیست ای مانع

که حرف مد بود قایم مقام حرکت ای آقا

دگر نون هست مدغم نزد را و لام آن وقتی

که قبل او بود حرکت تاذن ربك است انجا

بجز نحن که ادغام است و علت کثرت دوره انست

نبید عون ز قبل ره تهم اظهار کن نون را

چه میم از قبل با و بعد نحر یکست ساکن کن

بخوان بالشاکرین اعلم ز قبلش عند با اخفا

دگر ساکن بود ما قبل میم اظهار باید کرد

مثالش هست ابراهیم چو باشد بعد انجا

دگر یا از یعذب نزد من مدغم همی باید

بهر جا هست مانع نیست ادغام از اماله

ها

که دو با بر ا ر باشد تنها آید ز بعد وی

که کثره بود زایل شد بگو انغار هست انجا

اگر با روم با اشمام خواهی خواند مانع نیست

بجز در میم یا چون میم با باهم بود پیدا

دو میم از نزد هم باشد دو یا هم ان دو جایز نیست

که شفوی هر دو و اشمام مسکن در ز لب گویا

ولی در بحث بعضی روم جایز باشد و آنهم

بنزد شاطبی جایز نباشد فهم کن اینها

صحیح کان بود قبلش سکون دشوار ادغامست

لهذا گفته اند اخفا در انجا بعضی از قرا

مثال العفو وامر ناب من مهد صبیا شد

ثم الخلد جزاء را شمار از جمله اینها

بدان دو هفته سوره که این ادغام در وی نیست

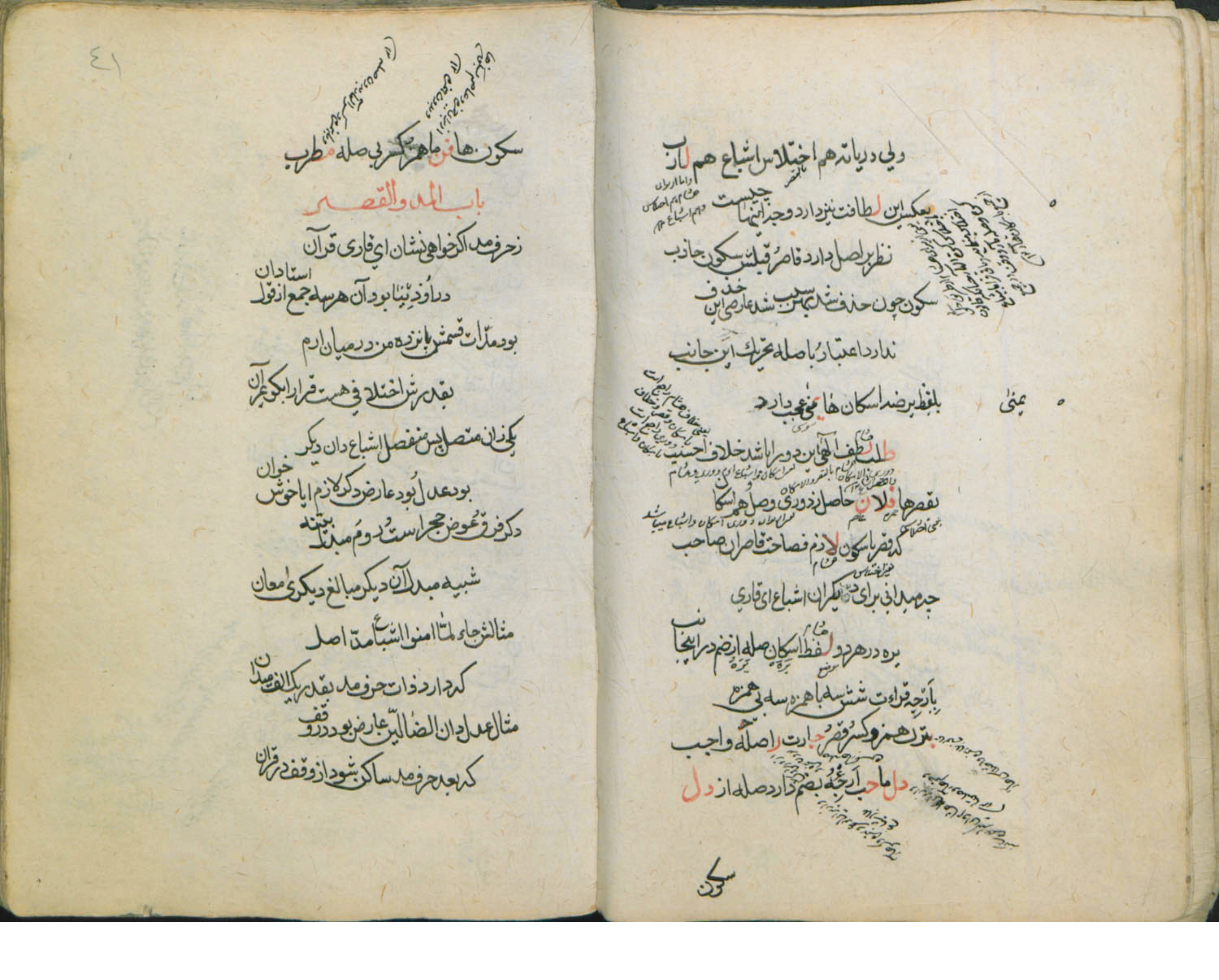
ضحی با غاشیه دیگر عبس و الطارق و اعلی

المر نشرح دکو والتین و زلزال تکاثر عصر
دگر در کوثر قل یا بدان تا ناس در یکوها

باب هاء الكناية

بدان هاء ضمیر آن ها که مفرد باشد غایب
چو منه فیه ینلوه دکر موله ای صاحب
ز قبل ساکن ار باشد صله نبود برای کل
صله در فیه یا و منه واو این هر دو زد ا
چو ها حرف خفی باشد بدین وجه تقویت باید
ز جنس ضمه واو کسره یا گو مد شود ذا
ولی در عنه از قبل تلهی بزی آورده
که اینجا عارضی ادغام باشد فهم کن طالب
دگر تحریک قبل و بعد باشد با صله از کل
چه ما قبلش بود ساکن صله دارد
بلفظ فیه از بعد شهانا چون صله کردی

بوده با نوله فصله نونه سکون غالب
نو صاحب فکر باش اقالقیه ها با سکان است
ولی عقلی اگر داری بلفظ آخرین صاحب
سکون هاء یتقه حلاوت هم صفا دارد
ولی قومی در این اسکان خلاف آورده در غالب
تعاقش چون سکون اری نقص کسرها
که عمرت یاد طولانی شهاب سهم تو ثاقب
و من یاته بدطر یاد باشد با سکون ها
بجز این کسر آن ششن لفظ یا و قصر است ای طالب
خلافی باشد و لفظ آخرین با صله نقل است
در اینها اختلاس از وی در اینها شد صله واجب
بجز قالون و هم الهش زهر کو کسر منقول است
در این الفاظ ایشان را صله هم باشد ای طالب
محصل آنکه غیر از یا با اختلاس کسب



ولی در یابنده هم اختلاس اشباع هم لازب
بعکس این لطافت نیز دارد وجه آنها چیست
نظر بر اصل دارد قام قبلش سکون جاذب
سکون چون حذف شد آن سبب شد عارض این حذف
ندارد اعتبار با صله تحریک این جانب
بلفظ یرضه اسکان هاء یمی عجب دارد
طلب لطف الهی این دو یا باشد خلاف احسنبت
نقصرها فلان حاصل از دوری وصل هم اسکان
که قصر اسکون لازم فصاحت قاصر صاحب
چه مد ابی برای دیگران اشباع ای قاری
بره در هر دو لفظ اسکان صله اضم در اینجا
بازجه قرائت شش سه با هم سه بی همزه
بزر همز و کسر و قصر و جارت را صله واجب
دل ما حب ارجئه بضم دارد صله از دل

سکون

سکون هاء فی ماهر بکسر بی صله مطرب

باب المد والقصر

ز حرف مد اگر خواهی نشان ای قاری قرآن
در او و دی با بود آن هر سه جمع از قول استادان
بود مدات قسمش پانزده من در میان آرم
بقدر شرح اختلاف هست قرا بگو قرآن
یکی زان متصل این منفصل اشباع دان دیگر
بود عدل بود عارض دگر لازم ابا خوش خوان
دگر فرق و عوض حجز است دوم مبدل بتبتد
شبیه مبدل آن دیگر مبالغ دیگری امعان
مثال التزجاء لما امنوا اشباع مد اصل
که دارد ذات حرف مد بقدر یک الف میدان
مثال عدل دان الضالین عارض بود در وقف
که بعد حرف مد ساکن شود از وقف در قرآن

بدی یصفوکم سل از احرف مقطع چونکه باشد مد
بود لازم تو بشنو تا بیانش سازم ز هر باب آن
واندر الم آمد مجز مدتر وم ها انتم
مثال مد لست آدم درو فاذ شبه آن میدان
نداء بنیه و مد مبالغه مد تعظیم است
بوقف شیء و سوء از بهر حمزه گفته اند ای معان
اگر سایل ز مد بسط پرسد منفصل است آن
وگر پرسد ز تمکین گو بضمن متصل هست آن
بحرف عین هم طول و توسط هست قرا را
که این است آن و این مسبوق با فتح است آن میدان
بطید از وصل دو وز فصل بط دو راهم یکم دو
یکی از ید شد و کر حف پنج چار از عاصم است ای جان
بدان مدلول فکرجب بحال وصل حال فصل
تفاوت می نه بیند اینچنین نقلست از ایشان

اگر باشد موخر حرف مد مانند ایمانا ۲
ولی از ورش هم طول و توسط قصر در اینها
بلین این هر سه جایز باشد از و قصر بهتر دان
دگر هم یافته تغییر این همزه مساوی
لاللایمان هؤلاء بالهدی تسهیل هم ز خسان
مثال او و امنتم سوای با اسرائیل
که از بعد نبی آید سه مد کرد در تقلیل آن
دگر حرف مدی کز بعد همزه وصل می آید
مثالش اؤتمن ائت بقصر است ای برادر جان
دگر حرف مدی کز بعد همزه باشد آن همزه
ز بعد ساکن باشد صحیح آن مثل والقرآن
دگر ظمآن و مذؤما و مسؤلا و مسؤلون
که علت اتباع نقل باشد قصر در اینان
ولی کردند مستثنی یؤاخذ را و الآن را
والآن را

که استفهام خوانی عادًا الاولی به والنّجم ان

که هم قصر است مدّ جایز و لیک از ابن غلبون نقل

چنین آمد که حرف صد مؤخّر قصر باشد هان

برای کل بمدّ کر باسبب باشد بیک کلمه

سکون گر عارضی باشد ز بهر کل بود وجهان

که ان طول توسط آمده افضل ولی طول است

که شیخ شاطبی و جهان آن گفته در اتقان

ولیکن اصل دانی بود معلوم انتصار بسمت

اگر یا روم وقف آری بغیر قصر نبود آن

چو واو یا ساکن در میان فتح هم آیند

بیک کلمه مثالش هست سوءه طول قصر ای جان

بوصل و وقف اما شیء سوف صیت بل چون وقف

کنی این طول و قصر از کل قرا هست جایز دان

سقوط مد اگر باشد معتبر ایضا درین هنگام

غلبون

چو واو و یاء

مواقف

موافق گشته و ورش اینجا بغیر همزه با ایشان

ولی در همزه کامد در طرف حالین با مدّ است

که بهر همزه آمد میکند نی از سکون آن

بغیر الّهما سوآتکم او را خلاف مدّ

که قصر است توسط شیخ علامه چنین گفت آن

ولی در موئلا و لفظ الموؤدة قصر آمد

برای کل که تحریک است اصل اسکان تو عارض دان

باب الهمزتین من کلمه

دو همزه جمع در یک لفظ تسهیل است در ثانی

بهر حرکت که باشد یاد گیر این گوهر افشانی

ولی در همزه دویم که آمد هر دو مفتوحه

خلاف آمد بتحقیق و تسهیل است تا دانی

یقین دان مصریان این همزه را ابدال آوردند

برای ورش تعدادی بتسهیل اندر ازانی

او مدا

اوهه

باب الهمزتین من کلمه

بس از ابدال گر ساکن بسازی مد کن ای قاری
که مسکون دو سه ساکن جمع محذور است یادانی
اونت حال الابدال از یکی وقفش روا نبود
بلی در وقف تسهیل فقط می زیبد ار دانی
ز لفظ اعجمی در فصلت غافل مشو کانجا
برای صحبت باشد همزتان تحقیق میدانی
بیک همزه لطافت نیز دارد با ءَاَذهَبتُم
در احقافست با دو همزه کی داری تو حیرانی
او ز کان بنون صاف است گر خوانی زیانی نیست
ولیکن در یاسین تسهیل کن از بهر آسانی
و ان یؤتی بعمران با دو همزه هم ءامنتم
بطاها و باعراف و بشعرا بهر کل دانی
چرا کان همزه سیم بابدالست در این لفظ
بتحقیق دو همزه باشد و اصل فصل اگر خوانی

اصل

به طاها میکند اسقاط قنبل در سه سوره حفص
باعراف و ملک آن همزه اول او کر دانی
بجای وصل کان فرعون و ءامنتم شنو این نوع
بلفظ آلآن و مثل آن ابدال میدانی
بشش موضع دو این دو الله دو آلذکرین
چه ابدالش بود از کل بدان تسهیل [illegible]
ز بهر کل درین الفاظ از تسهیل به ابدال
یعنی ابدال به از تسهیل ... حواسه بود
که تسهیلست تحریکی ندارد وجه یادانی
که تسهیل همزه ثانیه یعنی تحریک
ولی انکس که تسهیلش کند از التقا ترسد
یعنی کسی که تسهیل همزه میکند از التقاء ساکنین حذر میکند
دگر وجهی ندارد ای قاری بهر چه حیرانی
ندارد هیچ مد از بهر کل تسهیل اگر دانی
یعنی مد با تسهیل جمع نمیشود
میان همزه وصل و همز استفهام یادانی
ز بهر آنکه اندر وصل چون همزه آمد حذف
یعنی اگر وصل کنند همزه استفهام را ابقا ... میباید حذف کردن
خلاف همزه قطع ای برادر گر سخن دانی
... همزه قطع ... جایز نخواهد بود

وی
مثال ءأنذرتهم دیگر ءانت آمد
این همزهای مذکور
ءآمنتم در اینجا نقل دارد گر بعد خوانی

بهر جا مجتمع سه همزه باشد نیست او خالی
که در دو همزه است آن چون ءانت گر تو میدانی

از آن رو که دو همزه با دو مده جمع میگردد
فصاحت آن بود داوی که ثقلش دفع گردانی

وجود همزتین اندر یکی کلمه سه نوع آمد
ءأنذرتهم ءأناس ءأنزل الف با ثانی

که با ادخال میخوانند ءانت حرف من بشنو
ءائنك نیز لیکن با خلاف ای گوهر کانی

مگر در هفت موضع کین خلاف از وی روایت نیست
بمریم ءاذا ما دو ءائن در دو جا دانی

کما ءائن

باعراف اولین ءائن لنا بعد اخیر آمد
دگر در سورهٔ الشعرا اخیرش را تو میخوانی

ءائمه

ءانك با ائفکا هر دو در والصافات آمد
دگر در فصلت ایشان ءائنّکم با کمال ارزانی

بتسهیل بتحقیق اندرین آخر خلاف اما
دو معنی دارد این خلاف ار کنی فهمش باسانی

بتسهیل از موافق میکنی ادخال با تسهیل
ولی فاسی همی گوید خلافش غیر این دانی

یکی ادخال با تحقیق پس تسهیل با ادخال
ءائمه خوان تو ائمه خلافی گر سخن دانی

میان قصر مد تسهیل الحیا از سما آمد
وفی النحو ابدلا از شیخ معنی دان باسانی

که همزه را بیا بدل کرده ولی کشاف
نداد این قبول لحن مبدا انه تو همدانی

سیم مد است با تسهیل پس بوعمرو را باشد
بهر جا سه مد و قصر این دو با تسهیل ارزانی

بکوجه

بود یک وجه از قالون بهر سه جا مد تسهیل

بیان کردم تمامی را بفیض عام یزدانی

باب الهمزتین من کلمتین

دو همزه در دو کلمه چون شود جمع ای فراموش

بدان بوعمرو مستغنی بود از همزهٔ اولی

بهر حرکت که باشد التماءان دو بی دیگر

بود جا امر ظاهر اولیا قبل از او آنک ها

ولیکن شرط میدان اتفاق هر دو در حرکت

که حرکت مختلف حکمی دیگر دارد بدان این را

درین قالون و بزی متفق با وی همین در فتح

بضم و کسر با تسهیل ان کالواو و یا کالیا

بدان در سوء الا همزهٔ اول را بواو ابدال

کنند واو ساکن را بواو ادغام ای ملا

خلاف آمد از ایشان نقل یعنی انکه هم تسهیل

بجا آرند

بجا آرند با دارند اصل خویش را بر جا

چنین گفتند بعضی اینکه ابدالست از قالون

دگر تسهیل از بزی بوصل این کرده اند اینها

درا ینجا نیز ادغام است بهر نسبت واوی

که قبل همزه آمد صورتی دیگر کنم انشا

چو قانون عرب بود ز قبل یاء ساکن ضم

تو بین النبین اگر خوانی شود همزه شبیه یا

دو دیگر از دو همزه ورش و قنبل بین میخوانند

بفتحه کالالف مضمومه کالواو و ان دگر کالیا

یکی قول ضعیف هست کاینها محض مد باشند

برای هر دو پس ابدال تسهیلست ای دانا

بلفظ هؤلاء ان والبغا آن از برای ورش

خبر دادند بعضی با حقیف البحر در اینجا

بنا بر این سه وجهست از برای ورش در این دو

الکسر

دگرها را بود تحقیق هر دو همزه ای آقا

اگر حرف مدی یابی تو پیش از همزه با تغییر

بدان جایز تو قصر وی ولی مدش ز قصر اعلا

ولی شیخ جزری گفته که از همزه اگر مانده

اثر چون بزی و قالون همی خوانند مد اولی

وگر باقی نماند از وی اثر خواند چنان بو عمرو

که اسقاطست نامش قصر بهتر دان تو در اینجا

بحرکت مختلف تسهیل همزه دوم بین دارند

بقسمت شش بود یک قسم مفقود است ای دانا

مثالش جاء امة لو نشاء پس اصبناهم

تفیء پس الی دیگر نشاء هم الی جاءنا

سماء و دان او انتم اغنیا ازین لفظست در قرآن

نباشد بعد مضمومه ز مکسوره ز مضمومه اثر پیدا

در اول دویمین تسهیل دارد مثل طو وای یار

واوا

جزری

تفی

تفی پس الی تسهیل دویم سکنی کالیا

دو نوع دیگرش ابدال دارد چون اصبناهم

و صبناهم او انت چون نویت کو بود با یا

بود بعد از نشاء پس الی اقیس در دو تسهیل

که جنس حرکت اولی بود و او امد ز ثانی یا

ز اکثر نقل امده و یعنی مکسوره با مضموم

که ابدالش بواو امد که احسنت هم باشد وا

بدان ابدال با تسهیل فی در وقف نه در وصل ای سست

که اندر اینه التحقیق باشد جمله را بیدا

نوع ابدال محض حرف تسهیل است آن جزری

که بین الهمزه وان حرفی که حرکت زو شده بیدا

باب الهمزة المفردة

چه فاء الفعل باشد همزه ساکن ای قاری

بحرف مد ابدالک کنند ورش ای نیست برکاری

بران ابدال با تسهیل در وصل است نه در وقف

که قبل همزه ضم باشد مؤجل هر که میدانی
سوی تسؤی و یا بئس هم بواو ابدال کرداند
شروطش سه که مفتوحه بود و بعد ضم باشد
بود آن همزه فاء الفعل و این هر سه بهم باشد
یؤلف دان از نبی یؤاخذکم بدین و سه سوره
ولی اندر فؤاد اند سؤال ای قاری معذور
که فاء الفعل نبود در یؤده نیز ممنوع (عجیب است)
که نبود فتحه با همزه شد اینجا همزه مرفوع (عجیب است)
مآب با تآخر هست با تحقیق لهران
که همزه بعد ضم واقع نگردید به یقین میدان
ز بعد سوسی ابدال است هم در فا و هم در عین
اگر این همزه باشد یؤمنون فابئس امد عین
مثال لام فادّارأتم امد لیلا ان همزه
که ساکن باشد این ابدال در وی نیست پس رمزی

نیز

[illegible]

بود آن نوزده کلمه نسؤ اول انشا ثانی
نشاء ثالث لفظ نسئ سه موضعش خوانی
نسؤهم آل عمران لفظ دیگر هست در توبه
تسؤکم مایده دارد نشا و ابعد او توبه
بشعر او موضع بس در سبا دیگر به یس است
نشاء ده موضع آمد در نسا لفظ نخستین است
سه انعام و یک ابراهیم دو اسری یکی فاطر
نسوء رعد دو موضع نبئ کهف و اظاهر
بود در بقره ننسأها و لفظ لم یجتبأ یئسا
ز بعد هجده موضع تو در والنجم کن پیدا
مگر اینجا مستثنی که نیست ابدال در اینها
بکی هیئ لنا انبئهم است و باز نبئنا
دکر نبئ عبادی حجر و ادحبئه دو موضع خوان
نشعر او با عراف ذکر اقرء سه جا باشد

ط

یس م

دو نبئهم یکی در حجر و دیگر در قمر میدان

بکلی سبحان دو جا د سوره اقرء روا باشد

تبوء وی و تبوء و یه چو همزه آری اخف باشد

ورءیا نیز با همزه پسندیده سلف باشد

که گر بی همزه خوانی واجب الادغام میگردد

پس از تغییر معنی کار دیشن بدنام میگردد

دیگر در موصده ابدال نبود سوسی این گوید

ولی صید الخروج از این لغت در آن لغت جوید

بهمز از اصد بی همزه از وصدت میگردد (میگیرد)

هر آنکه این بنجی فهمید یقین از عصته می میرد (میرد)

بیا خوان همزه بازنکم

بساکن همزه با و نکم لالا امد سکون عارض

ولیکن ابن غلبون هم بکند ابدال در عارض

میان ساکن اصلی و عارض کی گذارد فرق

کند چون ساکن اصلی سکون عارضی را فرق

به بئر یئس در جیما تبعیت سوسی

کند ورش

کند ورش کسائی ذئب را خواند است چون سوسی

معا با ورش یعنی لیک این باشد خلاف اصل

چرا کان همزه فاء الفعل فی با عین باشد وصل

بلؤلؤهم معرف هم منکر تابع سوسی

ابو بکر است بالتکم بهمز ساکن اندر وی

ولی سوسی کند ابدال در بالتکم ان ساکن

بنا بر ورش دارد در لئلا ورش را ممکن

دگر در النسئ ابدال باشد ز آنکه در اول

ز بعد کسر باشد همزه مفتوحه مستعمل

بثانی قبل یا همزه یا ساکن چون بود زاید

بمانند خطیئه میشود ابدال شان عاید

که رسم الخط بود اینست حکم خامه املا

دگر ابدال همزه باشد از بهر کل خوانا

چه باشد تا نیش ساکن چو ادم اوتی ایمانا

اصل

ولیکن [illegible] میشود ادغام اندرا

دو همزه کر بود در کلمه ثانی بهر کل ابدال

بحرفی میشود کر جنس الحرکت بود مثال

بخوان آدم ز بعدش اوتی انکاه ایمانا

کد آمد این کتاب ما لکل الناس تبیانا

باب نقل حرکة همزة القطع الی الساکن قبلها

برای ورش حرکت ده تو حرف آخر ای دانا

چه تقبل همزه قطع ار ساکنست و حذف کن اورا

بقبل

مثال آن من استبرق ومن امن فالنا اخرتهم بهم

آخرهم

کر هر حرکت ز همزه بود در ساکن شود پیدا

وکر ساکن نباشد یا نباشد حرف آخر هم

وکر هم حرف مد باشد نشاید نقل در اینها

بنزد ورش مثل فیه ایات دکر قران

دکر قالوا آمنا امتا نباشد نقل در اینها

ولی در

ولی در اینی اد مردر تعالوا اتل باشد نقل

بتو ین هست و انذر لام تعریف تو بار ما

مثال این دو الارض آمد و کفوا احد کویم

ولی در میم جمع این نقل نبود قاعده جانا

چرا کان میم را ورش از صله با واو میخواند

مثالش منهموا انکاه امتهون منحن دانا

بهر ساکن که بهر ورش در حالین باشد نقل

ز بهر حمزه اندر حال وقف آمد خلاف انجا

خلف در نزد الساکن ز حمزه نا قل سکت سهت

بحال وصل ظاهر میشود این سکته ای برنا

اکرچه بود کلیه که هر جا ورش را نقلست

ز حمزه سکت باشد میم شکمتن بر شکیب ابرا

که بعدش همزه قطعست مانند علیهم بیس

اء نذرت که باهم متصل کردید در املا

جمعش

مکر در شیءٍ من فوع در مجرور حال وصل

وکر در وقف با روم کبشیا حال وصلش ها

برای حمزه بعضی سکت آورده اند شیٔ

باعراب تلفظ هر کجا واقع شود جانا

بجز این لفظ در یک کلمه سکتی نیست اورد الیك

بنزد کلام تعریف ابن غلبون اورد انس ا

برای هر دو دانی هم بشیء حال رفع نصب

بیو تنس الآن با نقل باشد نافع این کفتا

بخوان پس عادن الاولی که ظلت مسند ام امد

احلم

پس انکه عادا اللولی با ادغام از شکر اهلی

چو عارض معتبر باشد بود ادغام اندر وقف

بعادا ابتدا الولی ولیکن اصل الاولی

بهمزه واو را کرده بدال قالون بوصل و وقف

بحال وصل اللولی بکاه ابتدا الؤلی

جو نقل

چو نقل حرکت از همزه نحوی کان بود قطعی

بهمزه وصل مسکن ابتدا ای عالم دانا

مثال ابن الولی والنسان و لحسا انست

مسولا

الاخر بالارض و بیس الحمرای من امنو لانی

وکر تو اعتبار نقل عارض کرده میخوان

ابتدام

بحال الولی و لاخر لرض و لنسانرا

سه وجه آمد دو قاری را بحال ابتدا حاصل

ولیکن در دو وجهش واو با همزه بخوان انرا

برای ورش وجهین است الولی و دکر لولی

زیهر دیکران برخوان همیشه قاری الاولی

کتابی را الهاء سکت در انی اصح باشد

زنافع دان ردا با نقل بهر دیکران ردءا

باب وقف حمزه و هشام علی الهمزه

اکر همزه میان کلمه با اندر طرف باشد

بوقف از همزه تسهیل است و تغییر یک باشد

بحرف مد کن ابدال ار در آخر و وسط یابی

نمط — که در اصل ساکن یا بوقف از این نمط یابی

مثالش یؤمنون بئس نبئ نشاء دیگر آن امرؤ خوان

تنوین — تنوین املاء این همه سه الف وقف ساکن دان

ولی این بعد تحریک است این گونه قروء را

بشاء با هنیئا شیء و سوء این نسبت ای دانا

بلفظ یسمون چون نقل حذف آری شود یسمون

بد منن مؤمنین و ما خیب دو ع دو همچون

که گردد تسهیل اما اگر بود بعد از الف همزه

به بین البین تسهیل است خوانده ای حمزه الجنابل

ندا یکم تا الآمد بدان ابنا و کم دیگر

شود ابدال اگر اندر طرف باشد مثالش در

مثالش السما جا ز الف عز حصین باشد

ویا

یکی دیگر بشا اگر یا همین مفتوح شین باشد

مجزیشد درین قاری میان مد قصر اهتما

توسط هم بقول بعض باشد نیز دخل ما

ز قبل همزه حال و وقف ادغام است واو و یا

که مبدل گشته آن همزه بجنس حرکه ای دانا

که تا فرقی بود زین قاعده در زاید و اصلی

بجو الحق نقل اندر وصل اگر تو طالب فضلی

مثالش دان خطیئة با قروء و صلی الشیء و سوء

که چون نقلش کنی شی سو شود یا رب که یابی صوء

مثال واو و یا بی سایه جزء سه در قرآن

قروء و اقل الشیء انکه بری ۱۳ ان همه سه را بی دان

ز بعد فکر همزه قبل ساکن قبل حرکت را

بدان نه قسم حاصل میشود از ضربش ای دانا

که حرکت سه و قبلش سه ضربش نه حاصل شود

تامل کن درین معنی مباش ای یار مستعجل

دو قسمش بعد کسر و ضم بیا یاء او کن ابدال

مثال اولی مائه دگر بوده ای برا خوش فال

باقسام دگر تسهیل مبین ان بین بین آمد

سال دیگر رؤف برئ سکم برخوان کذر بین آمد

بخوان تو مالئون پیش خاسئین دیگر چنین قاری

سئل با واو جمع این هجوت اگر فهمید داری

بحمزه منفرد در همزه کاندر طرف باشد

هشام آمد موافق این چنین صدق و از سلف باشد

بری یا باید در تؤوی هم اظهار هست و هم ادغام یا م

چه کسر از قبل همزه بود باشد هم ای خوش

بقای حرف مبدل را درین بعضی پسندیده

سند کردند چون در خط دو واوش یاد و یاد دیدند

ولی بعضی به بینهم چو همز ابدال شد یا یا

بیای ساکن

بیای ساکن خوانند هم با کسر ای دانا

بضم گویند بعضی هم چرا کان یا بود عارض

احقست این علیهم بالدیهم ضم خوان فارض

زبهر انکه یا مبدل در ینها از الف باشد

بضم بهتر ضمایر اصل این مضموم به باشد

ولی بعضی روایت کرده اند اتباع رسم الخط

کر ابدال ای قاری بدگشتی بران در شرط

سلیم ار حزم کرده این روایت حال وقف او

که رسم الخط عثمان معتبر بوده است نزد او

بناء در من سلیمن برسمش بیا وقفش نبی باشد

دگر در تفتؤ و تفتؤ سال هم مثل وی باشد

بجای همزه گر برای الحاق حرف صورت نیست

شود محذو بیند ساتا برضرورت نیست

مثل هم با الف هم واو در رسم آمد ای قاری

ملا هم

بهر حرفی که من سوم است تسهیلش همین اری

ولی اخفش همیگوید که مضمومه ز بعد کسر

بحال ابدال کن مستهزؤن میدان بگاه حصر

دکر مکسوره از بعد ضم میکن بیا و ابدال

ابدال

شل انجا چو خوانی کو سوئل اداری مکن اهمال

کسی گوید بین بین از وی بود ناقل کن ایشان

بمشکل ز انکه غیر جنس حرکت نیست در ایشان

بدان چون مستهزون حذف شد کردید مستهزون

بر اضمه مناسب هست چون اخت شد موزون

وکر کسره بر الا قیست مستهزون میخوانی

خوانی

ضعیف این قاعده آمد که قیلش کسر میدانی

ز بهر انکه واو ساکن ماقبل مکسور است

چو اخت واو نبود کسره بسیار از لغت دور است

اگر همزی بیابی بعد زاید مثل ها انتم

دکرهم

وکر هم هؤلاء گو ثبت با وقف در هاؤم

دران دو لفظ اول هم تخفیف است هم تحقیق

چو زاید معتبر تخفیف اگر دانی میکنی تصدیق

ولیکن ابن غلبون می نداند معتبر زاید

که او در کلمه اول بود اند همزه ای قاید

وکر وقفش کنی هاؤم بقصر بین بین آمد

ولی در یومئذ تسهیل نیمادان که زین آمد

کِه زِیَن

چو کامد شده الاتصال حکم اصلی شد

ملئک با اولئک دان مثالش همزه وصلی

وکر گوئی که مثل هؤلاء هست از ین عالم

جواب بنده میگویم که رسم الخط چنین دارم

الف که حذف کردی حرف واحد ماند در آنها

بمشاید که بنویسند حرف واحدی تنها

بدان زاید که ها و یا و ها و با و لام آمد

ولی تخفیف در مثل امن ما است در ابدال

بلا ما است نقل و ما بقی دان بین بین احوال

بلی با ادم در هؤلاء بازها انتم

بوجه بین بین آمد مد و قصر این نساری کم

بجز ابدال در مثل امن شیخ جزری را

نباشد لیک تحقیقش ز نظم این شود پیدا

مراد از حرف زاید آنکه او را گر کنی محذوف

بود کلمه بحال خود نباشد او بدان موقوف

ولی مؤمن مؤجل حرف زاید ناقص ار سازی

شود آن کلمه ناقص اندرین شرطست دمسازی

یکی اشمام در روم اینجا که این هر دو صحیح آمد

بدا همزه بحرف سیحه شد این دو قبیح آمد

بهر همزه که قبلش ساکنی غیر از الف باشد

در و اشمام روم آمد مثالش مرء و دفء باشد

صح

که تخفیفش

که تخفیفش بنقل است بی‌ری در قروء ادغام

بسوء و سوء شیء ادغام نقل اتحاد شد ابتغام

بدا به بدی کر لؤلؤ سماء چون شود ابدال

در انبئهم و نبئهم اشمام جایز نیست بی اهمال

که مثل یرمی یخشی و یدعو می‌شود انها

ز بهر حمزه و اعرف باب محفل جمله را گفتا

بود معنی که در این باب معنی همزه جمع است

که این بابست محفل همزها مانند شمع است

مقدم گر بود همزه بواو و یاء اصلیان

توسط یا تطرف هر که ما بین هست بی نقصان

هتی

ز بعضی حرف جنس ابدال و از بعضیست نقل ادغام

که شد مذکور اندر واو و یاء زاید اما اعلام

ولی آنکس که گوید روم در مضموم و در مکسور

نباشد همچو در مفتوح افتاد است از ره دور

ولی تخفیف در مثل یا من یا ست در ابدال
بلا مانست نقل و ما بقی دان بین بین احوال
بلی یا ادم در هؤلاء یا زها انستم
بوجه بین بین آمد مد و قصر این نساری
بجز ابدال در مثل یا من شیخ جزری را
نباشد لیک تحقیقش ز نظم این شود پیدا
مراد از حرف زاید انکه او گر کنی محذوف
بود کلمه بحال خود نباشد او بدان موقوف
ولی مؤمن مؤجل حرف زاید ناقص ار سازی
شود آن کلمه ناقص اندرین شرطست دمسازی
یکی اشمام و روم الجا که این هر دو صحیح آمد
بدا همزه بحرف سه چه شد این دو قبیح آمد
بهر همزه که قبلش ساکنی غیر از الف باشد
در و اشمام روم آمد مثالش مرء و دفء باشد

که تخفیفش

صح

که تخفیفش بنقل است بی شیء در قروء ادغام
بسوء و سوء و شیء ادغام نقل انجا دو شد
بدا بیدی کر لؤلؤ سماء چون شود ابدال
در انها دو مد با اشمام جایز نیست بی اهمال
که مثل یرمی یخشی و یدعو میشود انها
ز بهر حمزه و اعرف باب محفل جمله را کفتا
بود معنی که در این باب معنی همزه مجمع است
که این بابست محفل همزها مانند شمع است
مقدم کر بود همزه بواو یا اصلیان
توسط یا الطرف هر که امین هست بی نقصان
ز بعضی حرف جنس ابدال و از بعضیست نقل ادغام
که شد مذکور اندر واو یا و زاید این اعلام
ولی انکس که گوید روم در مضموم و مکسور
نباشد هیچ در مفتوح افتاد است از ره دور

هستی



همیگوید که جز اسکان نباشد قول و موغل
بود بعضی سریع التیر در شمار است آن ناقل
زبهر همزه جز آنها که مذکور است باشد هم
بنزد صرفیان لیک اشهر آن است بیش کم

باب الاظهار والادغام

بیا بشنو چه میگویم من از اظهار و از ادغام
که آمد تا ثانیث و هل و بل اذ قد او را نام
ز بعضی در جمیع ادغام و از بعضی همه اظهار
ز بعضی بعضی اظهار است در بعض دگر ادغام

ذکر ذال اذ فی حروفها الستة

بذال اذ را که مدغم هست در شش حرف کان اینهاست
تماشای جمال زین صید سابر دلهاست
نظیر اذ جعلنا دان و ذین اذ صرفنا هم
دگر هم اذ دخلا اذ سمعتم و او هاما هم

ندا کردند اظهار اند رینها جمله لیک ادغام
خلف در دال قد تا کرد این خوانان بدان ای رام
باظهار ابن خلاد و کسایی نیز در جیم اما
زبصری و هشام ادغام در شش حرف وای دانا

ذکر دال قد فی حروفها الثمانیة

ز دال قد شنو حرفی که مدغم میشود در هشت
اوایل دان ازین شعری که آمد موسم گلگشت
ذهب ضو جمال و زیب ظاهر شد سخن و صد قسمت
بدان دانش متاعی نیست یا بحمن صبک قسمت
ز دانا با ضربنا پس جعلنا دان و زین هم
ظلم دان قد شغفها قد سمع باقد
مثالش هست بل ظلوا ظننتم هل نخبئکم
دگر بل سولت بل زین بل طبع منهم
دگر هل تعلم و هل ثوب الکفار ای دانا

کسایی راست ادغام اندرین هشت انت صو لبثنا

ولی حمزه بیّنا و تا و سین صد بغیر ذکر خلاد

خلافی آورده در طا در نسا وان بیّت طبع استاد

بهر جا نون ظا دآید لا زست اظهار

بنزد تا فقط در رعد ان هل تستوی هشیا

باب اتفاقهم فی ادغام اذ و قد و تاء التانیث و هل و بل و

خلافی نیست در ادغام اذ در نزد ذال و ظا

چنین قد را بنزد دال تا هم متفق قرا

مثالش اذ ذهب باد ظلمتم قد تبین هم

دخل یا و او جمع آمد بدان قد را درو مدغم

چو نزد تا بیامد اذ چنین قد هم بنزد طا

ز ادغامش نگفتم گونه می شد مدغم ای دانا

بدانستان متفق ادغام تا در تا و طا با دال

بخوان ربحت تجارت را و قالت طایفه بی قال

ذکر هم اثقلت دعوا بخوان سد کلام در حرفین

بود مدغم یکی را لام ثانی چون بود مثلین

مثالش هل ارایتم قل لکم قل رب بل ران است

تو بلا تکرمون برخوان که این از جمله انست

بدان مثلین اگر سابق بود ساکن شود مدغم

نباشد لیکن او حرف مد ای عالم اعلم

مثال حرف مد فی یوسف قالوا و هم مبدان

عصوا اقبل از و کانوا چون بود دو مد برخوان

چه باشد علت ادغام قوت جنس مثل ای یار

چه دانستی قواعد را برو تکرار کن تکرار

باب قربت مخارجها اینست

چو با مجزومه یابی نزد فا ادغام رخصت دان

ز حرف حق مربع آنکه مخیر وقت فرصت دان

بیک موضع که در حجرات می آید یتب در فا

همین بغلب فسوف اذهب فمن در سورهٔ اسرا

دگر تعجب اذهب فمن . از جملهٔ آنست

بود این پنج موضع داند آنکس کو سخن دانست

چو مدغم بفعل عجز و هم آید ذلک اند سهو

دگر نخسف بهم را هم رعایت کن ز بعد او

کنند اندر لبثت تصاد مریم چو میان اظهار

از ایشان هم برد اندر ... تو ای زبدهٔ احبار

بخوان اورثتموها در دو موضع ثابت ادغام

خوشا حال تو ای قاری باعراف بزخرف هم

نبذت عذت با ادغام اگر خوانی فرح داری

بباب اتخذ و اخذ اظهار ... دعا آری

بلهث ذلک اظهار است جانا دل بجانان ده

خلاف آورده قالون خونکه دانستی تو گفتم زه

کند ادغام در ... راء ساکن لا بلام امثا

خلافی

خلافی ابن خیر مانند لغفر بالکم جانا

ز بعد یا بنی ارکب بود معنا و اظهار است

برای ورش شامی پس خلف آن هر دو با داست

خلافی بهر قالون است و بزی با رسان خلاد

یعذب من یشاء در بقره ورش اظهار کرد استاد

ز بهر آنکه ابن عامر و عاصم برفع با

همی خوانند و بهر دیگران عجز و مد دان او را

ولیکن نقل از مکی دو اظهار ادغام است

ز بهر باقیان جزم الف خوان ادغام اعلام است

و یٰس و بدو آن اظهار نون حق است و بدعی نیست

بکر فاش ابن حمزه دن ولی خلف است و صلی نیست

باب احکام نون الساکنة والتنوین

ز بهر نون تنوین شد مقرر چار حکم ای یار

بنزد یا بود قلب بحرف حلق دان اظهار

بود در یرملون ادغام با غنه دگر اخفاست
کسی کینها عیفهمه بمیداند خدا داناست
کانها
چو نون ساکن و تنوین بیابی نزد لام و را
بادغام بلا غنه بخوان بر همه قرا
مثالش من لدن تنوین هدی للمتقین آمد
غفور رحیم من رباط الخیل از این آمد
چنین ادغام با غنه همچو بهر کل میدان
بر یمو
بواو و یا بدون غنه میخوانند خلف ای جان
ولیک این واو و یا با نون ساکن گر بود یکجا
باظهارش بخوان خوف از مضاعف مثل الدنیا
دگر صنوان مثال یا و نون و میم و واو است
که میگویم علیم یا دگر هم من یشاء زینست
چه خواندی توبة ابد نصوحا یا زمن نودا است
هدی من ربهم من ماء و دسر من وال محصو

زبعد

زبعد ثبیات خوان وابکار انود در قران
بیان شد امثله در چار حکم این نود روشن دان

باب الفتح والاماله بین اللفظین

ز حمزه و ز کسائی خوان اماله در ذوات الیا
که آمد ناقص یائی مثال آن هدی اهلی
اگر اسم است و اوی چون دعا با اجوف ای قاری
اماله ابد انها نیست با فتحش همی آید
همیخواهی بدانی اسم واوی را تو از یایی
بتثنیه بدان چون از فتی فتیان تو ای یائی
عصا عصوان صفا صفوان عمی عمیان بود در افعال
برد نفس نشناسش ابا قاری مکن اهمال
مخاطب هم توان دانست مانند رمیت ای یار
که باشد از رمی دیگر عصوت از عصا هشدار

هدی پس اشتری و بکر هوی انکه هدیهم را

اماله کرده اند کو بمیت تا بخیت الف ها

اکر بر وزن فعلی یا فعلی مضموم یا مفتوح

و کر مکسور ای قاری اماله هست نا مقبوح

فعالی هم اماله خواه ضم یا فتح در اول

مثال او ای اساری یا نصاری کفتمت مجمل

اماله هر دو وارد در اسم مستعمل در استفهام

چو انی و متی یا فعل حرف ایضا اماله دارم

مثال هر یکی اول عسی دیکر بلی آمد

بهر دو هر دو قاری را اماله مدعا آمد

متی کر نام چیزی ساختی شد تثنیه متیان

بمعنی کیف انی وزن فعلی نیز دارد آن

عسی اندر تکلم شد عسیت معنی ایجاب

بلی دارد شود قایم مقام فعل آن دریاب

چکویم

چکویم تو اقام زید سامع در جوابت کفت

بلی یعنی چو بنشد قام پس او با فعل آمد جفت

بقرآن هر چه با یا چون ضحی دیکر سجی آید

د ضحها پس تلیها این اماله هست می باید

تفاوت نی الف کر منقلب از واو یا از یاست

مکر در اسم و فعل اثنانند در کل انچه مستثناست

مثال اسم مستثنی لدی پس ما زکی از فعل

زیرا انکه رسمش هست در یوسف الف از جعل

بعا فز هست با یا اصل این معلوم چون نبود

عدول از اصل کو فتحست ای دانا شکون نبود

زبهر ما زکی هم وجه بشنو اصل او واوست

بیا بهر تناسب جایز کی نقل از داوست

اماله نیست انه حرف جامد شد مثال وی

الی حتی علی بشناس ای قاری بهار از وی

چه کود دیا بروینکو الیک یا علیک ای جان

بسبب این شد که در رسم الخط اینها یا نست در قران

تلادنی واوی ناقص مزید فیه چون کو دید

برای هر دو قاری با اماله خوان تو بی تهدید

جز کیها دکر انجاه دیکر ابتلی آمد — چون

زبهر انکه در ماضی بهر سه صیغه یا آمد

زکیت بس تحیت ابتلیت هم از این عالم

ولیکن در ان نوع احیاها بکویم تا شوی خرم

اکر از بعد واو ابدا امات بس فاحیا دان

اماله هر دو را او رنی کسائی منفرد میدان

دکر ده یای والرؤیا مکرر و یاک را کو را

اماله کرده دوری عز بو الحارث در این تنها

بهر جا لفظ مرضات آید خطایا کهم دیکر

خطایا تا خطایاهم تقاته یا زعهاهم

هدانی باز انسانی عصانی هست و صانی

بنمل بن لما اتانی دوا هواذو شد دوا سینی

طحیها باد حیها بس تلاها با سجی مجموع

اماله میکن از بهر کسائی تا شود مطبوع

اکر چه در اوی اندر این چار امثا با ذوات الیا

تبع باشند تبعیت بود علت نظر فرما

طحوت یا دحوت بس تلوت انکه سجوت ای یار

بوی شرکت نکرده حمزه بهر واو در اینجا

رؤس الای هم علت ولی در وضحی دیکر

ضحیها اینها دیکر قوی بهر دو هی او ر

اماله کرده دوری لفظ مثوای دیکر مثواه

دکر مثواهم از هر دو بود ای شاه

بجیای هدایت هست اماله ترک نیز آیین

بجیاهم را واو اندر جلیها یا هدیهم شین

بنزد الهدی حمزه کسائی لیک دمشقی اه

اماله کرده دوری اینچنین بنموده در مرآت

بدان در یازده سوره اماله شایع آمد هان

که اندر آخر آیات باشد بر شمارم آن

بو طه و نجم و شمس اعلی والضحی با اللیل

قیامت سال سائل نازعات اقرء عبس زین خبر

اماله شامل آیات کل در چار از ینها دان

بباقی نجم اعلی شمس و لیل باشد ان

بعض

بدان از اول این باب تا اینجا اماله هست

ز حمزه و ز کسایی بعد ازین یاد دیگران هم هست

بیا صحبت تماشا کن اماله در ره میدان

بدوم لفظ اعمی کان در اسرا آمد از فرقان

سوی دیگر سوی در حال وقف این هر دو را باشد

اماله قاری اعلم قراءت یا نوا باشد

زحمزه

زحمزه در دو راء آل آمده جمعان ز بعد وی

اماله هست در وقف یا و قل اعمی امد حی

شد است و یا ریا صحبت ثباتی نیز یا ایشان

که اول وصف گیرد اسم تفضیل است دوم هان

اماله کرده شایع حم کرا هر جا که الف باشد

ز بعد را اگر واوی وگر یایی در وی باشد

در اسم فعل خواهی آخر و خواهی وسط می باش

مثالش آمده اریک دگر بشری غلط مشتری

اریك آمده با هم تریهم شاهد آنست

بجریها موافق گشته حفص بن نظم ایشان

ابیت

دگر لفظ تای دارد اماله یا رما شو زود

خلاف از یا رمی بینم محبت می نداد دسود

بشعبه منفرد آن هر سه را ای قاری دانا

نه در هر جا که باشد آن همین در سوره اسرا

بنون نیز هم اماله می توان ضو و سنا دارد

برین نظم از ین میخوان تو ای قاری که جا دارد

اناه با اماله شد لطیف ای صاحب الطاف

ز بهر کسر قبل و انقلاب ز یا بده انصاف

کلاهم یا الف مکتوب اماله شاهد ان شد

برای کسره یا یا تثنیه کردی تو کلیان شد

برای ورش اماله در الف کز بعد را آید

بطرز بین بین آمد مثالش افتری شاید

ولکن در دار یکبهم خلاف آمد که مصریین

بفتح از وی روایت کرده اند ان ابن غلبون این

حسبن در هر الف کو منقلب از واو فی ز یا ست

مثال حمزه باشد و ز کسایی فتح غلبون راست

خلاف مصری و بغدادی از ورش است بین البین

ولیکن ابن غلبون ناقل فتحست ان العین

مکرم

مکرم رضاة مشکوة و کلا دیکر ربا کا انجا

بطرز بین بین بشنو این اماله قاری دانا

بدان اندر ذوات الیا خلاف ورش را آید

ولی در آخر آیات کم شد فتحه بیداری

برای انکه بین البین باشد غیر آیتها

که باشد ها ز بعد یا که الف شد مثل من عبسا

که هم فتح است هم بین است اگر واو لیست ان کو یاست

فواصل را بیا بشنو اگر در آنکو شد جاست

یذکرها ولیکن نیست غیر از بین نقل از نوی

ولی مجموع در تحسین یا فتح الاولی است

اماله بین بین از بهر بصری هست در فعلی

بهر حرکت بود احدی دگر دنیا دگر تقوی

دگر هم هست شتی یا ز سیماهم دگر قصوی

قیاس باقی دیگر همی کن غیر ان یحیی

فعل انشق زر

که بعدش هست ضحی حتی در انفالست و هل اتیست

ولا یحیی بطه و با علی فعل اماله دان

ز بهر نسبت آیات دیگر کاخری است

در ان اخری عشرهم بین بین اصد احین را لیست

مکو موزون فعلی در سه حرکت را در اخرهم

که در انها اماله تامه باشد ورا افهم

خلاف آمد بدین پنج آیت که اخر نیست با خود هست

بطه دو و هدی یک زهره دنیا قد زاعدا پست

مدنی مکی و بصری و شامی چنین آیه بندارند

برای ورش این هر دو بدین البین می ارند

سیم والنجم دارد لفظ دنیا این دو قبلش

فاما من طغی در نازعات آمد تهی طبلش

همین بصری و شامی کوفی این آیه میکیرند

ولی بنهی در آیه جمله ان آیه تصویرند

زهرة الحيوة الدنيا

اقرأه

بهرجا

بهرجا آخر آیست بهر ورش بین آمد

دو و چهلش جای دیگر فهم این کن چنین زین آمد

ولی از بهر بصری بین لفظین است درایت

چو صفهمی ز شادی بر زمین کی میرسد پایت

بدان در حرف تحتانی دکر یا ویلتی دو وی

بلفظ یا اسفی یا اماله کرده معدودی

اگر بین بخوانی ولیکن بهر ورش ای یار

بدین بین و فتح نقل بهر شعبه تا آمد می ار

چو فتح بین بین از ورش بهر دیگران فتح آشنت

بلفظ آخرین حسیر میدان ط لب فتح آسست

جدا شد یا اسف زان سه برای انکه در تحسیر

بفتح از بهر دوری دیگران را بین بی تزویر

بدین سه فعل ماضی گر ضمیری متصل باشد

وکر نبود اماله خوانند درین نه جا خجل باشد

برای حمزه لیکن زاغ در دو موضع آن
یکی احزاب و اُم زاغت بصادای صاحب اتقان
زهر آنکه اصل این الفها یاست غیر از خاف
که خوف چون بود از کسر خا زن در اماله لا ف
دگر هم آن که اصل خاف باشد جو خوف مشهور
الف باشد عوض از حرف یا مکسور دل بر نور دلت به ار
یکی خاب است و اندر چار موضع یک با براهیم
دو در طه یکی در سوره و الشمس کن تفهیم
دوم خافت باندر هشت موضع بقره یک دارد
دو ابراهیم دو اندر نسا یا هود یک آرد
بر حمن یک یکی در سوره و النازعات آمد
دگر طاب است یکجا در نسا که چون شتاب آید
دگر ضاق است پنج اندر براءت سه یکی در هود
یکی در عنکبوت حاق ده موضع بود معدود
دیگر

یکی انعام دو در هود یک در نحل ای قاری
یکی در انبیا یک زمر مؤمن دو بشماری
یکی در جاثیه احقاف یک زان ده یکی زاغ است
دو موضع نجم یک زاغو بصف حمزه تراز باغ است
دگر شاء است جمله حصر این دو کرده ام جانا
صد و شش جا بود اما بنصفش نصف او لا
دوم آمد دو بیست و بیست دو ای قاری آگاه
دگر زاد است هر نوعی که آید پانزده جا شاه
مگر او را بلفظ جاء یا شاء رفیقی هست
ببقره در فزادهم رفیقوی بد و بیست
ولی در زادکم دیگر فزادتهم خلاف آورد
ز بهر قبل ماد لیبرون تیغ از علاف آورد
ثلاثی گفته تا بیرون رود حمزه بر فیه زانهام
بمانند اخفای با از زاغ تو همان در تنبیه

بماضی نیز گوید تا یخافون و یشاؤن را
ازین الفاظ خارج سازد آن علامه دانا
دگر بلدان اماله دارد این صحبه غنیمت دان
که ازین آمده وان با الف مکسور شد در
اگر دا هر دو طرف مکسوره یا پس الف قبلش
توانی کرد اماله حاصل آمد برصه اطیست
مثال ابصارهم دیگر حمارك دیگر الکفار
حمار دارا ازین جمله قیاسش تا قیشیر بردار
تمار و خارجی میدان اماله نیست در اینها
که راانده طرف نبود تمار فیهم ای دانا
اگر چه در طرف مکسوره را دارد و لیک اینجا
بود یا پی مقدر در تبوء دار و اسفارا
بود در طرف در هر دو واما کسره یا وی نیست
ولی در کافرین کو معرفه گر نکره حر نیست

بحصر آمد اماله در الف زها لیک وان مرد
بفتح انجا بود نا قلا زینکو نه خلاف آورد
ترا گویم که لفظ جاد جبار ین اگر دی
اماله هر که دارد نقل قولش را پسندیدی
معلك دش را گفته است یعنی در دوبی آخر
خلاد فی بیوت را لبواب با قی بین اد طاهم
بقهار بوار آمد موافق و دش با حمزه
که او هم بین خواند خوش بود از نازنین عمزه
بذی یا این حو دارند اماله لیکن از اخر
بود مکسوره کالابرار فی مفتوحه ای شاعر
درین هم نیز تقلیل آمده از جمعی ای فاضل
تمیم اضجاع انصاری کنند ای یار مستعجل
ازینجمله است بار ئکم نسارع سارعو بادی
تمیمی را الف باشد اگر هوش خرد داری

مقابله

یسارعون طغیانهم واذانهم دیگر
جوار اذانتا بهر شر اماله در همه آورد

بدان در ما بده لفظ بواری بسر او اریهم
خلافی هست درا عراق اماله نیست ای همدم

ولی علامه جزری در اینجا نیز می آرد
جدا اعراف را ازمایده البته نشمارد

چنین گوید که گرد اردا ماله هر دو جا باید
وگر اینجا نباشد جای دیگر هم نمی شاید

جوابش میدهد آنکه گفته که شیخ شاطبی باشد
ضعافا یا انا اتیک دو موضع قوی سداد

خلادش را خلف اماله کرده تا در اینان
سبب دان کسر ضادش یا یکی از قبل یک از بعد

مشارب آنیه در هل اتیک لامع است ای سعد
برای آنکه انی در هل اتی در آنیه بنود بنود

بر ما صاحب تیسیر گواز شیخ خود یا ... همدم

بی خلف م

اماله

اماله حق که دارد ترا قاری ز چشم بد
یقیل یا عابدون دو موضع عابد یکی قاری

اماله میکنی از بهر وی سر رشته را داری
بود ابن علا با خلف ابن ذکوان سین مجرور

اماله آمد از دوری و فتح از سوسی مشهور
که باشد کسره از بعد الف علت که در سین است

مشو زین نظم من غافل که مزد بنده تحسین است
حمارک الحمار اکراههن اکرام والمحراب

دگر عمران بخلف است با ابن اماله جمله را ز ذکوان
چنین گویند بعضی کین اماله حال وصل آمد

نه در اسکان که بین الکسره و ان حرف فصل آمد
ولیکن شیخ میگوید که وقفش عارضی باشد

چو عارض معتبر نبود بنا بر اصل خود می باشد
درین الفاظ شش گانه به پنجان خلاف آمد

بجز نحو اب عجر و دی که دروی صیل اصاف آمد
بدانی کاخلافی نیست در وقفی که باروم است
که وقفی وم حکم وصل دارد کفته قوم است
اکر وقف آوری بر موسی عیسی که بعد از وی
ادات وصل باشد الهدی این است دیکر هی
اماله شد مقرر بین بین از بهر بوعمر است
چو خواهی معنی اخکر بدانی در عرب جمر است
چه موزون است با فعلی برای ورش هم و جهان
که آن فتح است بین بین. البین در انها مقرر دان
اکر قسم بر ذکری ز قبل دارد دیکر نیز
بلفظ الهدی قبل لتی ای یار با تمییز
بود حکم اماله شایع از ورش بین البین
دکر مولی مسمی را شنو ای آنکه هستی زین
جنا الجنتین آمد دکر اقصی الذی کویم

کداز

کداز مراءت خاطر ها عباد غم فرو شویم
بتفخیمند بعضی معنی تفخیم فتح اینجا
عوض دانند از شوی الف این قول انا زینا
مرقوم دیکر ان یعنی اماله اصل میدانند
الف اصلیه باشد منقلب زیا ش میخوانند
بدان تفخیم اشارت شد بقول اثالث از قولین
کدان فتح است حال النصب رفع جر اماله زین
بود مجرور هم مولی مسماهم عن از این باب
ولی هم ولی داول آمده مرفوع ز اصحاب
به تتری یعنی نصب میدان چون منون باشد
دو از بعد کانوا اولین با حال در باشد
ولی تمثیل در تتری موافق هست با بصری
کدا و خوانده منون ابکه تو علامه عصری

باب مذهب الکسایی فی اماله هاء التانیث فی الوقف

ببا بشنو بعد میگوید کسائی قاری قران
که تا نیست آن تائی که اندر وقف باشد هان
ز قبل یا و تا نیست ار بود زین یا نزده حرفی
فجثت زینب ذی شکو لذود سمش باقی دان
اماله میکند در وقف با کسره خلافی نیست
میان راویانش اندر نهاد در همه قران
مثال هر یکی اول خلیفه بهجه مسنونه
دگر بغته اعزه لاشیه حبّة توتوبه دان
ز بعدش لیلة موقوذة مروة ذکر بلده
معیشة شامه والخامسه ای عالم فرقان
وگر ما قبل آن تا امنع بحرف از اکهر
ولی ما قبل اکهر کسره یا یا باشد ای انسان
اماله میکند در وقف یکرا آوی مثال وی
مائة ایکه دگر هم آلهة الاخرة می دان

وگر باشد

وگر باشد میان کسره و اکهر یکی ساکن
بجز حرف الف مانع نباشد مثل عبرة آن
شود اکهر ز بعد فتح و ضم قاری ضعیف الحال
که این دو تقویت ندهد اماله را یقین میدان
وگر ما قبل این تا هست ازین ده حرف ای طالب
ضغاط خو عصر حظ بگویم با تو شرح آن
بود معنی عذاب قبر بر عاصی بتحقیقست
که فربه کشته از اکل حرام خوردن آن نان
عجال وقف مفتوح چند اما شد خلاف از قوم
بجز حرف قمر نه اماله هم روا شد هان
الف صح
مثال الصلوة اما مرضات و قسمه این هست
بتوراتة بمزجیه این اماله هست ای خوش خوان
مثال ننهد ابان فضة دگر صبغه بس انبسطة
چو صیحه ناقه سبعه خالصة با صاحبة بر خوان

دهم غلط ولیکن معتبر دان قول اول را

که با فتحند اکثر بر همین رفتند استادان

اگر خواهی که بین المذهبین تو جمع گردانی

فقط در پانزده در جا دهم با شرط اماله دان

وگر مفقود باشد شرط هم فتح اماله کن

در آن نه حرف هم فتح اماله هر دو یا هم خوان

باب مذاهبهم فی الراءات

زیر ورش ترقیقست را گر بعد کسر آید

وگر هم موصلش یائیست ساکن قبل می شاید

بهر حرکت که باشد را و قبلش هست این ترقیق

ولیکن کسر گر موصل بر آن باشد بت توفیق

مثالش خیر ضیر فاقره بین فالمعتبرا نسبت

که باقی را هم مفروضه بیرون زوم طاعات نسبت

چرا ترقیق دارد تا که تفخیماً یا وانکسره

کسر یا فتح یا ضم بیرون زود مفروضه طاعات

شود

شود با وی بر ابن قاری از خفت بود که

اگر باشد میان شرط این مشروط یک ساکن

چو سدره یا ذهم اکرام ترقیق الجنان مسکن

بغیر از خا اگر ساکن اکمه حرف استعلا

بود چون اصرهم یا مصر و قطر ای عالم دانا

کند تفخیم ان البد خارج دان ازین اخراج

که خا مهموسه باشد هست توفیق این

بدان در حالت وقف مصر و قطر احوال اصل و وصل

نظر بر وصل در مصر و بقطر آمد عمل در اصل

خلاف اصل تفخیم آورد در اعجمی اسما

که ابراهیم اسرائیل عمران باشد ای دانا

ارم در دای و تفخیم کن تا مستحب باشد

درین صیغه عجم را اختلافی با عرب باشد

بهر لفظی که را در وی مکرر شد مدد را هست

دران الفاظ میدان ورش را تفخیم در کار است

بود تفخیم ذکرا بازسترا هم بدین اوزان

کران امرا بود و زرا دکر حجرات است در قران

خلافی بهر ورش اما تو با تفخیم دان اقوی

بحر صهرا اگر ترقیق نقل کنی بهر خفائی هاست

اگرچه بر همین وزن است سرا الیک ترقیق است

درین مدغم و مدغم فیه چون یک حرف تحقیق است

شرر در مرسلات آمد مرقق لیک در انعام

اگرچه نقل از و تفخیم آمد در بسی موضع

بحیران خلف ترقیق است اقوی در ادغمت بنعام

ولی شاذ است آن اخبار بل الحکمه بموقع

بود وزرک دکر ذکرک سراعا افتراءهم

ذراعیه حصرا ناصرا اکبر تعالی افهم

برای کو بود ساکن بعد کسره لازم

بودشان

بودشان اتفاق جمله بر ترقیق او جازم

بیک کلمه اگر از بعد را باشد حروف استعلا

چو مرصادا دکر قرطاس فرقه کنده خوان

بفرق اختلاف آمد چنین الکسرتین آمد

در او تفخیم با ترقیق میدانی که زین آمد

الف گر فاصلی باشد میان را و استعلا

صراطست فراق اعراض انجا هم مفخم را

حروف سبعه قظ با خص ضغط آمد ای قاری

به بیت شک اقامت کن که از نی با قنداری

مراد انست که ز دنیا قناعت کن بجز کم

اگر قانع شدی هم سیر گشتی هم شدی بیغم

ز بعد کسره هم وصل ساکن را بتفخیمست

مثالش ارجعوا دیگر ام ارتابوا بفهمست

ز بعد کسره گو هم منفصل باشد چنین باشد

بر تا رحمهما فادی مثال او یقین باشد

بمیم اندر ام ارتابوا بنون اندر ان اتبتم

بکسر از بهر دفع التقا خوانند آن مردم

ز بعد رای ساکن کسره یا آنکه یا باشد

اعم یا من جمع بحرین مریم هر کجا باشد

نیامد نقل ترقیقی ور ابنها الیک در تفخیم

بود نص و شنو ای یار از من بشنو این تعلیم

بر بعضی ترقیق اند مرع قریه و مریم

ولیکن نیست ایشان را بدعوی نص مستحکم

اگر گویی جوار کسره ما قبل است در ترقیق

ز بعد شین الخنس باید قیاسی می‌شود تحقیق

فذونک گفته بعضی لازم است اینجا قرارا

خصوصا صاحب تیسیر آن علامه دانا

بود اجماع در ترقیق مکسور صحاح الوصل

اگر لازم

اگر لازم بود کسره وگر عارض بخوان این فصل

مثال لازم آمد الفرق و ان انذر الناس است

باسکان و وقف بعد از فتح و ضم تفخیم قسطاس است

یعنی میزان است

مثالش من مطر آنکه در کسر لیکن بسه حرکت

بحال وقف ترقیق است بر عمرت بود برکت

اگر باشد ز قبلش زین سه یک علت در و پیدا

یکی کسره مثالش قادر است مقتدر شیدا

سکون فاصلش مانع نباشد مثل سحر شعر

جز آن وقتی که ساکن حرف استعلا بود چون قطر

دوم حرف اماله قبل را مانند انصار

سیم گر بعد یا و ساکن آید چون خبیر ای یار

ولی یا روم اگر وقف آوری چون حال وصلست آن

بضمومه ز بعد کسره ترقیقست این میدان

اگر با روم وقف آری ز بهر و رش ای دانا

برای دیگران تفخیم میدان الله مولانا
بجز اینها که گفتم جمله تفخیم است چون صلت
برای علتی کو دم رقق هر چه زین فصل است

للا

باب اللامات

زبعد صاد طا ظا که مفتوح چند یا ساکن
اگر لامی وسط باشد که آنها طرف ممکن
درو گر فتحه گر تشدید اگر تخفیف یکسان است

فتح

صلوة ظل دان بالوصل دانستن بطالسا
مثال ساکنه مطلع ولیکن دان مغلظ ان
که لام اندر وسط باشد بوقف وصل در فرقان
دران لامی که آمد در طرف تغلیظ ترقیق است
ولی تفخیم اندر وی بدان اقرب بتحقیق است
وگر مکسوره مثل تطلع ساکن فظلتم هم
وگر احرف دو مکسوره یا مضمومه نبود غم

مثالش

مثالش فصلت طاله خلافی هست در ترقیق
چو دانستی قواعد را شدستی یار با توفیق
فصالا هست و ما طال خلافی زانکه استعلا
اگر چه هست در هر دو الف فاصل بود اینجا
وگر لام طرف هم چون شود ساکن بحال وقف
مثالش ظل هم ان یوصل بیت تو دارد سقف
خلافی آمده بهر دو غلظت اقوی دان
که عارض معتبر نبود برین منهج تو فتوی دان
ذوات الیاجنین حکمش که آن یصلی است تصلیها
روس الای در آن یازده با خلف ای مولی
بدان این هم که اکثر از ذوات و در نثر ترقیق
درین لامات دیگر اوی بتفخیم او ردی بتصدیق
بود ترقیق ارجح در سه موضع در بیان آرم
قیمه هست لا صلی فصلی اندر اعلی هم

در اقرادان اذا صلی ولیکن چون منون هست

مصلی حالت وصلش بتفخیم هست ای مست

درین جمله اماله کر نخواهی هست با تفخیم

وکر کودی اماله هست باترقیق در تعلیم

اکر پیش از جلاله فتحه یا ضمه بود قاری

مفخم دان وکر کسره بود ترقیق می آری

اعم از انکه حرکت متصل یا منفصل باشد

مثال فتح ان الله والله سبحان باشد

برای کسرهٔ فی الله آمده قاری بدان بالله

مثال منفصل از بهر ضمه هست وجه الله

باب الوقف علی اواخر الکلمة

بحال وقف قطع با نفس خفو حرکت هم

بدان معنی اسکان این واصل اینست ای همدم

زبهر انکه وقف اندر لغت حبس است ومنع ای یار

وبجا

ولیکن روم با اشمام هم مرویست از اخیار

زکوفیان و بصری این دو با نص است ارزانی

زبهر باقیان هم هست وزیشان قطع نوانی

بکی صوت ضعیف دیکری تحریک عضو آمد

که نزدیک تو کر باشد سمیع از صوت در یابد

که ان حرکت چه باشد لیک بهر اشمام لبها را

چو ضم کردی بهم دانست ضم را زان ادا بینا

بود اشمام در مضموم در مرفوع لیکن روم

بمکسور است در مجرور اینست اختیار قوم

مراد از کسر و ضم آمد بنائی وان دو اعرابی

چه من قبل و دیگر نستعین باقی تو دریابی

بفتح نصب نبود در روم والبته در منون نیست

بمانند خبیر الیک از نحوی بگویم ای همست

اگر مفتوح باشد لمشل در روم تجویز است

بماند علیهن نظر کن وقت تمییز است

بدان اندر سه موضع هر دو را مدخل نباشد

یکی در تا که اندر وقف ها باشد تحرکی باشد

دویم در میم جمع اسم اندر حرکت عارض

ولی اینجا که تا باشد مطول هست ای فارض

مثال ان قل ادعوا و انذرتهم حرکت نقلی

دگر جنبه علیهم ابن بدان گر صاحب عقلی

بنزد بعض جایز نیست نه ابن روم نه اشمام

بها کامد ضمیر قبل او واو است ای خوش نام

مثالش هست اتوه دگر هم قبل او مضموم

بود چون یعلمه این دو واز ان هر دو بدان محروم

و گر هم قبل ها مکسوره یا یا که باشد یا

ز قبلش نیست لیه رسله آمد مثالش ها

ولی در فیه جایز مثل وجهه لیک قومی را

شنده

ای دانا

شنده مذهبی که در جمله روا ای هر دو

بهاء سکت جایز نیست میدانی تو ای قاری

که اینجا نیست حرکت جاهلی اینجا اگر آری

مثالش قاضیه یا مالیه سلطانیه میدان

شنو گر وقف رسم الخط بگویم با تو در قرآن

باب الوقف علی مرسوم الخط

ابو عمرو است و نافع با سه کوفی یاد اندر وقف

برسم الخط عثمان تابع عشر از عرب دان سقف

اگر چه نیست نصی بهر مکی و ابن عامر هم

ولیکن بهر ایشان نیست مرضی هست وقف افهم

نیز از

بدان مرسوم خط یا متفق یا مختلف فیه است

ز هر یک جمله را من با تو گویم شیخ هم چه است

چه عثمانی موصول باشد غیر یکموضع

که در اعراف دارد در عتوا عن ما نهوا موقع

نقص

نقل

۷۵

چنین قالوا بجز یکجا که در رعد است آن ای یار

وان ما نرینک منفصل سررشته را امید دار

بحذف واو یمح الله در شوری و یمحو در رعد

باثبات است وصل اتنادهم با واو از بعد

ذکرهم مرسلون الناقه ذکرهم جا که واو جمع

علامت باشد آنجا وقف نبود اینست همچون شمع

سندع یوم یدع الداع یدع قبل از انسان هم

ندارد واو بر علیش تو وقف از پی رهی ارغم

خلافی ای کریم هاء تبتا مکتوبی اگر یابی

چه رحمت نعمت سنت که هم امرات شایی

به پنجاه سه موضع حصر کردم جمله را دریاب

بها حق است وقف این جمله را نقل است از اصحاب

ولیکن اللات مثنی ست با مرضات لات و ذات

بد بهجه بخ ذات بجنکم ای سالم از آفات

ها.

بها وقف کسائی دان و بزی شد رفیق او

بهیهات بگویم با البزی ای گل خوشبو

برای ابن عامر بهر مکی وقف با ها کن

برای دیگران با تا کاتش را تماشا کن

بجز این علت تو وقف بر یا میکنند دوری

برای دیگران بر نون بدان وقف ای ضیا ذکی

بفرقان معارج در نسا در کهف مال آمد

بما آورده بصری وقف خلفش را اهال آمد

بواقی وقف بر لام آورند آنها گویم

سه موقع بی الف مکتوب وقف نک از دل افروز شنو

برحمن بد بزخرف بلب یکی دنور مکتوب است

ابو عمرو کسائی را الف در وقف مطلوب است

خلاف باقیان اما درین سه ضم ها در وصل

زبهر ابن عامر خوان که ضم ثبت اند از اصل

برای غیر بصری کسائی و یگانه را
اگر وقف آوری آن وقف واقع میشود برها
بلفظ ویکأن الله بر نون جزء دوراً و قفست
ولی بهر کسائی در دو موضع نزد وی قفست
که دانند مستقله کلمه بهر تعجب وی
ابو عمرو است واقف ویک بوده ویلک اورا بی
ذاتاً ما بدا یا وقف رخصت دان چو شد ابدال
ز روی خط معنی مستقله کلمه بی قال
صله از بهر ای دانند صاد ای تو از لحبا
کسائی میکند در نمل بر یا وقف دو یا می
لغت او اصل اند دیگران خطر او استادی
چنین گوید که حذف نیست بهر رفع التقا یا شد
چه گر وی حذف می آید که یا در وی بجا باشد

و در تیم ذکر ظاهرا در آن وقف آورید ای یار [illegible]

بیای

بیای طالب بر مای استفهام وقف آور
که محذوف است الف اینجا که داخل گشته حرف جر
بهاء سکت چون فیم بمه دیگر بلمه ای جان
ز بهر بزی اما اختلاف حمله را مبدان
ولیکن غیر بزی تابع رسمند ای قاری
در این ها وقف بهر امتحان معرفت داری
ندمثل وقف تام و وقف کافی میشود اینجا
چه وقف آری اعادت می بباید کرد شد ای دانا

بنا

منا

باب جهم فی یاآت الاضافه

بدان یای اضافه نیست لام الفعل چون ادری
ذکر زانی ز نفس کلمه همچون التی بدری
اضافه و جهی الی گاه فتح که سکون دارند
که آن اسم او منصوب یا مفعولش انگارند
ذکر یای اضافه را فتح و از سکون گویند

بیاء زایده یا حذف یا اثبات میجویند
گهی هم یاء زاید هست لام الفعل چون نسوی
ذکر یانی تبغی ای که تو علامه عصری
خلاف آن اضافه زانکه لام الفعل نبود آن
بدین تعریف فارغ شو میان هر دو یا ای جان
نشان دیگرش آن کان بجای کاف ها باشد
چه نفسی نفسک انی انه زان مدعا باشد
بحصر آورده ام یاء اضافت گوش کن قاری
دویست و دوده موضع خلاف قوم نشماری
ولیکن صاحب تیسیر کرده چارده بالا
نمل آتانی بشر عبادی در زمر پیدا
شمارد از مضافات و درین نظم از زواید شد
بنا برانکه محذوفند در خط نفع عاید شد
چه تعداد همه در آخر هر سوره می آید

در اینجا مجملش گویم مفصل نیز می باید
بود شش قسم این یاآت و از آنها نود یا نه
ز بعدش همزه مفتوحه آید دان چلد اکوه
نباشد اختلافی در سکونش چار آن یا را مستثنی
که بعدش همزه مفتوح است شد آن چار
یکی ارنی بحیث انظر ولا تفتنی آن دوم
الا بعدش ذکرهم اتبعنی اهدک آن سیم
وترحمنی اکن چارم سوای تسع تسعین است
بوانی همزه مفتوحه هم ارد کدام آن نیست
بعانی ز ا
ذرونی اقتل و ادعونی انکه استجب میدان
ذکرهم فاذکرونی اذکرکم فتحه را بنان
چو اوزعنی ان اشکر در دو موضع نمل را باشد
بیالیس فتح اکر اری به هر دو جا روا باشد
لیبلونی ان شکر با سبیلی قبل ادعوهم

بفتح یا ست نافع هشت یا دیگر همی گویم
که نافع متفق با بصری آمد سه بیوسف دو

دو انّی انذر اوّلک و ارانی بعد از آن آورد
سیم دان لی ابی ضیفی الیس هود را آمد

بطه هست یسر لی کی امری در قفا آمد
چو من دونی بخوانی او لیا در کهف باشد هان

دو اجعل لی دو یکی آید بعمران بمریم دان
چهار دیگر از بوعمرو بزّی دان و از نافع

دو لکنی اریکم هود را و احقاف را ساطع
دکرمن بحتی افلا زخرف انی اریکم هود

بیحزننی انّعدانی حرمی کند معدود
به تامرونی اعبد حشر نیخ ذکری لعمی

ز بهر هر دو میخوانید دین هر چار فتح یا
ارهطی از سما با فتح سیدان مالی ادعوکم

تو نذ

نود

بود هم از سما لانیه لعلی انیست ز انها کم
بدیتمعنی که نافع بصری مکی لعلی را

بفتح اند و موافق ابن عامر کشته با انها
بتشو موضع لعلی ارجع از یوسف بطه نیز

کدا تیکم ز بعد ش با قصص اعمل لکن بتمییز
بسوره مؤمنین باز اطلع اند قصص میدان

لعلی ابلغ ارجم مؤمن هست در قرآن
نفر بنج اند در فتح معی هم تو بدان هم ملک

یکی دیگر بود حفص آنکه جاری کرده است ابن فلك
قصص را هست عندی فو لی قارون نافع بصری

بیابی خلف فتحه خلف از مکی بشنو عصری
ز بعد شصت یک یا همزه مکسوره می آید

بدپنجاه دو اش فتحه در آن ح کلی همی شاید
نبا تی حجر و انصاری الی الله آل عمران را

نفر

بصف بیدان عبادی لغتی شعرا و صاد اثرا

دکر هر جا که النشاء ست پس الله بعد از وی

بود فتحش ز نافع حامی را یاد کیر از وطی

بیوسف اخوی فتحش ز ورش انکه ببکویم

بفتح از نافع بصری و حفظ از رخ کنی سویم

مجادل را بود رملی بفتح از عمر روایت شد

وکرامی بفتح صابد صحیب حکایت شد

که ساکن کرده اندش اجری از بعدش همی آید

بهم و یونس شعری سبا را نیز می شاید

دعائی نوح را انکاه ابلی کی بیوسف در

بربی کوفیان در وی سکون را بجا اور

وما توفیقی و خرفی سکون دا ار در کوفیون

قالون

سکون از کل نبشش یا ند مکان بخلف شد

بصدقنی و انظرنی دکر اخر بنی صیران

دکر

دکر ذرتنی بدعونی یاد و مخاطب خوان

ندانش بر تو

نداش را بر شمار در اولین اننی قصص پیدا

دو یم اعراف را با حجر و صاد این هشت ای آقا

منافق را بود اخرتنی ذرتنی احقاف

صاف

دکر بدعونی یوسف و زین هم دو مخاطب

که هر دو هست در غافر دکر ده یاست پیش از ضم

که نافع فتحه دارد دیگران اسکان تعالی افهم

بلی انی اید با اعذبه امریت از وی

که اندر آل عمران مایده افعال دارد پی

عذابی در زمر بعدش اصیب اعراف انی هم

الحاضم

ز بعدش اشهدا و فی الکیل یوسف را هست

بنمل انی دیگر القی قصص انی اید آمد

بلی انی امرت در زمر بروی مزید آمد

اعذته دو طا در مایده مجموع ده کردید

دیگر یا ای کالف لام است در وی بحاده جا دید

درانجا حمزه اسکان را و حفص آمد رفیو وی

عهدی الظالمین. در بقره است ای ان مبارک

عبادی الذین. در اولش لام اندر ابراهیم

ز شامی شد سکون معروف در وی کن تفهیم

دو موضع یا عبادی آید اندر عنکبوت انجا

دگر هم زمر یا اسرفوا اسکان بود پیدا

ز بو عمرو کسایی باز حمزه لیکن اندر ضع

که باشد یا عبادی اندر زمر یا شوم مانع

ز اثبات اندر ان چو رسم آن یا نیست در قران

سا صرف بعدش ایاتی دران حمزه کند اسکان

که در اعراف آید یا عبادی پنج میدانش

سه گفتم صالحون چارم عبادی قبل میخوانش

کجا در انبیا دیگر سبا دارد شکور این پنج

ازادنی

ازادنی دیگر الله باشد در زمر بی رنج

ببقره ربی آید الذی بعدش بعدش مسوغ اقل

بمریم هست یا تی الکتاب ای عالم عاقل

بملک اهلکنی الله ز بعد مسنی شیطان

بصا و انبیا ز بعدش ضر بود میدان

دیگر ربی ز قبل الفواحش اندر اعراف است

کسی کم گفته انها بهتر از من جای الصافات

همه سی و سه باشد هشت ده ز ان بخلاف آمد

سه اش دان نعمتی پس التی در بقره صاف آمد

دو موضع حسبی الله دیگر شرکائی جا است

بجعنی الکبیر ان بی الاعداو را بادا است

پس از وی مسنی باشد و دیگر الکبیر ز ان هم

ولی نزد الله ارونی الذی ان هم

لیبی

ز لمّا جاءنی البیّنات ربّی الله است

نی

چو شانی بخوانی العلیم از جمله اکاه است

بود این یازده کلمه بحجه موضع انی قاری

که فتح یا دریشها از برای کل بود جاری

دکر یائی که بعدش همزه وصل آمده بی لام

بود در هفت جا طه اخی اشدد حق بدان پیغام

باعراف آمده انی اصطفیتک یاش با فتح است

حلاوت لیتنی دارد بفرقان فتح ان مدح است

بنفسی اذهب بذکری اذهبا فتح از سما میدان

بطه هر دو قومی کان بود در سوره فرقان

بفتح از هو که آمد نقل قول او حسن باشد

بیا از بعدی اسمه فتح در صف مؤمن باشد

بسی موضع خلافی کان زبعدش غیر همزه آمد

بود یا فتح با اسکانش محل کشف رمز آمد

یکی

یکی محیای کان در آخر انعام مذکور است

بفتح از بهر ورش آمد خلافی فتح مشهور است

ز بهر دیگران جز نافع و قالون با سکان است

اگر ساکن کنی حالین دان مد لازم است

ولی با فتح است اندر وقف با تخییر

انکس کرم

میان مد قصر و سط میدانی تو این تقریر

بوجهی قل لله آل عمران للذی بعدش

در انعام از برای عم تو نورانی بدان سعد

برای دیگران اسکان و یعنی نوح را آمد

بیا فتح از هشام و حفص انجا مدّ اعلا امد

ولی در غیر این موضع به یبنی یا رشان نافع

بحج بقره اندر فتح با راضی بود قانع

بمریم من ورائی فضلت شرکائی قرا ای

بفتح با مد و قر ساخته دیوان املا را

هشام حفص نافع در ولی دین فتح یارند
ولی با خلف تری را شیر بد خویشتن دارند
ممالی قبل الله اندر انعام است نافع فتح
با رضی واسعة در عنکبوت آن در طه طی سطح
ز قبل مستقیما کا اندرانعام است ای دانا
مراد از سطح دان اعراب فوقانی بود جانا
بلفظ مالی اندر لا اری الهدهد که در نمل است
لطافت فتحه دارد را است کو بر محمل ازجمل سبت
ولی نعجه دکر ما کان لی من علم اندر صاد
دو ابراهیم لی قبل از علیکم خوانده است استاد
معی در هشت موضع بد بتوبه بد باعراف است
سه در کهف یکی در انبیا شعرا یکی صافست
قصص را هم یکی حفص اندر این ها جمله فتح آرد
لشعری موضع ثانی موافق ورش را دارد

که آمد من ذکر

که آمد من ذکر المؤمنین ار بعد وی قاری
بدان فلیؤمنوا بی بقره را فتحه دادی جاری
وان لم تؤمنوا لی در دخان با فتحه خواند ورش
بز خرف یا عبادی لا بیا فتح ابن صدا از عرش
بحذف از چنینها انقل شد ای عارف اکاه
ولی فیها دبا فتح ورش حفص را ای شاه
بیاسین در آن و مالی لا برای حمزه با اسکان
ز بهر دیکران با فتحه باشد جمله کفتم هان

باب مذاهبهم فی الزوائد

زوائد را بکویم تا بدانی هست این آن یار
که اندر رسم خط ثابت نباشد ای مر آقا
با تیانست مکی در حالین خلف دارد کلام
ز حمزه اولین موضع بنمل اثبات شد اعلام
که امدونن اتمدن و نبی دان جمله را اثبات

روا شد حال وقف ای پسر زکارت سالم از آفات

همه شصت و دو موضع می‌شمارم بسری از والفجر

الی الداعی قمر شوری جواری ایکه بابی اجر

ولی غیر از جواری کان برحمن کشمس آمد

که شد مابعد شان الجا اثبات انجامد

ساکن

ینادی یا منادی قاف یا خلف ای لبن دا عهود

بشمار پدر
منادی را یقین میدان بکرار شصت و دو

بکهف آمد تعلمنی و یؤتینی و یهدینی

لئن اخرتنی اسری منافق را اتمدونی بینسی

بدین معنی که جماعت در اثبات آن یابی

که در آخر تبین دار منافق گر تو دانایی

بر الا تتبعن بر زد طه از سما اثبات

دید بن نه جا بدان ای صاحب ادراك كم بر الذا

پس آمد بهر مکی حالتین اثبات و از نافع

ذکر بصری

ذکر بصری بحال وصل هر دو نجمشان ساطع

یاتی ح
به لا تکلم هود و ما کنا دکر نبغی

نبغی
بکهف اثبات یاد او دکسای ما نبغ

تو مدلول سما بر اصل خود میدان و در یوسف

بر نبغی نخست خلفی ثابت است آن هوزه یا شد خف

بیاتی قبل بالشمس به آمن [illegible] صرح یاتی ز سجده

بیاتی صلی بعض در انعام ثابت دان تر امرده

برای جمله اثبات در اینها که گفتم من

دعای از تقبل اندر ابراهیم مستحسن

بحال وصل اثبات زورش حمزه و بصری

بدان حالین از بزی اکر علامه عصری

دعاء نوح را زینها مدان کان از زواید نیست

تعافر ایتعونی بنبات از جمله عاید نیست

بوصل از حب بود ثابت مطهر حالتین از دال

ز بعدش اهدکم کفتم که تا بیرون روی فی الحال
بز خرف اتبعون که هذا باشد از بعدش
که اثباتش ز بو عمرو است دل در طرقه جعدش
دکر اینجا که بعدش هست بچسیکم بعمران است
بطه حرف دیکر این دو کی از جمله آنست
که اثباتست در این هر دو موضع بهر کل جاری
مبادا این هر دو را در وقف حبر از جمله بشماری
بیا بر خوان تر کی در کهف کا ثباتش هم از نشا نسبت
تمدونن باثبات از سما آمد مزود انست
تمر اهست یرع الداع با اثبات با حجت
به والفجر است بالوادی د هدحق جمله را فرصت
ولی در وقف با اثبات وحذف آمد ز هنبل نقل
مثوبت اکرمن دیکر اهانن هر دو جا از عقل
بهر دو حذف قاعده اکفته یعنی بصری دانا

بوصل

بوصل اثبات حذف آمد اکر ورد که اما حذف ولی دان ا
تمدن آتانی الله اماله در حال وصل ای دل
اکر داری کسره عقلی مشو از فتح یا غافل
بوقف از ورش حذف آن دو یا فالون دو وجه اند
برای باقیان حذف است کایشان سهم را بارند
بر اصل خویش و رش حذف حفص اهل حلا رف اصل
ز قالون و ز بصری هم خلاف اصل ای خویش و صل
به والبادی یحج در کالجوابی در بها اثبات
جلی دان حق دکر المهتدی ز اسری تو ای خوش ذات
بکهف ایضا ز مکی و ز بصری هر دو ثابت دان
جز آن المهتدی اعراف را کاجماع یاد آن را
ز مکی حال بین اثبات انهار اجال وصل
که حال وقفشان حذف است خوانم بر یومن ابن فصل
بلفظ اتبعنی ز آل عمران هست نافع را

بدحال وصل اثبات بکید وفی ستنو جانا

کد در اعراف آمد حال وصل اثبات و با خلفت

بهر دو حال مکی وصل از بهر هشام ولو یاز لغست

بیوسف هست تو تونی که با اثبات یا حق ا ست

بهر دو حال مکی وصل بصری کوفی ش دق است

چو تسالنی بهود اثبات دارد حاصل ای یاران

خلافی ذ نکرش در سوره کویم چون بیاید آن

زنبری هست نحز و فی بهود حجر شد بی یا

با براهیم در اشرکتمونی ثابت آمد ها

هداینی ذ در دو جا انعام را لیکن زبعد قد

بدانش ثابت الیا و ان دکو یا اندر و نبود

اگر قل اننی خوانی هداینی بخلاف ست آن

در انعام و زبعد هداینی ثابت الیا خوان

بحال وصل میخوان فاتقونی یا اولی الالباب

بسره

بسفره زانکه اول فاتقون را نیست یا در باب

بو خشونی و لا در مایده ثابت بغیر از آن

کد هم آید در ین سوره بود الیوم بعد ش هاب

بود در آل عمران ثابت از خوان تو خافونی

بیوسف تتقی از قبل فاصبر ز انکه مبدا فی

کد معتلی است این شکل صحیح بد صحیح ای یار

برای جزم کردند اکتفا بر حذف حرکت دار

المرباتیک و الاحیاد یمنی امد اندر نظم

برای شاهد دعوی همین دان اسخوان عظیم

کبیر المتعالی رعد دارد سوره المومن

تلاقی پس تنادی یا عبادی این دو را سا کن

بحال وصل قالون با خلاف وش بی نخلف است

مقید میکند دلها جد بجرش ز لفت است

اگر داعی بخوانی بعد دعوت ج نصیبت باد

بحال وصل او اثبات دو قالون را ببايد ياد
که مشهور است الف انا ز اهل ناقل نيست و بعضی آوردند
از و اثبات اما اعتماد اين قول کی کردند
ز ورش اثبات يا در نوزده حال او آيد
ندبری ملک و شعش لفظ نذر در القمر شايد
بياسين بنقذ و نی سوره بعد شر لبن دنی
دخان ان ترجمونی لفظ ديگر فاعتزلونی
و عبدی سه يک ابراهيم را در ق آورد و نکير
قصص آن يکذبونی فاک بعد شن نيست در ديگر
کما اندر وی بود باشد يضق بعد ان ان مسطور
بحذف يا بحالين اندر اينجا از همه مشهور
نکيری چار موضع يک بحج يک در سبا آمد
بفاطر نيز يک در ملک هم يک مدعا آمد
بشوری نيست از ين يا بت فبشر عبادی را

مدعا آمد

بوصل

بوصل اثبات يا فتحه بوقف اسکان بود دريا
که آمد در زمر ليک اتبعونی يزخرف در
ابو عمرو است با اثبات ای قاری بکن باور
ولی تسئلنی اندر کهف انی کل است با اثبات
که در سوم است و حذف آن خلاف آمد ای خوش ذات
بحالين بران شصت و دو زايد شد که من گفتم
چه دردهای نفيس از گوش و اقفان سفتم
بيوسف يرتعی قنبل خلاف آورده بهر بنی
که آمد در قصص اثبات يا از جمله می بينی
ز بعد او سواء جمله را منظوم چون کردم
ز زيورهای عالی طوق گردن بند آوردم
اميد آنکه لطف حق مددکار من آيد
شود تا حل غايم سورها بعد از ين مشکل
بيان سازم قراء تها از هر يک در محل خويش

نباشد روز محشر از خجالت سر مرا در پیش

درین مطلب خدایا استعانت از تو میخواهم

تو ای حافظ ملغزان پای کن توفیق همراهم

چه کلیات کفتم زاختلاف اندر سور کویم

که از دلهای خوانان کدورت را فرو شویم

خلاف سورها از فرش می نامند چون انها

بهر سوره بهر جزوی و حزبی هست ای دانا

سورة ام القران

ملک خوانند پنج از قاریان مالک روایت دان

ز بهر دو پس صراط معرفه با نکره سین میخوان

بهر جا آید از قنبل دکر اشمام صاد آمد

که همچون زا بخوانی کین خلف را اعتقاد آمد

بلفظ او این اشمام شد خلاد را ملحوظ

بضم ها علیهم بالدیهم حمزه زان محفوظ

الیهم

الیهم نیز ازین بابت بحال وقف حال وصل

فصل

صله قبل از تحرک درکن وصلا بخوان این

دکر از قبل ساکن میم جمع آید مکن اتباع

که باشد التقای ساکنان ممنوع در اجماع

مثالش منهم الاد این المؤمنون دیکر

که هم قبل از تحرک قبل ساکن کفتمت یکسر

صله از قبل همزه قطع بهر ورش اکردانی

برای کل ز قبل ساکن او را بی صله خوانی

برای بصری میمیست مکسوره بوصل ای یار

که بعد انها بود و آن ها از بعد کسره یا یا دار

مثال او بهم از قبل الاسباب چون آید

یکی دیکر علیهم القتال از بعد فرمایید

سورة البقرة

یخادع واو و نون با دی بحر شامی و کوفیون

ابن عامر

عاصم و حمزه و کسائی اند

بجای یخدعون خوانند در تا نخست ابن قانون

ولی در یکذبون شامی موافق نیست با ایشان

که او با دیگران خواند بکذب واو ونون با آن

بلفظ قیل وغیض وجیء وکسرش بخوان چو ضم

که ضم هر دو لب اشمام باشد قاریا افهم

ولی قیل وسیلا ثم قیله با رب ندارد این

چو بشنود فعلها اندر اقوم قیلا نشد تعیین

روا باشد که اشمام اوری در سیق وهم در حیل

یکی در سیء وسیئت باد وکسر با را معه بی قیل

هو دیگر هی از بعد لام وواو وفا چون هست

اگر ساکن کنی باشی تو راضی حاصلی سرمست

هر جا کاید اینها حکمش این باشد که شد مذکور

به ثم هو سکون ها روا باشد دلت پر نور

بملّ پس هو انجا خلاف نیست در تحریک

که تم

که تم شد شبیه حرف اینجا شنیدی تخز دیک

ز بعد فازال حمزه خواند با همتا ای یار

بنصب میم ادم باد وضم مکی کند بکر ایر

بلفظ اولین تقبل بتا ادرحلاوت بر

وعدنا هر کجا آید الف در وی نیارد حبر

به بارئکم سکون همزه ویامرکم برا اسکان

به تامرهم به ینصرکم به یشعرکم سکون چون

درینجا مختلس دوری ودراوکنند ابدال

بباو ساکنه سوسی بدان قاری تو این احوال

بخوان نغفر بضم یا وفتح فا که نافع گفت

بتا اینجا ودر اعراف شامی این چو در در سفت

بکی بود در سوره اعراف نافع متفق میدان

بنبون النبی بالنبوة همزه وصل ای جان

چنین در جمع مفرد لیک در احزاب قالون را

دو موضع للنبیّ بالنّبی ادغام چون انها
عالك وقف مجد اني كرو در وقف باشد همز
بلفظ صابئون یا صابئین از غیر نافع همز
که بهر وی بود صابون و صابون از صبا یصبو
ز باب معتل اللام با تخفیف همزش کو
به همز و کفوا از حمزه سکون واو وقف آمد
اگر وقف آورد ابدال در دو مد غا آمد
که همزه را واو کرد اند چو رسم الخطشان واو است
از دو هم نقل نقل آمد حریفان اکنون واو است
که میگوید همزه دیگر کفا تفضیل این دادم
بباب همزه ساکن و زان ابواب دلشادم
روایت نیز هم ادغام از و یعنی بر تشدید
برای دیگران همزه برای حفص واو از دید
عالمین و کبیر د یعملون غایب بود این جمع
بیا

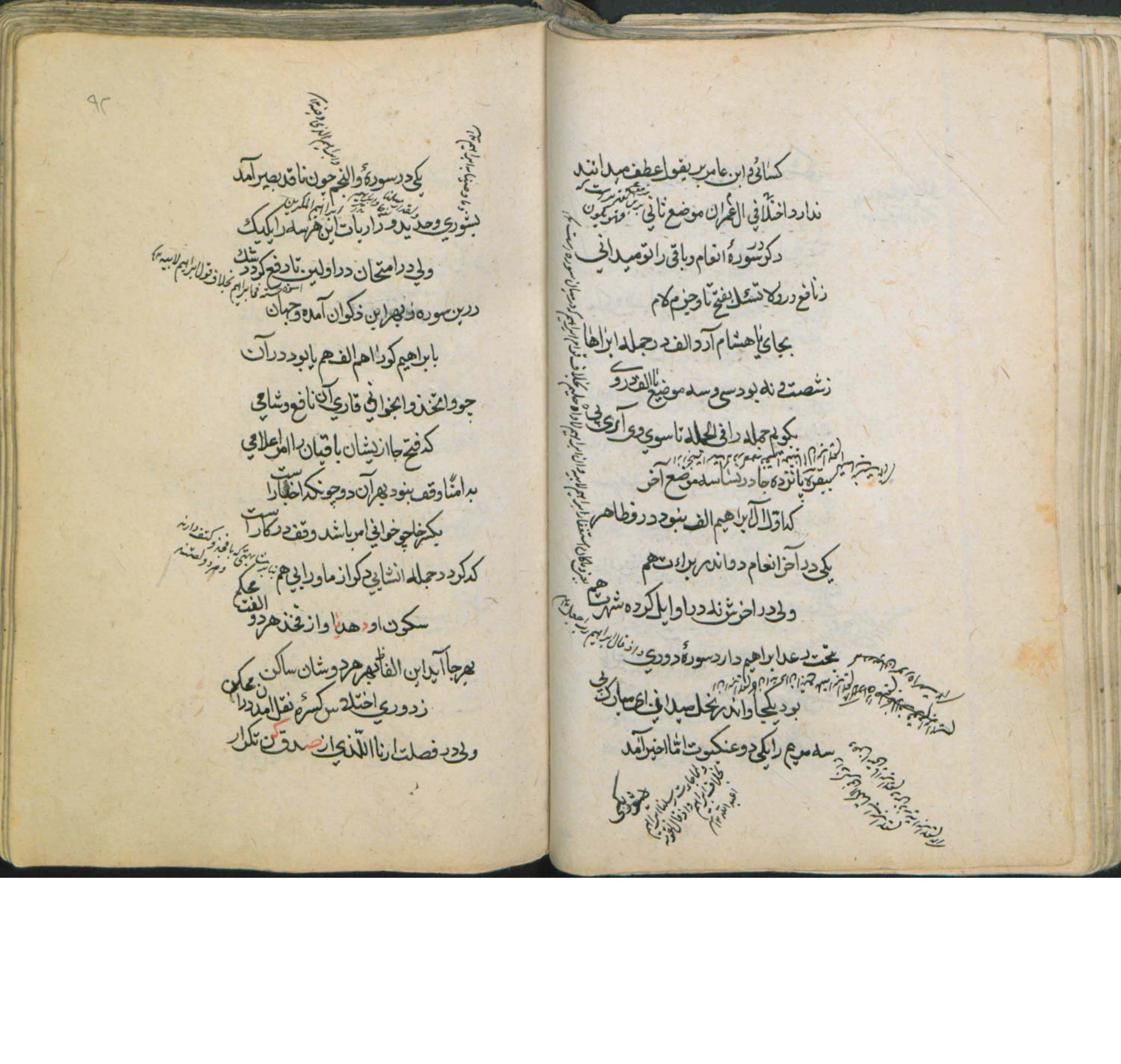
بیا افتطمعون بیس یعملون د ارد صفا از شمع
اگر خوانی خطیئاته دکو لا یعبدون یا یا
بود ان جمع و این غایب جد از هم شد ای دانا
چو حسنا را بفتح حا و سین خوانی حسن باشد
بهر محفل که دانا هست شمع انجمن باشد
همه ظاهرون خوانند و کوفیون بتخفیف الله
چنین در سوره التحریم با تخفیف الله
اساری حمزه فتح همزه خواندن باسکون در سین
به تفدوهم حکایت د ادم ای شد بر فرس زین
بهر جا قدس آید حال ساکن باشد از بهر وی
طریق مکی است این بعد از رمضان باشد وی
اگر ینزل بیا باشد و گر با تا و گر با نون
مخفف زا و نون ساکن طریق حق بود میمون
ولی در حجر میخوانش مشدد مثل ننزلنا

نزله دکو زیرا که تدریج اندرو پیدا
بسبحان موضعان تخفیف دارد بصری کامل
سری مکی و در انعام با تخفیف از بن فاضل
تنزل پس من القرآن ننزل علیناهم
علی ان ینزل بعد قادر ضبط شان محکم
وکو
برای انکه کو دانند جمع این حرف لون هود
لغت را چون بعرب جا داد بهر دو لفظ گفت
بتخفیف
که آن انزال و تنزیل است و نزلنا بتخفیف است
است
بجمز حمزه قبل غیث ینزل حق بتصریف
برای نسبت تبلس که آن انزل علینا شد
شد
کجا در مایده وابن غیث در شوری هویدا
قراءت چار اندر جبریل آمد شمار آن
شل حجر شن
برای شعبه دان فتحش بجا بالحذف یا مبخوان
بفتح جیم کسر را و حذف همزه از مکی
مثل قندیل

بهمز کسر جیم

بروزن فِعْعال عز رائیل
بروزن قِنْغال

بکسر جیم و را با همزه باقی از جبله در شکلی
بود ساکن از بصری و حفص آنگاه میکائیل
برای باقیان نافع ولی یاء دران بی قیل
به نکوت الشیاطین بنون اول کسر بی تشدید
یتقید
برفع اندر دوم از بهر فکرت خوان لو بی
که ابطال عمل باشد ولی گفتند نحویون
موزون
بتشدید ودو فتح اندرو و نون شد از حمزه
بجز نسخ ضم نون با کسر سین کار است پس ایشان
ولی در ننسها ننسا بفتح و همزه دادان
علیم پس وقالوا با سقوط واو از شامی
یکون در اولش فا جا موضع نصبش اعلامی
بکی انجا و اندر آل عمران اولی موضع
سیم در مریم و چارم بمؤمن هست در واقع
بنخل و سوره یس بنصب نون همینجا که هی اشد



کسائی و ابن عامر بیقوا عطف صدانند
ندارد اختلافی الغرّان موضع ثانی
دکر در سوره انعام وباقی را تو صدانی
ز نافع در ولا تسئل بفتح تا و جزم لام
بجای یا هشام آرد الف در جمله ابراهام
ز شصت و نه بود سی و سه موضع نا الف در وی
بگویم جمله را فی الحمد تا سوی وی آری پی
ببقره پانزده جا در نسا سه موضع آخر
کنا اول آل ابراهیم الف بنود در وظاهر
یکی در آخر انعام دو وانذر بر اهیم
ولی در آخر نحل دو اول کرده شهرهم
بخت دعا ابراهیم دار در سوره دو
بود یکجا و اندر نحل ... مبارک
سه مریم را یکی و عنکبوت تا آخر آمد

یکی در سوره والنجم چون نا قد بصیر آمد
بشوری و حدید و در داریات این همه سه را یکیک
ولی در امتحان در اولین تا دفع کرد شک
درین سوره ز بهر ابن ذکوان آمده وجهان
با براهیم کو را هم الف هم یا بود در آن
چو واتخذوا بخوانی قاری آن نافع و شامی
کند فتح خا زیشان باقیان بر امر اعلامی
بدا امنا وقف بنود بهر آن دو چو نکذا اختیار است
یکی ز خلیج خوانی امر باشد وقف در کار است
کند کرده جمله انشایی چو کواز ما ورابی هم
سکون او و هدیا واز تخذ هر دو الف علم
بهر جا آید این الفا بهر دو شان ساکن
ز دوری اختلاس کسره نقل آمده در امکن
ولی در فصلت ارنا اللذین از صدق کن تکرار

سکون را دوای درد بیماری بود غمخوار
اشعه بجشند بدل است شامی خواند اشعه
ووصّی خواند اوصی عم زیکسو چالت از یکسو
بناد ان ام تقولون با عبث بنود توا فکرت
رؤف کر تو اصل کردی حیشود صحبت
ز قبل ام تقولون مخلصون وقف انزه و مجصود
بیا الهاکه میخوانند مطلق وقفشان آمد
میاور تو بتا در یعملون شک کان خطاب امد
لئن وادی بقلدش بس اینت انجا صواب امد
مولیها مولاها ز ابن عامر امد جل
ز بصری یعملون غایب کدا ز من حبیب باشد نیز قتل
یه یطوع دو جا با جزم تشدید است استقبال
بجای تاء او یا فرصت ار داری مکن اهمال
زبا فون لفظ ماضی چون تطوع میکنی ترتیل

بیاور

بیاور عین با فتحه که مفتوح است در تنزیل
چو نصر یعقوب الریاح آمد تو مفرد رایح را میخوان
بکهف ار زبعد ن ذروه چنین در جاثیه هم آن
بنمل و سورهٔ اعراف و دوم آن موضع ثانی
بفاطر هم بدان مفرد که داری فرزدانی
برای حمزه توحید است در لفظی که در حجر است
لواقح بعد او الریح شوری زین رعد این هست
زخاصان نقل شد مفرد زنافع جمع منفق نیست
نفوذ کرده مکی بیج در فرقان و معقول است
وهو الذی یرسل الریح بشری ۱۳
ولو بعدش تریح یا تا بخوان چون عم چنین خواند
بدون ضم یا ثانی و را مجهول کی داند
بهر جا لفظ خطوات هست در طاظم هم اسکان است
بضم کر خوانی از عم است و زا هد بودن آسان است
بهر کلمه که آمد اخر وی حال با تنوین

دگر هم واو و لام نون با باشد تو بشنو این

که باشد ساکن اصلی حرکت داده باشند ش

برای وصل با ما بعد او مثل اخشوا لیہ ش

ز بعد ساکن باشد الف ما بعد ان ساکن

که حال ابتدا مضمومه کردد دیگران محسن

پس از وی حرفی آید لازم الضم چون قل ادعوا الله

دگر محظورا انظر قالت اخرج یا عباد الله

قد استهزء از جمله بساکن کسره نحو بنت

اذا حرکته میدانی تو بالکسر از کرمانست

بوالی ضمه می آرند و میگویند اگر مکسور

بود آن کسره سوی ضم شدن نقلش بود مشهور

بنم تشبیه کرده کسره ال و ضم دال چون آب

بدین معنی که کمتر کسره میخوانند این در باب

ولی با کسره شیرین تر بصحت نیز اقرب دان

سوای

سوای انچه مستثناست و زنبو عمر باشد ان

که آن او باشد و قل از قل ادعوا الله او ادعوهم

ز بعدش هست الرحمن که داده هر دو سائر ضم

برای انکه ضم در واو اخف در لام بهر قاف

که مضموم است از قبلش تناسب هست علت کاف

بنقل از ابن ذکوان در منون کسره می شاید

خبیثة رحمة پس ادخلوا از خلف می آید

بقید ضم لازم گشت خارج کسره ثالث

بمثل ان فروا با او ان امرء هم برون وارث

که ضم لازم نبود نفتح کسره هم باشد

رایت امرأ بعد از مررت بامرء باشد

عزیر ابن ضم در نون ان امشوا ضم شین لازم

بیاشد ای برادر جان در اخرجن اخشوا عازم

الف در ابتدا مضمومه گفتم تا رود بیرون

قل انظروا کداود را بید ا با کسره شد موزون
قل الروح است هم خارج که وقت ابتدا مفتوح
بود در وی الف زان همزه خوانیش الروح
چه خوانی لیس البر دردا انصب کن ظاهر
فو خالهم که بس عالی بود طبع خرد ناظر
بواقی رفع می آرند در لیس و لکن را
مخفف عم همیخوانند به البر ضم رابیدا
دو موضع در موصی با صفا شد ضم هم تشدید
بتخفیف سکون واو بهر دیگران گردید
بیک ضم فدیة خوان در طعام میم مجرور است
مضموم است
که نافع اینچنین خواند ابن ذکوان نیز منکودا
مساکین بجمع آمد اضافه هر که میخواند بنصب نعمات
منون خوان رفع افراد مسکین همیداند
ولیکن فدیه گه تنوین و رفع میم مسکین را

بلفظ

98

بلفظ جمع میخواند هشام ان قاری دانا
قرا ز انقل دارم ز و معرف یا منکر هم
عاالین و زحمزه حال وقف ای مونس همدم
مشدد کرده میم تحملوا در کاف فتح آورد
که از افعال و که تفعیل عمری صروان میکرد
ببوت انجا که می آید اگر تعریف اگر تنکیر
دگر با متصل با هم بدان کم هم برین تقدیر
بضم با عجب بنود که حاجتها روا گردد
زلهیر نسبت یا در ثلاثی این بود معمول
که عین الفعل یا باشد بود هم ساکن مقبول
جیوب است عیوب انکه عیون دیگر شیوخ ای یار
بهر جا آید القاضی که گفتم کی کنم تکرار
ولا تقتلوهم یقتلوکم قصر شایع شد
فان قاتلوکم اینچنین میخوان که مانع شد

برای نسبت ما قبل کان لفظ من الفضل است
ذکرهم فاقتلوا اسد شد تو میدان ضاع اندر طلب است
فلا رفث ولا بعد شد فسوق هر دو با تنوین
برفع الحاکه خوانی حق بود قاری بن الحسین
مشابه لا بلیس آمد سیاق نفی نهی اندوی
خبر محذوف باشد کاینّا فی الحج تو برده بی
ز بهر فتح خوانا الاو نفی جنس میدانی
ولا بعد شد حد الی بی خلاف از جمله میدانی
ردا برو شد بد للسّلم بافتح سین میخوان
اگر تاویل میدانی بقول ارفع لام است آن
ز قبل الرسول اینجا دو تاویل است ای قاری
بیا دشنو بیانش بعون ایزد باری
یکی قال الرسول اینجا منقضی شد فعال ان دیگر
حکایت حال ماضی را تو این هر دو بکن باور

مثال آن

مثال آن مرض دیگر فلان حتی ولا ترجون
مرفوع عین شد باشد بنا باقی دو آوان نون
بنصبش هست استقبال و آن باکی دو مضمر
در اینجا نصب می باید بر آن بنود برفع جر
اگر خواهم بنظم آرم علل را طول می گیرد
حواشی را نوشتم منه تا حاسد ز غم میرد
بنا در ترجع آمد ضم بجمش فتحه می آری
ز قبل الامور این از سماوص است ای قاری
بنا اسم کثیر گشته ایع و آن بنشین موضع
ببفهم و آل عمران باز در انفال بی مانع
بحج فاطر و دیگر حدید این جمله بشناس
قل العفو برفع واو و شیطانی بود وسواس
زنبی دی لاعنت همزه تسهیل است بین البین
خلاف فی این خبر زبر اگر هم تسهیل از وی زین

بنا بر آنکه ماذا را ای الذی ... ای الذی
ینفقونه العفو و ینصب بنا بر تقدیر ینفقونه
العفو و ... ای شیء ...

زیطّهرن یطّهرن دعا کردم حبیب آمد

تغافا ضم خواندم زخوف خود رقیب آمد

ولا یعدش یضار رفع و مد غمست از بهر کلام بدان

ولی در رایها و ضم خق بود کاهی چنین میخوان

اتیتم قصر دارد هم در این سوره و هم در روم

بدال قدره فتحه دو جا اصحاب او معلوم

تمسوهن بنا مضموم الف از بعد میم آمد

بهر جا آید این باشد چنین لطف از کریم آمد

وصیت در لازواج سمت باد و ضم تا مشهور

چه صادر گشت جرمی عفو فرما تا بود مقبول

بلفظ یبصط فی الخلق بصطه کاد راعراف است [فیست]

روایت صاد از ایشان عن قنبل سین [او صافست]

ازان فی الخلق گفتم تا دود بیرون که فی العلم است [است]

زبعدش در همین سوره کلا انجا متفق [سلم است]

ازو

ازولیك این بشنو ذی یکی قول ضعیف آورد

طریق شاطبی جون نیست گویم اهل زاسرد

عرض اینست گر خلاد بن کوان بهر ولفظ [خوش لفظ]

زصاد سین جنبر دادند خوانند قاری

یضاعفه برفع قابدان شد زاسمان نازل

دریجا با حدید عین باشد بر باذل

بهر جای که آید قصر هم دارد تو میدانش

قراءت چار در وی میتوان دانستن [اسانش]

یضاعفه برفع از نافع بو عمر و شین آمد

متقل عین قصر و رفع دانستی کز ین آمد

زشامی شد مشدد عین با قصرش بنصب فا

الف با نصب فا خوان بهر عاصم ای شه [دانا]

عسیتم هر کجا آید بکسر سین بود نافع

بکسر دال زو آمد دفاع الله پس واسع

بکویم غرقه ضم غین از قرا کسانی خوانند
بفتح از دیکران سه لولا فی الاین صفتد می رانند
ولا بیع ولا خلة ولا انکه شفاعة نیز
بفتح هر سه عز ذل المیخوانند دکر تمییز
ولا لغو ولا تاثیم لا بیع خلال این نوع
دو ودد ودطو و دو ابراهیم هم این دو ویژان بالطوع
انا در وصل یا مد است اکر از بعد او همز است
اکر مفتوحه کر مضمومه اخیر یا اقل رمز است
وکر مکسوره باشد چون انا الا بدان خلفش
ز ورش اثبات بنود حال وصل این دلو یاد نفش
بوصل از بهر آن کفتم که اندر وقف با اثبات
الف از کل قرا امدای یاد کریم الذات
انا خیر انا لها فی و بحش زهایز اخوانند
ذ کادا دان و دیکر فاصلان یاد افرس دانند

تیشنه

٩٨

تیشنه عالی وصلی بها دان مقرر شد
بکاه وصل بی جهاد الیکم قال اعلی بضم نازد لسیر
فر هنی بکسر صاد اکر خوانی فی صاحت هست
جزءا باضم زا آخوان همزه هم ورت کر حیث
بتحریک الکلها هر که می اید بدان از ذال
ولی بی شان و بصری دیکلا از ضد بر احوال
که عقبا او ی نباشد متصل که هو بود سهک است
برای یا قیان اسکان بود چون یارها ما هلست
آکی دیوه بفتح دال دو جا از عاصم شامی
مسند دسی وسه تا حال وصل از بزی نامی
دو موضع با خلاف و سی و یک موضع خلاد فی نز
بکویم حیله کی را تا بدانی یاد در نسله
بود تا تفعل یا تفاعل چون مضارع را ست
بکی تا تا اصل کلمه هم ادغام را چون یاست

یتمَّمُوا نوّنهم نسادا الا تفرّقوا

تفرّقوا آل عمران لا تّعاونوا در عقود شش جو

تلقّف در سه جا اعراف و شعرا آمد و طه آ

تنزّل چار یک در حجر و قدر دو در سوره شعرا

نقدیر امد هنا تأمرون تصافّا است

تلقّونه تلظّی تولّیه در لیل از عباد است

تولّوا هم دو و یک بود در نور پیش کم

بممتحنه تولّوهم احزاب ان تبدّلهم

تنازعوا الاحنین میهان تولّوا

بود این هر دو انفال و انجا داده بر تولّوا

تعارفوا و لتّنکلاه اخرش با واو جمع آمد

تجسّسوا با تنابزوا و ولا در هر دو تجمع شد آمد

تبرّجن در ان جمع در تربّصون واو و نون میان

که در توبه بود جمع دو ساکن شد جلی ای جان

دیگر گفتم

دیگر گفتم تمنّون و ظلّلتم بانفکّه جمع

چون جمع
که شد جمع مخاطب یاد و وجه آن نوزده

بتخفیف تشدید از برای بزّی دانا

بهر جا حرف مد قایم مقام حرکت انجا

تعارفوا کلام و واو از وی تجسّسوا واو جمع اشن بین

ولا تعدّ شتنابزوا و انجر انست هر سه این

شد این سی و یکی کز بهر او مجموع باشد بد

توانی خواند و هفتش بعد حرکت ای تو صاحب ید

پس از صد چار ده بعد واو و ما بقی باشد

از ان بعد الف ده بعد ساکن کان صحیح آمد

خلاف ش در میان آرم دو موضع یک تمنّون است

نعم ان واقعه بعد فظلتم یاری انعون آ

بوجهین است بزّی هر دو جا تخفیف تا از یک

صله تشدید هم ان دیگری باشد در مثل همان

نعما دردو موضع فتح نون شد کادرد اثا یان

کداصل او نعم همچون علم بود است ای خوش خوان

ولیکن اختلاس کسر عین از صبح روشنتر

کداصل ان نعم ما بوده سکون عین او رهبر

تمام کسره بهر جعد مشکین تو می باید

زغیر حفص شامی در نکفر نون همی شاید

بر اینش جزم اگر آری روا باشد ایا قاری

لکم وقف مطلق دان برفع ار صیغه را آری

وکر با جزم خوانی وصل کن چون واو عطف امد

در او که او استیناف از هاتف بهفت آمد

بکسر سین بخوان یحسب ز مستقبل بهر جا هست

اگر وارد ضمیر ار نی سه حا اصل تو کسر از دست

خطاب غیبتش یکسان دگر انذ فاذ نوا کویم

بمد کسر ذال ای صبا از فرصت دهد رویم

[illegible]

نغم از مییر و سین خوان کداین هم در لغت صلت

کداز بسیر آمد آن صیغه بفتح وضم عجب فضل است

وان نصت قوا ازغیر عاصم تو چون بوعمرو

بفتح تاو کسر جیم خواند هست منهی تر مسر

ز حمزه آن تضل کسره و تخفیف در تذکر

حق آمد در تذکر رفع را مکذار از خاطر

تجاره در نسا منصوب اگر خوانی ثوابت هست

دد ینجا نصب عاصم حاضره نیز این خطابت هست

زبا قون هر دو موضع این سه مرفوع اند ای دانا

رهان حق بود گر تو رهن خوانی بجز اینجا

بود ان دیگری هم جمع اما جمع رهن آمد

دهن جمع از رهان آمد که بهنا در ازبهن آمد

فیغفر با یعذب اتی سما مجزوم شد نازل

که معطوفش بجا سیکم بود ای یار مستعجل

بنا بر این قراءت وقف بنود بر بلم الدهش
اگر با رفع خوانی وقف باید شنو آگاهش
ز ادغام و ز اظهار شب سالی قبل از این گفتیم
برای گوش دانا یا نسب این درها کز من سفتیم
کتابه نقل شد اینجا و در تحریم دان این را
ز غیر حفص و بوعمرو ای رفیق مشفق بر ما
ز بهر باقیان در هر دو موضع این دو جمع آمد
اضافه هشت یا در وی فرق زان همچو شمع آمد
بود عهدی و بیتی فاذکرونی منی انی هم
دو موضع دان دو دیگر بی و ربی آمده افهم
بعهدی یاست عهدی از همه جز حفص با حمزه
هشام و حفص و نافع بیتی یا فتح بی غمزه
بدان در فذکرونی فتح یا دارد فقط مکی
دگر فلیؤمنوا بی فتح ورش آمد چه در شکی

همه با فتح در ربی بجز حمزه و منی را
بکویم نافع و بصری همی آرند فتح یا
دو انی اعلم آمد از سما بیتی علا میدان
که با فتحند و زاید را بگویم یا نوایی خوش خوان
سه یا اندر همین سوره زواید آمده در یا
بود داعی دعانی واتقونی یا اولی الالباب
بداعی پس دعانی بصری و ورش شد با اثبات
بحال وصل و آن دیگر ز قالون ای کریم الذات

سورة آل عمران

بهر جا لفظ توریة است اماله در حرم میخوان
اماله بین بین از ورش و حمزه با خلاف ای جان
ستغلبون تحشرون بهر دو صیغه یا باشد
بر و نهم ببا بر خوان مخاطب هم روا باشد
بهر جا آمده رضوان براضمش صحیح آمد

بجز در مایده رضوانه نهیش صحیح آمد

چو ان الذین بجاثی فتحه را از حمزه می آور

مکن وقف الحکیم از بند ات صید ار این باور

دگر در یقتلون حمزه یقاتل ضم کسر آرد

از این صیغه است واو نون نهال جود بر دارد

بدان آنجا که بعدش الذین یامرون آمد

خلافی نیست در او که آنجا یقتلون آمد

بتخفیف است میت جملگی صد تا از نفر در باب

ز ارض المیته در یس ز نافع سنت آمد باب

چو میتاً هست در انعام و در حجرات با تخفیف

بود تشدید نافع در دو جای برد با تعریف

بهر جا در زمان قول مطلب نیست تشدید است

چو آنکه میت از کل دلا خوش حال شو عید است

بجز المیت در یس مخفف جمله از کل است

بکلمها

بکلمها بتشدید اند کوفیون طلب لست

بنا بر این قراءت بر حسن وقف آمد برای قاری

برای دیگران در حالت تخفیف وصل آری

وضعت بکر و شامی را ابر انثی وقف بنمودهان

بنا بر این ذکریا باسکون شد وقف انثی دان

بحذف همزه ذکریا جمیعاً از صحاب آمد

بلفظ اولین جز بکر رفع همزه با نصب آمد

که او منصوب میخواند فنادته بتذکیر است

فناداه اماله شد در ان کسره تفسیر است

ببشرک از سماکن حفص و ببشرهم قراءت شد

دو جا اینجا و در کهف و اسرا نیز اثبات شد

بشوری نافع شامی و عاصم هر سه با تشدید

ببشرا هم خوانند و تخفیف از بواقی دید

ز حمزه لفظ ببشرهم بتخفیف است در توبه

دگر هم یبشر کی بالتبشیر بد از نوبه
بحجر ان او لیس زبیرا که در ثانی خلافی نیست
درین سه سوره چار این لفظ عز حمزه برگو کیست
بنه لفظش خلاف آمد یکی با نا دو با نون است
بنشش لفظ دیگر زان یاء تحتانی بقانون است
بعلمه بنون برخوان که عز نافع عاصم
همیخوانند وانی اخلق آمد کسره لازم
درین سوره و در المایده طایر ز نافع دان
بواقی خوانده طیر الیک مخصوص و در قرآن
نوفیهم بنون از غیر حفص او بیا همیخواند
ها انتم حز دو قاری قاری دیگر بمد اند
بتسهیل اند حاصل این بین ورش با ابدال
قراءت قنبل وجد این هر کجا آید بدان احوال
زبن ذکوان کوفیون وبزی ها ذها انتم

بود تنبیهی وبعدش ضمیری کو بود انتم
ز ورش و قنبل انتم همز استفهام شد با ها
بدل همچو در اانک آمده هنباک ای آقا
اگر گوید چرا تسهیل ناداد همز دوم او
بگویم او نظر دارد بر لفظ ای کل خوش بو
چو همزه شد بدل ا با ها دو همزه کی بهم جمع است
بنا بر اصل دارد ورش و این روشن بر اسمع
برای غیر مذکورون بگویم هر دو می شاید
که هم باشد بدل تنبیه هم در وی همی آید
خلاف قاعده تسهیل او بر اتباع نقل
دگر جمع لغت هر دو بود معلوم نزد عقل
ز سعید کرده اند این نقل دانایان بس مشهور
که دارد احتمال هر دو کان شد قبل ازین مذکور
ولی شیخ جزرا ابدال ها در نشر نپسندید

چنین گوید که این را صاحب تیسیر جایز داند دید

هر انکو ها تنبیهش بدانند منفصل هم قصر

کند اینجاش نیز این قصر باشد ای وحید عصر

اگر تسهیل اگر تحقیق وانکس کو بمد خواند

همین مفصول را اینجا عنان از مد نکرداند

ادات مد ز قالوهن زد وری هر دو می آرند

در اینجا مد قصر هؤلاء و مثل این دارند

ولی علامهٔ جزری ضعیف آورده ها مثل ها

دگر قصر اولاء نص بر بن بنموده ای دانا

اگر تو متصل انکاری اورا مد توانی کرد

ولی در حالت تسهیل قصر مد بود ای مرد

بدل چون مد عا باشد وگر تنبیهی انکاری

دو کلمه شد ولی زهم جدا کردن نه پنداری

که جایز نیست وقف ابتدا برانتم ای دانا

کر

که یک کلمه بود چون هؤلاء ان و چون هذا

چو خوانی تعلمون قبل ان کنا ان عربی کراست

که آن تخفیف حفص مد لولا ذال ز باقیان کل است

بخوانی لا یامرکم بعد از ان با رفع را در وی

که آمد از سما این یا بنا تینا کما است از پی

که نافع خوانده بهر دیگران ان آتیتکم میدان

در ان نون عظم در این تکلم وحده ای جان

بنا بر رفع انند رسون وقف است در منصوب

اگر این ند رسون وصل کردانی بود مرغوب

لما اتیتکم با کسرهٔ لام از حمزه منقول است

ز غیر حفص آمد ترجعون یا تا و معقول است

چه یبغون آمده یا تا عمل بر یا حسن باشد

دگر حج کسر حا آن عا قلان مؤمن باشد

بنا یا ما تفعلوا لن تکفروه رفع کردانند وه

طریق التفات از دیگران محکم بود چون کوه
بدان در لا یضرکم ضاد کسر و سکون دارد
برغم حاسدان در منزل بن یامین لون آرد
بتشدید ابن عامر زانکه از تنزیل میگیرد
بواقی جمله از انزال خصم از غصه می میرد
دویم در عنکبوت آمد مسوّم فتحه با واوی است
بحذف واو برخوان سارعون اکنون تراد او ست
بهر جا قرح می آید بضم قاف هم خوبست
کنون فرصت ازان ماست چون محبوب مرغوبست
بفتح از دیگران کائن بعد همزه جا دارد
بهر جا آید و بی یا ست حفظش کن چه یا دارد
قتل خوانند غیر کوفیان پس قاتل ایشان
رعب کو ضم بعینش آوری هستی ز درویشان
نعاسا بعد از ان تغشی بتا شامی بدان عصری

برفع

برفع لام آمد کله لله از بصری
بیا خوان یعملون غایب که فرد ابا عمر کار است
بلفظ متّ با متنا دگر متم نفر جا دار است
که صدق قولشان معلوم شد چون کسره می آرند
دو موضع ضمه بهر حفص اینجا حمله در کارند
تو مما تجمعون با تا بخوان کز غیر هن آمد
یغل ضم با با فتح غین آورد که زین آمد
ز بعد لو اطاعونا بخوان ما قتلوا تشدید
بنا در روی هشام این که گفتم بشنو از شامی دید
پس از لا تحسبن قتلوا درج هم این سیدان
د ذکر هم قتلوا تشدید دارد آخر عمران
بانعام ابن ح و یا تشدید لفظ قتلوا خوانند
که آید بعد از واو اولادهم با خلفی دانند
همه قرا در این موضع که ما ما تو بود قبلش

بلا یحسبن تا و یا باشد متین حبلاش

وان الله کسر همزه را راوی روایت کرد

بغیر از انبیا یحزن بکسر وضم سرایت کرد

دو جا لا تحسبن حمزه بتا هر دو میخواند

ولی در یعملون یاء غیبت حق همیداند

یمیز خوان یمیز ضم فتح و شد تش ظاهر

در نستوره و در انفال ای یار خرد ناظر

سیکتب صیغهٔ مجهول یا با قبلهم مرفوع

بقول یاء غیبت آورد ای قاری مطبوع

چه شامی بالزبر خوانده برای رسم اهل شام

بلفظ بالکتاب ار دهشام این باب ده پیغام

یبیننّه للناس و لفظ یکتمونه را

بیاء غیبت ار خوانی بود حق صوفی دانا

دکو لا تحسبن یاء غایبی سما کامل

زمدلود

زمد لود سما درو ی زکسر سین مشو غافل

فلا یحسبنهم بضم با بدان حق است

بدل یا عطف سکین نه حیب از هجر او شوا سیبت

مؤخر قاتلوا شا بد بتوبه یقتلون اول

که تاخیر بنا از بهر معروف است ای افضل

اضافاتش دو انّی وجهی و منی وانصاری

دکو لی زایدش خافونی اسعن ای قاری

به انّی پیر اعین فتحه از نافع فقط باشد

به انّی اخلق او را احد دقیق بی غلط باشد

تقبل منی اجعل لی بفتح از نافع و بصری

ز نافع فتح انصاری کی تو علامه عصری

سورة النساء

زغیر کوفیان تساءلون از حمزه خفض میم

بو الارحام دیگر در قیاما فضره تعلم

زعم و در سیصلونست از بکر و از شامی

بدضم واحده نافع همی خواند مکن خامی

دو موضع کشته یوصی صاد از قاریان مشهور

موافق وان بلفظ آخرین حفظ ای حلت پرنور

بکسر همزه ام دردا اول از زخرف قصص را نیز

بکسر امها اینجا دو امه مسکنی تمییز

بوصل دردو حرف اولین این وقف وصل آید

بدو لفظ آخرین مطلقا وقفش عیسی شاید

زمر با نجم و نحل و نور دارد امهات ای شاه

بکسر همزه هم حمزه بکسر میم دارد در ا ه

بحال وصل باشد این دگر بر قبل وقف آید

برای کلا ز دست خویش ضم همزه بگذار

ز نافع و ابن عامر نون به ندخله دو موضع دان

درین سوره طلاق و فوق آن دارد تغابن

بجا

نکفر یس نعذب ندخله در فتح می آید

همه هفت از باقی نون بیا ابجمله می شاید

به هذان و به هاتین اللذان هم اللتین ای یار

بهر جائی که آید نون بتشدید است دان ابن جار

فذانك در قصص بوعمرو باشد یار مکی را

شده کرها بضم کاف اینجا تو به هم جانا

ز کوفیان و ابن ذکوان دو موضع سوره الاحقاف

بضم کاف و باقی راست فتح ای صاحب انصاف

مبینه بفتح یا اکو صد جا بود برهان

ولیك اینجا که باشد جمع کثیر از عاقلی میدان

بصاد ار محصنات اد با الف لام است اگر تنها

بود کسره واجز محصنات جزو ای دانا

که در فتحش خلافی نیست بصر چند ند عا اجمع والالباب

بضم خوان مدخلا نافع بفتح میم بخوانند

کدرد فتحش خلاف فی نبت و احصن بفتم زا صحاب
باحصن نفر حنید ند عاقل جمع والالباب

بضم خوان مدخلا نا فع بفتح میم میخوانند
درانجا وحج مخصوص در سبحان بمید الله

کدانجا مدخلا مضموم صاقست خلاف نیست
وسل دیکر فستل جون امر حاضر شد بنقل از کیست

زمکی وکسانی بعد واو وفا جمعش نیز
چنین بانقل و در جای کد واو وفا باشد جمع خیز

بنقلش خوان برای کل چوسل قبل از نبی ای یار
ولی ولیسالوا چون آن مخاطب نیست زن مشمار

کدقرا را نباشد اختلاف فی همزه ان موضع
مخاطب چون بود بسیار حضت هست با موقع

اکو درعاقدت قصر اوری ثابت بود صحت
مخل با فتحین اینجا حدیث هم بدان حجت

بنادر حسنه حرمی دو ضم دیکر تسوی را
بضم خوان حق بفتح از دیکران تشدید بدسین عم را

چو لامستم لمستم قصر خوانی شد صحیح ان هم
قلیلا قل منهم نصب لا مثر را مکردان کم

تکن وابن کثیر وحفص و یا از دیکران یا شد
دکر بیت بنزد طایفه ادغام چون کردی

برای حمزه و بصری یقین دان صاحب ذردی
بنا لا تظلمون فردا اشفیع این وان باشد

بز اشمام صاد ساکنه کر قبل دال آمد کانها مثال آمد
جو اصدق تصدیه تصدیق شد

تبین فاد داول او جمع آخر تثبت خوان
کد از تثبت است وان بد از تبیان ای صلحب ایقان

یکی اینجا ویک در سوره الحجرات می آید
سلام ازقفی میخوانی سلم عم همچو فرماید

پس از فعل بین منکو بر ابن عاصم خوانده معروفش

برای دیگران مجهول خوان کردم چو موصوفش

ز بعد سوف یؤتیهم بیا از حفص منقولست

سیؤتیهم دگر اجرًا بیا از حمزه معقولست

بخوان فی الدرک را ساکن که کوفیون همی خوانند

بواقی فتح را تعدوا و انعدّوا چون همی دانند

خفای فتح عین از بهر قالون شد روایت نیز

بدان طرزی که خواندی در نعمّا هی بکن تمییز

زبورًا اندر اینجا و اندر اسری ضم حمزه خوشست

چنین در انبیا این ضم ز بهر حمزه مطلوبست

سورة المائده

اگر شنآن بنون ساکنه خوانی صحیح آمد

دو موضع کسر آن صدکم از قول فصیح آمد

قسیه قاسیه شد ارجلکم لام با کسره

ولیکن آخرین را در دوی لوا خلافی نیست

نعمل ایضًا خلافی نه بگو یوم رفع عنبر از کیست

اولی بعد ش فرحف باشد و بوئیه یاد دارد

برای حمزه و بصری بسی صدق و صفا دارد

بیا در یدخلون ضم خوان که فتح خا صح و لص قسبت

بمریم اینچنین در مؤمن او هم یقین صدقست

بثانی صد صفا در فاطر این مجهول اصل کردد

طلب دیدین در سورهٔ المؤمن توبی نهدی

بیا تو صالحا هیتا لحا بر خوان بفتح لام

که غیر کوفیون تشدید یا وی کرده اند اعلام

چه تلوا و اتلو خواندی بدان از حمزه و شامی

چو نام نبک می مانند طلب مسکن بگو نامی

بضم نون و کسر زا بخوان هم ننزل انزل

که غیر حصن بخوانند و از تنزل شو غافل

چراز

دغیر عم دو کس مع باوی از نصب اند با بهم
سکون رسلنا با رسلکم پس رسلهم تمست

جنین هم سبلنا حرفین بعد از کلام الکریم است
رسل با رسله و رسلی و رسلها بود این اسکان

که او لام ننهاد در دو یکی حرفست بعد آن ما
سبحت اسکان حا عم را هر جا هست فن ماست

اذن هر جا بود اسکان ذال از نافع دانا مست
معرف یا منکر مثنیه هم جمله یکسانست

بضم دال اندر هر دو موضع بهر یار انست
بضم حا بود در حمّاد شاهی نقل و نذر را

نذا اسکان صحا ارند حا اصل بشنو از تکرار
سکون کاف شد حق این سکون عالی بود قاری

بضم کاف بهر باقیان میخوان اگر یاری
نکرد را الفرد اد سکون العین نا رفع هست

جنین

جنین دد الف اذن و سن که عطف رفع با نفعست
تو رفع و الجروح از بهر ر تا بی نفر می آرد

بدو والیحکم یلام مش کسر میمش نصب کن تکرار
برای حمزه بتغوان نخوان تیا شا جنین خوانند

نهال یقول واو قبلش غ حصن می آرند
بجز بصری بلام مش رفع می آرند و باقی نصب

دگر یرتد آمد یرتدد عم خواندا و راحب
بدان حو خوانده والکفار مجرور بس حمزه

عبد با ضم با خوانند جو طاغوت بی غمزه
رسالته بجمع و کسره تا صا دقان خوانند

حریف و رفع نون در لاتکون مبدا ان سه ذی شانند
ز عاقدتم مشو غافل که صحبت دو مبدا ای ست

جزاء یا دو ضم مثل برفع لام می آری
برای کوفیان باقی بیک ضم لام را مجرور

همی سازند و کفّاره دو ضم دان باشد دو ر

طعام میم دارد رفع غفلت عین نقصان آ بست

برای باقیان با ضم طعام جر ز شن ایشان آ ست

قیاما دا قیم خوانداست شامی هست شو خوش

بجای خویش و اند را سحق دو فتحه آمیخش

ز حفص آمد بواقی ضم تا با کسر حا آرند نکذارند

سه جا اینجا قرا ءت را ز خلف خویش

اگر تو اولیان را اولین خوانی ترا فرصت

عیوب و الغیوب از کسره در عین کی رخصت رخصت

جیوب با کسر عین ان میل صحبت باشد میخوان

معرف یا منکر در شیوخ این کسره هم میدان

جیوب از مکی ابن کوان شد بکسر جیم نفهیم

چو سحر ساحر شد در صف این با حمزه کن تفهیم

کسائی تستطیع ربک با تا و نصب با

همیخواند

همیخواند بسوم ر نصب میم از نافع این تیمّا

سه انّی لی یدی اُمّی مضافا تش بیان سازم

اخاف از بعد فتحا ز حرمیان بصری است دم ساز

ارید با اعذّبهُ ز نافع آن دانی

لی فتح از سما بو عمرو و حفص و نافع ای جانی

یدی با فتح ارند و بای یا رشان شامیت

در اولیٰ ایه در حین وصل اثبات یا امیت

سورة الانعام

به یصرف فتح یا با کسر را صحبت تماشا کن

به لفظ لم یکن یا شرط دان بر جیم من جا کن

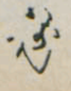
بضم مکی و شامی حفص یا در فتنه می آرند

ضمیر جمع هم دارد همش از دست نگذارند

بنصب ار ربنا خواهی بخوانی فرصت باشد

نکذب نصب با جیم دان که رفع رخصت باشد

نکون نصب نون هم لیکن اینجا یاد شان شامی
ولکدار آمده بی لام اخر بکذر از خامی
که لام ایند ادروی بحال خویش باقی مند
چه اهل شلم ننویسند وجو الاخره را خوانند
خطاب یعقلون اینجا که آمد قبل مد نعلم
دراعراف است قبل از فالذین یمسکون اعلم
زعم باشد بپیشان حفص یار آمد بیوسف لیک
که حتی بعدش آید این سه با هم یار مبدان نیک
به یس ابن ذکوان یار نافع شد وما بعدش
قصص را ماندیک موضع شود کلا مع دران سعدش
زنافع وزکسائی یکذبون ضم و تخفیفت
که از کذاب باشد آن دکر تکذیب تصریفت
بهر جا لفظ ارایت است استفهام دوم همزه
شود محذوف مسحوا التشن سن البین ودانی رمز



شیوخ مصر بین ناو رش ابدال الف زاید
شود عین بهمزه باقیان منطوق مبدا رند
فتحنا انذرین جا فتحت دراینجا شامی
لفتحنا باعراف و فتحنا قمر سامی
بد ینمعنی که باشد ید باشد عبر او در کل
بتخفیف انذ ای عزت ما ترعی بنی ذر
بخوان بالغدوة شامی کفته اند کهف وانیموضع
غداة از باقیان مثل صلوة این نی مانع
زقبل من عمل خوان انه مفتوحه نزد عم
فانه پس عفور اعام و شامی شود هم
بفتح همزه ویس لبیس بین از صحبه آمد یا
نیانیشند یاون نافش دانه خطاب انجا
بسبیل رفع لام از بحز نافع فتح از و باشد
سه ضم اینجا قراءت نخم ان بهر نوحی باشند

بقص الحق ز عاصم نافع آمد مکی این گوید

ز باقی نون بقص کاتب در کتابت یا بمحو اند

توفیه از حمزه با ناز استوته ای قاری

بهر دو لفظ اماله از برای وی همی آری

دو خفیه این یکی اعراف را هم دیگری میدان

برای شعبه یعنی بکر هر دو کسر خا میخوان

لئن انجیتنا کوفیش انجانا همی خوانند

بر اصل خویش اماله یا ربا ابن صیغه میدنند

خلافی نیست در انجیتنا در سورهٔ یونس

خوش آوازست آن مرغی که آمد نام او ققنس

بنجیکم ز کوفیون لطیف و هست ینجیکم

ز باقی تو بجستنید از شامی نباشد کم

ز ابعدش الف لام ار بود را با اماله خوان

برای حمزه و بوبکر بی خلفی ای برادر جان

خلاف

خلاف آورده سوسی یکو سوسی همزه را نا خلف

اماله میکنند و فتحتان باقی چو چوگان ز لف

برای حمزه بکر کسایی و ابن ذکوان هم

ز اد در کل قرآن قران با الله هر دو را محکم

عضم هم چنان مثل دا کلیل بصر یر ادا

فقط در همزه اماله سوسی ابتر را خلف آقا

[illegible]

بجز در یازده سوره همه در آخر الیش

که نبود ز و خلاف انجا تقاضا این کنند را ریش

که بین البین بصر بصری انجا آمده در نقل

کجا گفتم اماله بباب فتح اماله کن تو داری عقل

عضم خلف بن ذکوان بر او و همزه و رش آرد

بکل در جمله قرآن بین را از دست نکذاری

اگر با مضمر ار با غیر مضمر حرکت از بعدش

چه باشد ور بود ساکن ببین در طره معبدش

دء الشمس وود ایس القمر مانند این هر جا
بود دی با اماله خواه وقف خواه وصل آنجا
بود سوسی بخلف همزه هم با خلف یارش بکسر
بهمزه چون تو وقف آری اماله هر دو دانی نکر
بدین معنی که هم ری هم الف دارد اماله را
شیم مرضی فقط در همزه بصری آورد تنها
بهر دو بین. ورش ادد رات دیگر را انهم تا از
داوک پس رایت با داو هم صاحب اعجاز
رانه بار او ادر هر کجا کین مسئله دارند
عبال وصل و وقف از بهر کل با فتحتین آرند
الف تا جا چو نی هست با تخفیف نون روی
در این لسکن خلاف اخرین دو قد تو چون پیروی
زایها مثل منو غافل پس انکه نرفع دیرجات
منون بهر کوفیون اضافه نزد باقیا

حیه واللیسع در اینجا صاد راهم شهرت از قرا ست
هدانهم بهم اقتده در حالت وصلش بحذفها ست
تحریک ابن عامر طالب کسره ست بن کوان
صله هم قصر دارد بهر کل در وقف هامیدان
بیا خوان یجعلونه دیس کرییده و نهایخفون
که حق باشد لیتذر باش صدقوای دو دلت افزون
چو دربیتکم مرفوع صف زیب از نفر دارد
جعل جاعل برفع ار عنی کوفیون خبر دارد
جعل از کوفیان اللیل منصوب میخواهد
ولی جاعل عجر و رتیش مطلوب میخواهد
بکسر قاف حق دان مستقر اخر قو بسته ید
برا اودیمر با ضمتین اینجا دو موضع دید
به یس هم یکی شاهد کو دارست حق مبدان
ولی درست ز بن عامر موءنث صیغه را میخوان

بکسر انّها بصری و مکی بکر با خلفست

ولی در یؤمنون کافیست تا یس دکر باز لفنست

ز صحت گویمت در جاثیه این لفظ تا دارد

ز قبل حا اصل بکسر و فتح طا هر کشد جا دارد

بخوان کلمه که کوفیون بافراد اند و باقون جمع

همیخوانند و گویم این بیونس گو تو داری شمع

دو موضع طول یکموضع که مفرد حدث میخوانند

ولیکن باقیان در هر سه موضع جمع میخوانند

منزّل حفص و بن عامر ز نزل با قیان منزل

ز انّه زحرم آمد مشدّد عاد الاعدل

ز نافع فصل با فتحتین کوفیون تابع

بنای فاعل اندر هر دو بود از حفص از نافع

ز صدق شاهدان فصل ز فاعل حرم از مفعول

ولی از کرج در هر دو علی المفعول دان مفعول

یضلون

یضلّون در اینجا هم یضلّوا باز در یونس

ز کوفیون بضم یا ز باقون فتح ای مونس

بجز ابن کثیر و حفص را باشد رسالاته

که بهر هر دو شان مفرد چو خوانی فتح تا باده

ز قرّا جملکی دان ضیقا ضیقا ز دال آمد

بفرقان نیز و کسر را احرج صدق مقال آمد

ز مکی یصعد از بکر یصاعد بود منقول

ز باقون هست یصّعّد نرا معلوم شد مجهول

یحشرهم جمیعا با بیونس موضع ثانی

سبا را هم یقول انجا به یا در چار میخوانی

ز باقون نون ولی در اوّل انعام و در یونس هم

خلافی نیست عمّا تعملون شامی بیا زد دم

یکون اینجا بیا اندر قصص هم یا روا باشد

مکانات است از شعبه بجمع آن هر کجا باشد

و یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن
کما فی یونس و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا
و یحشرهم ثم یقول فی سبا و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول
للملائکة قرا حفص فی الفعال الاربع بالیاء والباقون
بالنون واختلاف فی اول الانعام و اول یونس

کسائی هر دو موضع زعمهم را ضم زا بخواند
زشامی زین مجهول قاری نقل میداند
برفع قتل نصب اولادهم زشرکائهم مجرور
زیاقوت زین معلوم و نصب قتل دان مشهور
بجر اولادهم شرکاؤهم مرفوع میدانش
برای غیر بن عامر تو ای قاری همیچو النش
شده مفعول فاصل در میان دو مضاف اما
ضرورت شعر اگر ظرفست فاصل جایز است انجا
مثال از سیبویه استاد آورده ایا فاک (صل)
که در لله در القوم من ظرف آمده فاصل
بر بعضی ضعیف است این ولی شامی همیگوید
که از استاد دارم نقل ابو درداست چو بد
ز پیغمبر بود ناقل ابو درداء که استاد است
چنین گفتست بن عامر مرا قران ازو یا (دست)

ملامت

ملامت کر کنی مسکین کروهی با که شامی را
بجهل اسناد کردند ای فصیح ای قاری (دانا)
ندانستند کاندر شعر مفصول آمده فاصل
که آن زج القلوص آمد ابی بکو مزاده دل
مضافیش یکی زج است الی ان دیگری معقول
قلوص آمد که فاصل گشته فیما بین ای مقبول
هو دیگر غلام یا ان شاء الله ابعدش (سعدش)
اخیک آمد که فاصل جمله شرطیه دان
چو جمله میتواند بود فاصل سهل باشد این
که مفعولی بود فاصل بفهم ای قاری این (ملقین)
زین انباری این ترکیب منقول است ای نحوی
اگر قولش پسندیدی کجا از خاطرش محوی
خلافی در دو یم نبود دگر در جاثیه گویم
بفتح یا و ضم را که شکانی دل فرو شویم

یکن

یکن را کر شاخوانی صفا داری نوای خوش خوان
بدفع میتة کرداری از معنی خبر ای جان
حصاده را که حصادان بفتح حا همی خوانند
بواقی کسره اند رحا دروجاری همیدانند
برای آنشانا بان مغز میخوان باسکون در عین
بفتح از دیکران اندر سکون نا ثبت آمد زین
زمد لو افتدک در میته شامی را فقط رفع است
بهر موضع بود یا کرهن تخفیفش از رقع است
وان کسر همزه شایع از مفتوح خوانان کاف
مخفف از مثقل خوانده ان یاتی بیا هم شاف
چنین در نحل در نحل و لفظ فارقوا اینجا و در روم است
زهر دو هر جا آن کو نفهمیده محروم است
زغیر کو ضبون دان قیمتا در وی اضافه هشت
احد انی ربک انی الخاف فتح ا نکه کشت

مماتی

مماتی فتح انی پس امرت فتح نافع راست
دکر وجهی که او را حفص شامی متفق بید است
صراطی فتح شامی ربی بعدش الی هم فتح
ز بصری و ز نافع یای محیای سکون ا زملح
خلاف ورش دیکر سوره اعراف می آید
در انجا بشنو از من تا بکویم هر چه می شاید

سورة الاعراف

بخوان تذکرون با یا که زاید ذره قاری است
اکر تذکرون باشد بغیر عرف آن جای است
در اینجا نخرجون با فتح تا و ضم را میخوان
بزخرف اینچنین با او از روم ان خلافی دان
خلافی نه بحیر رفع سین اندر لباس آمد
فن ما حق بر شا وقف کردن با اساس آمد
بنصب سین نشاید وقف رفع خالصه شد و اصل

زبعد ان بیا خوان یعملون تا نی که با بی وصل
شهالا بفتح آمد با یبا نیز از حمیت هست
بیا مینث بتثقیل از برای دیگران پیوست
بترک واو ما کنا لهذا قبل ان وا باشد
نعم با کسر عینش هر کجا خوانی نکو باشد
مخفف آن یلعنت رفع دان نصر از سما آمد
سوی بزی و در طور اینچنین خوان کان یجا آمد

نور ١

سر صحبت اگر داری بعشی اینجا با رعد
بتثقیلست در رفع شمس و معطوف سه کاند سعد
بنخل آمد رفیقش حفص لیکن در دو بی آخر
بنا بر آن بدان وقف قمر نیکو نوای ماهر
برفع اولین آمد مخالف حفص با شامی
که با منصوب خونان شد رفیق انجا مکن خوامی
سکون سین نشر اذ لبث از فارکی کیند مرفوع

بضم

بضم از دیگران با فتح نون وی شده مشروع
ز عاصم آمده بشرا ببا در هر کجا باشد
قراءت چار در این لفظ صیدان بی خطا باشد
الله غیره مکسوره در هر کجا که می آید
ابلغکم بتخفیفست از بو عمرو قمی شاید
دو جا این سوره را احقاف یکموضع همیخوانند
یک از ابلاغ میکیرد یک از تبلیغ میکیرد
زبعد مفسدین شامی و قال آورد با واو
باخبار اتکم نافع حریفان را کنون شد داو
دعا خوانان باخبارند ان لیس لنا باقی
باستفهام میخوانند لطفی کن نوای ساقی
بشعر اهست استفهام از کل کردمت تلقین
بواوا وامن اسکان ز حرمی گفته آمد این
بهر جا هست تلقف حفص با تخفیف میخواند

نقل سین درا قل اذ کو کن جا سد عجی ماند
[برجا]
چنین در یقتلوا بر خوان یقتلوا و نون
که نافع تقتلون خواند دگر در نحر شون دارا
بده کسره که صدقوا این شده ظاهر بحال این هم
که اینجا هم بود زان هر دو قاری حافظا فهم
بکسر کاف آمد یعکفون ای شاه دانایان
چو اذ خواندی تو اینجا کم زشامی نقل آمد
شما را بهر کوفی کهف را وصلت بدین جویم
برای دیگران دگا منون اهر دو موضع خوان
[مد]
بترک همزه ای تو در جسم قراءت جان
[ن]
حلالت باشد ای قاری رسالاته ز کوفی
اگر خوانی و مفرد باقیان را آمده موزون
زشد با فتحتین آمد حلی با کسر حا شد نقل
سبیل الرشد بهر دیگران نزد تو آرم نقل

رشد

رشد در آخر الکهف حسن شد با دابا شد
دو موضع قبل ازین با اختلافی نخستنا باشد
بدین ز حمنا و یغفر جای نا تا شاید ای قاری مکسور
بیا ور نصب یا در تبها در حالت زاری
در حالت زاری
کسی صحبت میخواهد که میم از یا بن ام مکسور
نکرد این بطه هم بجمع صار هم مذکور
اصرهم را اصارهم بخواند
خطیئتکم بود واحد زشامی رفع تا دوی
که تغفر خوانده عم در بقره گفتم ای سازک
خطایا کم بود جمع بدین سوره دگر در نوح
که میگوید خطایا هم خطیئاتهم آن مشهور
بتا در معذره دو فتح آرد حفص ای استاد
برای دیگران خوان با دو ضم ای صاحب استعداد
بوزن عبس بیس آمد بوزن بیرن عامر
همی خواند ز بئس از دیگران وزن رئیس آخر

بوزن فیصل از بکر است یا خلف ای عزیز من
مرو را مسکون باشد نه بیند ره و زخویش دشمن

چه ظاهر شد که ذریات را ذریه میخوانند
در اینجا باز هم در طور ثانی را چنین دانند

بقصر و فتح تا با قون بمد کسر انثه ان
بقصر و فتح د یاسین و کسر هم انا یاران

بود در طور بصری موضع اول عید و کسر
عید دفع شامی با قیان ارفع ان با قصر

یقولوا و یقولوا هر دو با غیبت ح سه امد
دو فتح یلحدون هر جا که می آید ف زید آمد

موافق حمزه را در نحل و اسکان دریند ره هم شد
بیا بو عمرو کوفیون کره ها اشون لاید

بخوان شرکا و شرکا که بکر و نافع این گویند
ولا یتبعوکم فتح خوانند ا همچو بینند

لکم لو

اگر تو طایفی را طیف خوانی حق بود قاری
بمد وین در قراءت کسر بهم و ضم یا جاری

اضافه هفت دی فی الفواحش عز همزه فتح
معی با فتحه از حفص و د وانی فحشان از مدح

بغیر حمزه شهامی بفتح ایاتی خوانند
عذابی فتح نافع فتح بعدی را احمد راننده

بود زاید یکی کیدون از بصری بود اثبات
بحالین از هشام اثبات حذف لهد یا خوش ذات

سورة الانفال

بدال مردفین فتح آ و راز قنبل چنین منقول
ولیکن معتمد بشود بکسر از وی بود معقول

یغشیکم بتخفیف از سما یغشیکم امد حق
برفع الله و در لکن بخفیف شک مکن مطلق

ولیکن هر دو و عد اول از ان کان هر دو ی آخر

نند

نباشد اختلافی هر دو را تشدید شان ظاهر

بهادر موهن تخفیف کردم ذکر ای قاری

بلا تنوین و کسر کید خوان عقلی اگر داری

موهن دیگران خوانند با تشدید و نصب کید

بجای خود بود در حرف قراءت جمله کردم قید

وان بعد موهن فتح عم غا الی نسب باشد

دو جا عذره بکسر عین بر ما حق زآب باشد

اول دو یاد حی طاهر صد و صد لان کسره در

سه مظهر باقیان مدغم قواعد نفعت مجمل

ز بعد اذ تو فی راد و ثنا از بهر تا خفت است سبت

که شامی انجیس حمو الله نظر تربیع و تثلیث ا

ولا یا یحسبن غایبانی فکر عمیم آمد

بنور این صیغه غایب فاش کو بیم مستقیم آمد

خلاف کسر و فتحش گفته ام در بقره ای دانا

ز فتح انهم کویم تشش لا یعجزون جانانا

بسر

هیبت

بسین در تسلیم کسر آمد ز شعبه در قتال این

برای بکر حمزه غافل انجا نکند ز سرمست

مشو غافل بکن در موضع ثانی بید کسر است

ز بهر کوفیان ثالث روان بی یار دلگیر است

از ان ثانی و ثالث گفته کاند رابع و اول

نباشد اختلاف تا بدانند کامل اکمل

بفتح صاد ضعفا حمزه و عاصم همی خوانند

بجز فتح و ضم اهل لغت کشتی همی رانند

سه موضع روم را در ضعف فتح ضاد صد آمد

خلاف حفص در آن سه موضع می نماید اند

یبن

ابو عمرو ان یکون خوانده با تا من الاسری

اسری

همی خوانند اساری لا خلاف اندر آن

ولا یشهم بکسر واو از حمزه ولی در کهف

الکهف

بود شایع اضافه دو بدان با شی و مصون

یکی انی اری انی اخاف آمد یکی دیکر
بفتح از حرمیان بو عمرو با ایشان یکن باور

سورة التوبة

بکسر همزه لا ایمان شامی خوانده ای دانا
مساجد مسجد الله آمده حق اولین جانا
خلافی نیست ثانی را عشیر اتست صدق اینجمع
عزیر را منون کسر تنوین رفع باقون شمع
بلا تنوین یضاهون ضم از غیر عاصم دان
بکسر ها و ضم همزه منقولست از وی جان
یضل ضم یا با فتح ضادش آمد از صحب
بفتح و ضم زیا قون پس وان یقبل بنا شد باب
ورحمة با د و کسره بجر حمزه باقیان د و ضم
که مرفوعش همیدانند بی مخصوص ای همدم
برای غیر عاصم نعف یا دیکر تعذب را

بنا بر خوان

بنا بر خوان که مجهول اند و رفع طایفه کو یا
ولیکن لفظ ثانی را وحق در سوره ضم سین
در اینجا و بفتح آن موضع دیکر یکن تحسین
ندا رند اتفاق او ثالث خلافی بعد امر هم
وکر بعد مطهر بخلاف ای فضل عالم
زبهر ورش قربة قصد کن چون ازبحر یکیست
بضم سین تحتها با من بخوان دیل از نزد یکیست
چه من در اولش نبود بنصب تای ثانی خوان
اکر من آوری مجرور باشد ای برادر جان
صلاتک چون بتوحید است فتح تا در اوراد
عجب شعریست این نظم مفید است ار کنی ازبر
یهود این لفظ ایشان نقل با توحید می آرند
بفتح و جمع تا مضموم دان ذکرش نمی آرند
بترجیح همزه مضموم را صدق از نفر میدان

باخراب و در پنجام چون با همزه ایشان

بواو والذین اسقاط را از عم نشان دارد

دو جا استسن همین بیش ضم سین کسره بنهادند

چو شد مجهول بنانند برفع نون همی باید

که نصب نون آن معلوم خوانان را همی شاید

چو بو بکر و حمزه با شامی بحرف اسکان را دارند

نقطع ضم تا جز حمزه شامی حفص می ارند

بزیغ یاد دین فعل است باقی خوانده اند غیبا

تروُن حمزه میخوانند بیا با نون کنند املا

اضافه دو معی در اول بی افتح حرمی نشان

دکر بوعمرو شامی حفص دوم حفص تنها دان

سوره یونس علیه السلم

بو دری دا وایل یا اماله هرکجا آید

حذر کن از اماله بهر حفص و فتح فرما بید

برای ورش

برای ورش بین البین وطا با اماله خوان

سر صحبت اگر داری بهر سی سوره در قرآن

بها در سوره مریم اماله حرص از قاری

بدیا ایضا اماله بن به صحبت میل اگر داری

خلاف از یاد و ایشان را بهها ایضا اماله هست

دکر شد با صفا حاجی بطه وان بیا بیوست

بیا صحبه بین میل اماله کن تو در حم بی بیسیم

که سبع است بادری بصری آمد یا و شامی بن بیم

بدان با خلف بن زکوان و ذو الوا بین بین از ورش

الف لام میم هم لام را و دری ممال از فرش

زنافع نزد میم ها و یا بین است و ج در هفت

چو میم اذ بین البین که تشدید اندر افت

یفضل یا علی بر حق ز سحر ساحر ظاهر

ضیاء هر کجا آید بهمزش یابدل ماهر

قضی با فتحتان یا هم الف نصب احل کفتم

لا ادریکم بقصر از هرد و خلقش همچو در سفتم

بلا اقسم در اولی قصر این هردو بین تفضیل

که لام ابتدا بر فعل داخل حال شد بی قیل

خلاف آیر ثه عثمانش کنون اینجا و اندر دوم

دویم در نحل ادراو لا شد ابی قاری نرا معلوم

بُشرا کم بخوان بُشری که منقولست از قاری

متاع از دیگران مرفوع نصب از حفص می آری

به قِطعاً دان سکون طا مکن ریبی و تبلو را

بتاکن با تلاوت مطلبست این شایع از قرا

بکسر یاء او لا یهدّی خوانندش صا فتست

بها ایش کسر عاصم ها با خفا حسن او صا فتست

سکون ها مخفف دال شد با قون بفتح ها

مشدد دال او در وی قراءت پنج ای دانا

ویکن

ولکن دا مخفف هردو شا خوانند و رفع ناس

خطاب آورد به تمّا تجمعون خاص به از کر باس

ولا یعزب بکسر زا دیتجا در سبا این نوع

روا دیکر تو رفع اصغر و اکبر بدان از ز طوع

بدا لسحر آمد استفهام با مدّ حکم وی کفتم

تبوء همزه یا در وقف کن دان ز حفص در سفتم

بدین معنی که او خواند تبوّیا بحال وقف

بصحت نیست پیوسته ندارد محملی این سقف

ولا تتبعان نون مخفف تتبعان نیز

سکون تا و ثانی نون مشدد فتح با تمییز

بکن نقل آمد از وی مضطرب این نقل را کفتند

که شیخ شاطبی این دُر برای وی چنین سفتند

چو کسره همزه انه اتی له صا آفتست بخل او را عنا

بنون کن و صف و ننج المؤمنین بخفیف

ا

صا

اضافه پنج دان نفسی ورتی فتح دو آور
باجری فتح آن دان حفص شامی هردو را یاور
دکر انی اخاف و ما یکون لی که مفتوح اند
ز جهل ناقصان ارباب معنی سینه مجروح اند

سوره هود علیه السلم

بفتح انی لکم دان بدان باری بهمزه خوان
که بصری خوانده است ابتدا از بعد وی ای جان
برای حفص من کل آرد اینجا در قد افلح نیز
بتشدید و بضم در عمیت شعوم طرب انگیز
بغیر آن سه مجریها بضم و فتح را خوانند
به ذوالنون اکفته ام از بهر امالت همی دانند
به بادی بتی فتح نصب اینجا کل عاشق
سعادت حق تمام یار اکه باطل میشود ناحق
موافق حفص بزی بلفظ فتح در آخر

بعد از هود بموضع فتح یا بنی را از عاصم است
بکلها و در سکام قرآن بمواضع دیگر از حفص
و بکر او شربیت شد

بلفظ

بلفظ یا بنی اسکان با قنبل کند ظاهر
در اول شیخ او مکی کند اسکان یا ای جان
که لا تشرک بوده بالله بعد از وی ببر و بر خان
عملی فتح عین و لام کسر میم جایز دان
که نصب را از لفظ غیر صید انی تو ای خاقان
فلا تسئلنی انه کهف حسن اوستاد ظاهر
درین سوره ندارد غم بروبر خوان تو ای ماهر
برای نافیان تشدید نون مفتوح از مکی
مشدد با ندارد که گفتمت دیگر چه در شکی
بکفتم مو که ورش و مکی اند وصل با اثبات
درین سوره بکهف انکل قرا ای کریم الذات
عبا لیس است الا این کوان کز خلاف آورد
سه وجه کهف و پنج هود میدان و مشهور اسرد
بفتح میم بخوان یومئذ اینجا و در آخر

که باشد سال سائل کسر میم از دیگران ظاهر
بود حصن حصین در نمل فتحه دیگران مکسور
همچنانند کو فیون منون در فزع مشهور
بفتح دال مبجح الی نمود اینجا و در فرقان
دگر در عنکبوت ای عاقل یا صاح حیبن دان
بجز آمد فمن ما بفتحه تنوین دیگران داده
ولی در لثمود کرد کسر ادری تو کویم زه
بفتح دال یهدی دیگران یعقوب را منصوب
بخوان قاری عفاک الله که دانی بود مطلوب
در اینجا سلم اند ز ذاریات این نوع میخوانش
سلام دیگران را کاشران اسر وصل می دانش
بهر جا آید الا امرانك فتح تا دروی
بدل واو از احد باشد وزان حق ای مبارک پی
سعد با واو جمع اصحاب در سین ضمه می آرند

وان

وان کلا گر مخفف قاریا در وی صدا دارند
چو لما شد مشدد اندرین سوره دگر یس
بطارق هم نظر در وی فکن آنگاه کن تحسین
بزخرف حمزه با عاصم لما خوانند با تشدید
هشام اینجا خلاف آورده فهمش کن تو بی تقلید
بضم یا و فتح جیم یرجع خوانند اعلای
خطاب تعملون اینجا و غلا از عم شنده علیم
بوده یا در این انی در و هشت آمده بی قیل
دگر مکی و عنی ضفی نضحی از تفضیل
شقاقی رهطی و اجری دو توفیقی فطرنی هم
کسی زین بر کجا حامل سکند صد نکته مبهم
سدانی کتو بیش باشد اخاف انی اعظ جا رم
بود پنج اعوذ از جدا و با فتح با المم
بانی پس از یکم فتحه ده از نافع و بصری

دکر ذکر انی اذا با فتح اکر علامه عصری

بضیفی فتح بصری نافع ای یار عزیز ما

ولکنی اراکم فتح بصری بزی و نافع

در انی اشهد الله است فتح از نافع تنها

بنصحی فتح بصری نافع و قران تر اسافع

شفاقی فتح حرمیان و بو عمرو است تا دانی

و ما توفیقی آمد فتح کر فهمی سخن دانی

ارهطی فتح حرمیان نیست یا بصری و بن کوان بشنو

براجری موضعان فتح آمده کر عاقلی

رواید اندرین سوره سه موضع میکند هدیتو

به تخزونی ابو عمرو است حال وصل یا اثبات

فطرنی فتح بزی نافع از بصری چه حیرانی

به تسئلنی بوصل اثبات و رش بصری آمد ها

به یاتی حال وصل اثبات بو عمرو کسایی هم

زمکی

زمکی حالتین اثبات کن الله هست اعلم

سورة یوسف علیه السلم

بهر جا یا ابت باشد بفتح تا ز شامی این

چه مکی آیة للسائلین خواند بکن تحسین

غیابات است در حرفین لفظ جمع کر دانی

چه تا منا ز بهر کل تو با اشمام میخوانی

دراینجا اختلاس ضم نون هم نقل از قراست

مراد اخفاء صوت ضم نون آمد خدا داناست

اخا یرتع بیا و کسر عین و دل بنه بر نون

سکون عین یرتع ذلت از حامی بر دین ون

باثبات است قنبل ها ی حکمش در روایت رفت

بنون عین ساکن حلیه کس جامه زربفت

بحذف یاست بشرای چنین گویند کوفیون

اماله هست یا تی بین بین از ورش در قالون

زبهری هر دو آمد نقل اما فتح دان افضل

که نقل فتح اصح باشد بدان ای کامل اکمل

بکسر هاست هیت نافع و شامی چنین گویند

هشام آرد بهر ضم تا با فتح ازو جویند

بفتح ها و ضم تا وسط یا بهر مکی خوان

بها و تا بده فتحه وسط یا هر باقی خوان

بهر یم مخلصا با فتح لام آرند کوفی بین

دگر المخلصین در کل آن زیشان هم بدین آیین

برون شد مخلصین بس لعه الذین انکه بی خلف است

دل مسکین عاشق تا ای سیدان بسر از کفست

دو موضع خوان تو حا لدا الوصل ای عزیز من

که وقفش بی الف باشد بدان ای با تمیز من

بدا با همزهٔ مفتوح ای عالی جناب آور

بهر جا عین حرف حلق باشد این بکن باور

متن

مثل معز و نهر و شحم هم فتح سکون آمد

چه تا در بعض و ن محتار شد دشمن ز نون آمد

برو یکتل یا میخوان که فرصت باشدت فای

نشاء چونکه دا ارد نون بیا از دیگران داری

خلافی نیست از بعد نصیبا من نشا مبدان

چه خیر حافظا خوانی شود هر عالمی شادان

جز آن سه فتیه خوانند اینک هست چون اخبار

بیک همزه د را ممکن اکتفا ای زبدهٔ احبار

بخوان در پنج جا استیاسوا استیاسن با س

دگر هم تایسوا الا تایسوا قاری ان یک کس

بقلب یا و همزه از موضعش همزش الف میخوان

بواقی مثل باقون پنج مذکوره بخلف ای جان بخلف

بنون کسر خا نوحی الیهم ده هم قرآن

بود عالی گر نوحی الیه شد علاوه آن

الیهم بالایه بعد او شد قید از ان معنی

کد اندرا اول شوری ندارد خلف بی طعنی

فتحی حذف نون ثانی و تشدید فتح یا

نکو باشد دکر در لکن بو اتخفیف دان از تا

اضافه بیست یا با دو ز قنبل او و فتح آمد

بد و انی ارانی فتح یا اری بنا شد به

دکر انی اری انی انا پس انی اعلم را

دا انا

بفتح از بهر حرمیان و بصری خوان نوای

چه دبی قبل احسن بعد علمو شود ظاهر

دکرهم مثل انی ربی ان نشنوای ظاهر

پس از وی انه فتح این جمله زنافع دان

دو انی اعصر و احمل بفتح یا ز حرمیان

به نفسی ان و انذر لی ابی بو عمرو فتح آرد

بیحزنی دکر آن فتح یا از حرمیان دارد

دکر

دکرهم اخوتی آن زورش آن فتح دان تنها

دکر بیتی و حزنی فتح نافع کفت سبحانا

سبیلی ادعو آمد فتحش از نافع دکر احسن

دکر بی بی ابی با فتح از نافع تو بردی ظن

لعلی ارجع از بو عمرو حرمیان و بن عامر

دکر آبائی ابراهیم بنی او فتح او ظاهر بو عمرو روایت نعی فیل

تحالین است با اثبات و این با خلف ویت کل

دکر تو تونی مکی تحالین است با اثبات

ز بصری حال وصل اثبات ای یا رکو بم الذات

دکر من یتقی اثبات قنبل آمده حالین

تامل کن در این قاری که باشد مرتز این

سورة الرعد

بد ز رع هم نخیل صنوان غیر از و دارد

دکر صنوان اول با دو ضم دان حو علو دارد

بر ادبع از با فوقانی ثث آمده پسقی

زعز عاصم شامی بفضل الکم خوانده سنن با یا

ءانا او ئذا هر جا مکرر گشته استفهام

زبهر کل باستفهام اول عز نافع شام

که در نمل است عز لیک شامی مخبر اندر کل

بلفظ او لئن انا تو ای قاری نیابی دل

سوی اول ز نمل و نازعات واقعه ای یار

اخبار

که در این هر سه موضع هست مستفهم بدنا

دعا گو هم باخبارند اندر عنکبوت اول

بهر ثانی کسایی مخبر و نافع بدان مجمل

مکرر در عنکبوت موضع ثانی باستفهام

که از کل است نافع ثانی اندر نمل ای خوشنام

ز لفظ کن رضی اخبار می فهمی تو در ثانی

برای ابن عامر یا کسایی کن سخندانی

زیاده

زیاده کرد نون در ثانی نمل انتنا ای یار

دوم در نازعات از نافع و شامی است با اخبار

طریق همزتین اندر اصول ای دوست مذکور است

محقق یا مسهل نقل و حذف ادخال مسطور است

هشام اینجا بخوانند که اندر هفت موضع او

بمد آرند کان یار است و رفت از چنین گفت گو

ازان وا مد ذلوی حافظ بلا یکبار دیگر گوت

که از تکرار در الفاظ گوهرهای معنی سفت

به یا کن وقف ها وقف دو وال و باق ای دانا

شر صحبت اگر داری به یا خوان بسوی جانا

چو در ظلمات یا نبنی محقق نیست اما آن

که باشد فاعلش اعمی خلاف فی بنت انجا هان

ز بعد آن بیا خوان بو عمرو ون کا صحبت این گفتند

وصل و اندر سوره یطول این در بفتم سفتند

که کو فیتون همیکو بند ایشانرا و یثبت را
بدا حق با مشدد میکنی از بهر دیکو ها
سیعلم بعد شی الکافر کرا الکفار میخواند
عزیز علم را ذلت نباشد هر که میداند
به یا در الکبیر المتعالی میکند اثبات
بحال وقف و حال وصل مکی کریم الذات

سورة ابراهیم علیه السلام

تر ام داد تعلیمی که الله برفع هاست
بنا بر ابتداد در وقف و وصلش جر ز دیکو هاست
خلق هم خوانده شد خالق برفع قاف و مبدائی
چنین در نور ایضا حفض کل با ارض میرانی
ز بهر حمزه میخوان مصرخی با کسر یا در وصل
بطرز ها که از بهر مد کرده ضمیر و وصل
که مکسور است مانند به اشباع آن باشد

جنان

چنان هم یا و نسبت را که یا از اشباع پیدا شد
مکر قطرب ز بصری یا نقل آمد اینچنین یارا
که مکسور است یا مفتوحه جایز کفته هر یارا
اکر محکم بود حصن تو میخوانی نصل مضموم
یضلون را چنان در حج و لقمان و زمر معلوم
در اینجا هم دکر هر جا که عن از بعد او باشد
بلفظ افئده افئدة مبدان کفتکو باشد
که وزنش هست افعله دکر ها افعاله خوانند
تزول رفع لام آخر ادری حسن دانند
اضافه سه یکی بی فتح آن از بهر حفص آورد
ز حرمیان و بصری فتحه در آنی بکن یاور
عبادی فتحه یا از هر سه شان عاصم بکن یارب
زواید هم سه بهر ورش اثبات و عبدی آر
بوصل اشرکتمونی فتح بصری پس دعائی را

بوصل اثبات ورش و حمزه و بصری و بزی را
بهر دو حالت اثباتست ای ثابت قدم دریاب
در ابیات قایل هست مرد جوهری را باب

سورة الحجر

چو خوانی ربما از غیر نافع دان و از عاصم
بلفظ سکرت تخفیف دارد کاف ای رافع
ننزل ضم تا با فتح زا رفع ملائکه هم
ز بهر شعبه دیگر جای تا نون کسر زا محکم
بنصب تا ملائک خوان که رفع سبا انت شد
بواقی را ملائک رفع و فتح تا در اولا بد
بتشرون تشدید و کسر نون ز مکی دان
ولی نافع بکسر نون موافق گشته با او هان
ز باقی فتح تخفیف است و یقنط کسر نون دارد
دو حرف یقنطون لا تقنطوا و من ز مر دارد

لمنجوهم در انجا لمنجینه عنکبوت شین را
د کوا انا لمنجوك را آن تخفیف فرصت را
قدرنا با قدرناها بنمل از صدوق با تخفیف
اضافت جاز نافع دان بنا بی فتح در تعریف
عبادی انی انی انا من هر سه را گفتم
چه درها که در این نظم بهر جوهری سفتم
که فتح هر سه از بو عمرو حرمیانست ای قاری
دهد توفیق طالبان با نصرت حضرت باری

سورة النحل

برای بکر ننبت نون بیاید عون عاصم را
که جز عاصم بتا خواند و غیر شعبه ان یا با
خلاف آورده بر یشرکای ولی این نقل
بصحت نیست پیوسته که نپسندد و را ذی عقل
جرا دی را که قصر لفظ ممدوده ضعیف آمد

اگر شعرت ضرورت شد بنحوی لطیف آمد

تشاقون مشدد نون او مکسوره می باید

نوفیهم دو جا دارد دو تا هر دو بیا شاید

که در او واو داری هر دو را حمزه چنین فرمود

خدا از کثرتین شرکای خود بود خوشنود

تو لا یهدی بضم مجهول خوان کاین از سما گفتند

ترو ابعد ش الی تا در دیگر چنین سفتند

براد رمفرطون کسره اگر آری روا باشد

تعیتو یا دو تا میخوان که بصری را ادا باشد

زیاقون یا در او اهست و نسقیکم بضم نون

بخوان چون حق اصحاب است ای قاری باین قانون

چنین در مومنین کبن بحجد نون با تا صفا دارد

ز کوفیتون بعین ظعنکم اسکان روا دارد

براقی فتح عین و بجزین الذین بعدش

بنون

بنون دا داده خبر ما را و نورانی بود سعدش

ازان گفت آن یا یجزینهم رود بیرون

که در آن صیغه بعد از لام آمد بی خلاف فی نون

صحیح از ابن ذکوان یاست اخفش اینچنین گوید

که نقاش ازچه تا گوید رهی از وهم می پوید

فتح یا و او جمع آورده شامی فتح قا با تا

بضم فا و کسر تا بدانش بهر دیگرها

بکسر ضاد در این سوره و در نمل میخوان ضیق

بفتح ضاد بهر دیگران ای مرد با توفیق

سورة الاسری

حلاوت دارد اندر یتخذ یا و او جمعش یا

نسوء بعد لامش نون ر وا باشد بر دانا

ولیکن بهر نافع مکی بو عمرو و حفص ای جان

لیسوء وا را بضم همزه و واو مد بر و برخوان

ثنا و ثمر نیاید در کتابت واو ثانی برسم کوتاه هست

بلغتاه بضم و فتح او تشدید همزه است

کره تا دانی و زاد در سلطان مد بنون تشدید

مع الکسر شدت معلوم ای دانای صاحب دید

بفتح فا الحف بهر مکی و ابن عامر هم

فا بکسر افهم

دد اینجا و انبیا و احقاف و باقون

ز باقون حفص و نافع هر دو با تنوین همی خوانند

بفا دو کسره در هر جا که می آید یقین دانند

خطاء آمد بفتح خا و طا و زنش مثل آمد

بوزن مثل خطاء دیگران را در عمل آمد

خطاء چون تاک از بهر مکی چون تو فهمیدی

تبا اشتر و نخوان صد شکر کو چون یار را دیدی

بکسر قاف قسطاس است در این سوره با شعرا

ز باقون ضم بسیند ز کو فیتون بهمزها

زهمزه

بفتح همزها تا و سنون دیگران ارند

بخوان لیذکروا فرصت غنیمت دان یمکین دارند

بد فرقان هست ان یذکر بود یذکر از یاران

دکر یذکر و الانسان بمریم حق شماری آن

کما بعدش یقولون تاء عنبت دا ارد ای عاقل

شده عما یقولون از سما کو تا بیا نازل

تسبح تا در و عرفست ای حامی حمایت کن

برجلك کسر جیم آورد مشتاقان عنایت کن

نعید و انخسف نغرق دو نرسل هم بنون حق دان

خلافك خلفك صدق از سما ای قاری قرآن

تای تاء در بن با فضلت همزش مو خوش

به حتی تفجر برخوان تفجره حالا دیگر شد

خلا فی نیست در ثانی به کسفا عم ندا کرده

کسین رافتحه ده حفص ابن الشعرا باسبا کرده

سکون سین خلافی شد بروم وان ذکر بی خلف

مباد ادا فقیری را اگر فنا دسر آن زلف

خلافی نیست داسکان سین انکه در طواست

که قل سبحان ربی تی الف ذانی تو مشهور است

علمت ضم تا رخصت اضافه دان یکی ربی است

بفتح از نافع بو عمرو علم بو علی طنی است

دو زاید اولین آخر تنی اثبات حال وصل

بهر دو حال اثبات آخر المهتد بن زبر فصل

بحال وصل اثبات است بهر نافع بصری

بدین محتاج ای دانا اگر علامه عصری

سورة الکهف

عوج با الف چی قطع میخوان سکته باشد

بنون از لفظ من راق بمر قدنا همین باشد

دکر در لام بل ران نیز وحفص انده اسناد

بداد

بدال لدنه اسکان صلواب و کسر نانش داد

بکو اشمام بهر ضمه دالست ازو منقول

لدنه دیگران خوانند و مکی را اصلت معقول

اگر تو مرفقا خوانی و کسر میم و فتح فا

بود تر و را زشامی تزاور کو فیانش را

ولیکن غیر کوفی خوانده تزاور که اصل آن

دو تا دارد کنند ادغام ثانی را بزا از آن

اگر ملیت با تشدید دانسی تر اگویم

که اندر هر دو قدم اسکان را از صفح میجویم

مائه کان با نکت آمد بیک کسره ثنا فرض است

بتا دشترک بکاف اسکان کن اندر ذمت فرضت

ثمر در هر دو جا با فتحتین و ضمتان باقی

دو اربد و ساکن میم مملوح آفاقی

زمنها کو میت ثابت قدم حال تو شد معلوم

زبانی منهما تنشبه دان بادا این مفهوم

زشامی با الف در حالت وصلست لکنا

ز هر دو یکوان در وقف ثابت وصل ساقط ها

بکن چون شد منکر تاء تنا بنیسش ز نافع

ولایت کسر واو شد می توان این شعر موزون

به لله الحق اندر قاف رفع آور که حمزه خوانند

بجز زین هر سه بخوان ما بقی قاری حالت داند

ز عقبا قاف ساکن دان که فتح استادان

بضم از دیگران تا در نشستن فتح تا از انست

برفع الحیات این قول مکی بصری شامی است

سیون کسر تا و نصب لام از دیگران شامی است

سیون خواند بقول حمزه تا و بعد از آن

بضم میم و فتح لام مهلک شش نفر شاید

که خواندش سوی عاصم ولیکن شعبه فتح لام

همچو اندر

همچو اند بکسر لام حفص مید هد پیغام

چنین در رمل و انسانیه ضم دیگر علیه الله

بفتح از ضمه عالی دیگران با کسره ای آگاه

لیغرق را بفتح یا و را خوان فرصت ار داری

تو رفع لام اندر اهلها زان هر دو بشماری

بخوان از بعد نفسا زاکیه کین از سما آمد

دگر من ارنی اسکانش محقق با صفا آمد

چو ساکن کرده باشی دال و اشمام صد و آمد

قراءت جا اندر لتخذت بنا شدید

بتا تخفیف و کسر خا بذال اظهار از مکی

ز بصری کسر خا تخفیف و ادغام ار چه در شکی

بتشدید و بفتح از حفص است ای دانا

بجا فتح و بتا تشدید و ادغام است با قوم را

بتبدل را تو بیدل خوان اگر داری وقوف ای یار

که کوفیان مخفف گفته اند شین را دو کس هشدار

بحرف یم و سون هم اینچنین پس فاتبع گویم
سه جا از افتعال افعال و زنگ از دل او شو بیم

به صحبت گر سری داری تو عین جا سنید برخان
جزاء قبل الحسنی ز اصحاب است در قرآن

برفع همزه بی تنوین ز باقون گویم از ستین
بفتح سین علی بر حق بضم از باقیان هم زین

بخوان سدّا بفتح سین که این اصحاب حق گفتند
به یس در دو جا با فتحه شد عالی و در سفتند

به یاجوج و به ماجوج اوری همزه تر از صرت
ز بهر دیگران خوان با الف ای صاحب قدرت

بود در انبیا هم اینچنین از حفص کل بشنو
که ضم یا و کسر قاف شمعش صد هد بر تو

خراجا با الف شد اندرین در مؤمنون این نوع

ولی

ولی در خرج ربك بی الف شامی بدان یا طوع
بادغام است مکنی و مکی خواند باظهار

بفتح نون اول هر دو نون را میکند تکرار
ز بهر صد ضم صاد صدفین و سکون دال

بضم صاد و دال آنکار حق میدان مکن اهمال
چو خوانی ردما ایتونی بحال وصل ای دانا

بهر دو لفظ همزه وصل باشد اندر آن جا تا
بثانی خلف وصل و قطعش هر دو سطلو نیست

برای حمزه حال وصل همزه وصل من غو بست
بهر دو لفظ و حال ابتدا با همزه مکسور

دوم کو دی بدل با یای ساکن ای دل پر نور
عجالا تا دیگر آن خوانند تو نی بقطع مد آرد

فما اسطاعوا با تشدید میخوان حمزه حی
چو ینفد شد بیا آمد اضافه اندرین سوره

معی سه حفص با فتحه ذنوب شیعه مغفوره

بفتح از نافع و بوعمرو من دونی تجد نی را نیرا

کسی بین دارد ز نافع فتح یا دانی از و نیهما

بود در تی چهار و از سما فتح است در انها

بواقی با سکون خوانند در هر جا رای مولی

زواید هفت دان المهتدی اول که هست اثبات

بحال وصل بهر نافع بصری آنا خوش ذات

تعلمنی و یهدینی و یؤتینی بحال وصل

از ان هر دو که شد مذکور اثبات ای کریم الاصل

بحالیتش ز مکی یبتغی از وی هم بهر دو حال

بوصل از راح ثابت کن و رای مایه اقبال

فلا تسئلنی اثباتش بکل دان عبر آن یک مرد

که در اثبات و در حذفش همان راوی خلاف آورد

سورة مریم

برنی

بکسر شنی یا بیرث مجزوم می دانش که حر خواند

خلقناك بدان شایع که اهل فضل می دانند

بکیا کسر یا از هر دو شان دیگری عتیا را

صلیا با جثیا کسر در هر اول شده اعلا

یهب دارد حلاوت چون بخوانی خلف از قالون

برای عین حفص حمزه نسیا کسر دار از نون

سوی اهل عشا من تحتها با فتح و نصب آرند

تساقط فتح تا با قاف تخفیفش روا دارند

بضم تا و کسر قاف با تخفیف حفص آرد

ز با قون هست تساقط مشدد فتحها بین داود

تو نصب لام قول الحق کن ورد زبان خویش

وان الله کسر همزه اش را ذکر کن درویش

اذا ما مت با خبار و با ستفهام منقول است

بدان ننجی روا باشد مخفف زانکه معقول است

منها مما ضم دارد بفتح از باقیان شاید
بغیر همزه خوان رءیا ببیا نشد می باید

درین سوره بدان ولدا چهار آمد شنو از من
برای دیگران با فتح واو و لام ای پر فن

بزخرف هست و لدا و نوح هم دارد ولی در آن
شده بصری بضم ره با ای خواننده قرآن

یکاد آمد بیا انجا و در شوری الا قاری
حمایت کن تو لفظ ینفطرن کز صع داری

بشوری ینفطرن بنون صحت دارد ار خوانی
مضافاتش بود شش من ورائی وان تو میدانی

که دا در فتح واجعل لی ز بصری و ز نافع فتح
ذکر از حرمیان فتح دو ائی مستحق مدح

ز نافع فتح ربی با ابو عمرو است آتانی
ز بهر حمزه ساکن خوان بنی یا بی پشیمانی

سوره

١٣٩

سورة طه

ز اهل حمزه ها را در لاهله ضمه ده در وصل
که در ها ضمیر این ضمه نزد قاریان شد اصل

درین سوره دو موضع در قصص نیز این همی آید
که کسر هاز بهر نسبت ماقبل می شاید

بروانی انا با فتح همزه خوان چو دانستی نسیمی
طوی بی خوان منون نازعات این هم تو

ز بهر کوفیون بصری ائمه وصل این باشد
ز یا قون هر دو موضع خفف تنوین دلنشین باشد

انا اخترتك برای حمزه خوان انا بسی اخترناک
اخی اشدد بقطع همزه در حالتین ای چالاک

واشرکه بضم همزه شامی خوانده ای همدم
مهادا غیر کوفیان درین سوره بزخرف هم

فکن ضم در سوی با کسر سین از باقیان باشد

فبون

اماله در سوی واندر بشری کفتیم همان باشد

فیسحتکم بضم کسر از اصحاب منقولست معقولست

توان هذان مخفف خوان یقین دان که

بخوان هذین بصری کوفی وهذانّ مشدد نون

بوصل همزه آمد فاجمعوا با فتح میم افزون

چو خوانی کید سحر شرط اتباع نقل عقل

تلقف جای جزمش رفع او چونکه داری

برای حفص با تخفیف وبهر غیر او تشدید

نشان دادم تراس قبل ازین این مرد صاحب دید

تخیل را بتا بخوان سه صیغه بعد ازین کویم

یکی انجیتکم واعدتکم ثانی ببا سوم

سیم آمد رزقتکم میم جمعش متصل باشد

مترس لا تخف برخوان فدایت جان دل باشد

ز بعد فاجعل اضحا بجل بضم رخصت

ولی در کسر جمله متفق در آن بحل فرصت

بضم میم خواند ملکنا حمزه کسائی هم

بفتح از نافع و عاصم بکسر از باقی همدم

ز حملنا شنو عالم که حرمی ضمه با تشدید

بحا و میم ار دو فتح و تخفیف از باقی دید

شده تبصروا با تا و بصری تخلفه دیده

بکسر لام و باقی نون فتح را با وی پسندیده

حلا یا دا اکر بفتح بنون برخوانی مفتوحه

بفایش فتحه باقی راست بفتح کو سخن دانی

د بعد از فلا آمد بحذف یا فقرهم حرم است

وانک بکسر همزه نافع صاحب عزمت

بضم تاء تری اصاد فان ما رضا دادند

بتا در تا بهم بو عمرو و نافع هر دو استادند

اضافه سیزده فتح لعلی کز سما آمد

انی بافتح دار دپس لذکری از وقفا آمد
زبعدش فتح بسر ای زبو عمر وابست وازنافع
دگر ذکر اذهبا انی دگر آنست درواقع
پس از انی انا آید لنفسی اذهب اینها
بیا یدلتنی بعدش انا الله فتح از اسما
ولی فیها عجب بنود اگر با فتح یا خوانی
حشرتنی بفتح از حرمیان ای آنکه میدانی
دگر عیف قبل اذبراسی قبل انی هم
بفتح از نافع و بصری یکی هم زایده دارم
پس آنه لا گراید تتبعنی ثابت اندر وصل
زصاحب حا و دال این ثابت ای کریم الاصل

سورة الانبياء

در اول قال خوان قل را بطاق ابرو عمی شست
با خر همچنین عالی بود خط خوش از مشق آسهست

الحمد لله نعمت

الم خوانده است یی او آنکه از بعدش ترک باشد
پس لو الذین وا و ازبواقی در عمل باشد
ولا تسمع بضم تا و کسر میم از شامی
بنیل ورو وم دارد فتحه یا با میم علامی
زیا قون هر دو جا تسمع بفتح تا و کسر میم
در اینجا و بلقمان رفع مثقال بکن تفهیم
جذاذاً کسره دار وجیم وبهر بکر مسکوم
لنحصنکم بخوان با نون اگر زخ مسلمی سوم
زحفص و ابن عامر تا بجای نون همی آری
بیا یرخوان مذکر بهر باقون کر تو هشیاری
وحرم خوان که صحبت کرم ش صد قست نجم
بیک نون و مشدد جیم او از بیک غالم
تو دانی لکتب عرقست و باقون للکتاب ۲ اند
بود انی آله فتح یا از نافع و بصری

اضافه حا در فتح میم معنی از حفص اکثار اند

عبادی مشتی از حمزه ساکن در آن شد عصری

سورة الحج

سکاری در دو موضع بی الف شد فتح سین از وی

اماله نیز و بیرد م در لیقطع کسر لام شد بی

برای خا جیان و لیوفوا شعبه میخواند

دگر و لیوفوا ان قاری بلا مش کسره بر اند

به و لیطّفوا هم کسره دارد لام ای دانا

لیقضوا از آنکه کسر لام مدلول نفر جانا

همیخوانند جز بزّی دگر د دان لولؤا منصوب

در اینجا و بفاطر جز برای دیگران مطلوب

سواءٌ سوای حفص اینجا ضمنان دادند

بجز مدلول عرف اندر شریعت رفع بنهادند

فتخطفه بفتح خا و طا در وی مشدد دان آسان

دو موضع منسکا با کسر سین ای یار شد

رحم حق

چو خواهی خواند بی رفع حق بود دیگران گویم

بفتح همزه غیر از عاصم و بصری سیا سویم

یقاتل واو و نون با وی بفتح تا ز عم عالی

مخفف هدّمت از لام بنو دا و لیش خالی

اگر اهلکتها خوانی بضم تا ز بو عمرو است

یعیدون یا ردف دارد رطب شیرین تر از عمر است

معجزین با و نون دارد دو لفظ اندر سبا باشد

یکی اینجا تو هر سه حق اگر دانی روا باشد

چو کوفیون و بصری اتما یدعون یا گفتند

سوی شعبه بلقمان همچنین لعل گهر سفتند

اضافه دان یکی بیتی بفتح از نافع حفص هشام

دان یکی بیتی بفتح از نافع حفص هشام بدلشان یار و زاید را دو جا میخوان

یکی بادی و ثابت هست در حالین و نهر و رش

حمایت کرده اند اثبات و وصل ای قدر تو بر عرش

نکیری آن دکو ددو وصل از ورش است با اثبات
چو فهمیدی بیرو برخوان تو ای یار کریم الذات

سورة المؤمنین

امانتهم بتوحید است و اندر سال سائلین
بهر دو جمع بهر باقیان ای یار با تمییز
اگر صلواتهم خوانی بغیر فر همیدانش
که هر دو فرد میخوانند و فرد اندر سال خوانش
برای کل درا اول هم درین سوره خلافی نیست
در افرادش بدان ز داننده علم قراءت کیست
بود اندر دو موضع لفظ عظاما صدق او کامل
بتا با کسر با تنبت بود خودان تو ای عاقل
بغیر کوفیان سینا بکسر سین همیخوانند
ز شعبه منزلا با فتح میم و کسر زا دانند
بجا او صل تترا کو بود چون باشد ش تنوین

وان هذه

وان هذه باکسر همزه بهر کوفیین
ز باقون فتحه لیکن ان مخفف آورد شامی
بتا در تهجرون ضم کسر ا ز جیمش مکن خامی
دو لله اخیرین است الله برفع ها
برسم مصحف بصری و میخوانند چنین تنها
خلافی نیست در اول که آن با لام جر آمد
چه حفص از عالم الغیب است ملحوظ نفر آمد
بدبستان حفص آمد با روشقوتنا شقاوتنا
بفتح شین و سخریا بضم ای شاه رعنا
چنین در صاد اما متفق جمله بر خرو دد
بضم سین بسخریا تو ای بنده کن یاور
بکسر همزه آمد انهم لا یرجعون مفتوح
شده تا یش در اول کسر جیمش هست تا مفتوح
بخوان قل کم لبثتم نزد دانا شاه دحالست

یعنی سیقولون لله قل افلا تتقون
وسیقولون لله ... سیقولون الله ...
و در اینجا خلافی نیست

دکر قالان لبثتم شا یدار خوانده خوش ها
لبثت

اضافه یک در این سوره لعلی فتحش از کادح

تو قاری کر بسخرج انی منت از مخلصان مادح

سورة النور

فرضناها بر التشدید او حق باشد ای دانا

بهمز رافه فتح آورده مکی ای عزیز ما

حدیدش را خلافی نیست ساکن خوان ز بهر کل

برفع عین اربع انه را اول شد نیابی نقل
خلافی نیست انه بنصب ثانی خامسه لفظان

ز غیر حفص لفظ آخرین با رفع تا میدان

برفع اولین از بهر کل آن را مخفف کن

غضب با کسر ضاد الله با رفعش مرتب کن

به یشهد یا بود شا هد یغیر از فتح دم زن

تو ای صاحب کمال و مجمع جمال بر هم زن

بکسر دال دری بهمز از حرز بدان قاری

برای بکر و حمزه ضم دال و همزه می آرب

بدال الشر ضم یا تشدید بهر باقیان باشد
بسبح فتح با در کار صدق قول از آن با شد

بتا توقد شده صافی توقد حق بدان ای یار

تو کو توقد بیا خوانی شوی عالی و با مقدار

سحاب را بیک ضم خوانده بزی پس دکر ظلمات

بجر تنوین هد مکی ز با قون ضم بهر دوات

کما استخلف بضم تا و کسر لام ای صدیق

تو لفظ یبدلنهم خفیف از یکو دان بتحقیق

سوی صحبة ثلثه و بین را رفع تا دادند

بوقف قبل مرفوع و بنصبش آن اسا تید
بر زید اول صحه

سورة الفرقان

بود تا کل بنون شافی و یجعل لک بلا مشو رفع

که ذانی صدق قول من ز البسیار بخشند نفع

زبعد یوم یحشرهم بیا دعوت کنند قاری

نقول فادر اقل اکر تو میخوانی بنون آری

برای حفص تا در تستطیعون دیکر آن تا را انابست

بنون ساکنه زنبعد از بعد نون لامش برفع او کلمت

نبا الله ملائک نصب می آور تشقق را

بشین بخفیفه ده غافل مشو در قاف وی حق را

زباقون هست تشقق تو با مرتا بیا میخوان

شرافت داری هر سر اجار اسرج میخوان

بود ضم دکر از عم منم لم یقتروا تا قل

بضم تا و کسر تا و لیکی کوفیان ای دل

بفتح ضم همچو اند و باقون فتح کسر آرند

یضاعف را و یخلد رصفا با رفع انکار ند

تو ذریاتنا مفرد حمایت کن که صحبه شد

سوی

سوی صحبته یلقون همی خوانند و عادت شد

ازیشان فتح یا با قاف و جزم لام منقولست

اضافه قومی و یا الینی فتح دو معقولست

در اول نافع بو عمرو بزی در دوم بصری

تو قرآن خوان یقین میدان یجنت ساکن قهر

سورة الشعرا

الف با حاذرون بر خوان که کوفیون همی کویند

دکر هم فارهین را با الف هر جا میخوانند

بخوان الا خلق ای کر نوافل فرض دانستی

زباقون خلق با فتح و سکون وی نوانستی

پس اصحاب الایکه ز کوفیون و بصری دان

زباقون لیکه منصوب با خاص هم میخوان

خلاف بزی در انها که در بحر است ورنافست

مخفف نزل روح الامین مرفوع انصافست

تو بینی آسمان عالی برای باقیان منصوب
همیخوان هر دو را ای آنکه هستی طالب مطلوب
تکن با نا و تا نیست آیه مرفوع شامی خواند
بنذکیر بکو آیه بنصب از بهر باقی ماند
بر قبل از توکل واو ظاهر کن بدان احوال
زباقون فا بود یاء اضافه کو بمیت فی الحال
بود آن اجری الا پنج و نافع فتح کردانرا
عبادی انکم فتحش ز نافع باقی بر جانرا
عدوّ لی و واغفر لابی نافع درو با فتح
معی دبی ز حفص آمد بفتح ای مستحق مدح
معی بعدش من آید مؤمنین فتحش ز حفص و ورش
دو جا انی اخاف و دبی اعلم بلی بحق عرش
که فتحش جملگان بابهره آورد ندای قاری
بدان ز من کفتن کوید بعون ایزد باری

جما

سورة

سورة النمل

شهاب را منوّن خوان ثو و ابی کر طمع داری
برای باقیان بی کسره اندر ها همی آری
لیاتینّنی دارد دو نون کاف از مکث مرفوع
برای غیر عاصم در سبا دو لفظ ای مطبوع
بهمزه فتح ده آن دیگری اندر سبا باشد
منون دیگران قبل سکون از همزه نیز باشد
الا تخفیف دارد یا اسجدوا بعد از ندا امر است
تنفس هر سه موضع می توان کر زید اکر عمر او ست
بضم همزه وصل است اسجدوا در ابتدا میخوان
توقف کن تو در لا یهتدون ابهر کسائی هان
برای دیگران ادراج کان مفعول میکیرند
ز بهر یهتدون و ز ایها الا را همیکیرند
بود ادغام آن در لا ولیکن رسم مقطوع است

شده عن کسائی با توقف وصل ممنوع است

بلاهم وقف کردن می توان لیکن بیا بشنوان

یرتع یرتعی خوان تو نظم من که مشکل کرده ام آسان

بیاء یخفون بعدش یعلنون حفص کسائی راست

آتمدّونی خوانده یادغام ابن فن دانا است

در اینجا لفظ ساقیها بهمزه ص هم این نوع

که بالسوق است و سوقه فتح را ای زاهدی ورع

یکی وجه دگر هم کان سوقست و سوقه نیز

که وزان فعول آمد ز و هم بار با تمییز

تبیّننّه بعدش تقولنّ بتا میدان

بضم حرف رابع هر دو جا ای حافظ خوش خوان

تکلّمهم چو بر خوانی بخوان با فتح انّ الناس

ز بعد مکرهم انّا بفتحش کوفیان آساس

چو امّا نشر کون با تا بخوانی از غلط دوری

بنا از

بنا از عاصم و بصری بود بهر چه دنجوری

سوی مدلول ذا ال ادراک ادرک همی خواند

ز فضلش حا ملال بذکرون با یا همی خوانند

برای حمزه تهدی العمی منصوب بر وم این هم

بیا وقفا آر بر تهدی و هادی بهر کل افهم

در این سوره ولی در روم شا ید از دو کس آن بار

برای دیگران در وقف حذف یاست در اینجا

علیمان فقیه آتوه را خوانده آتوا ای یار

بلفظ یعقلون یا حق بدان ای عاقل هشیار

اضافه بیخ سالی الا ز فتحش دان ز نحانی

ذکرا و ز عنی ان اسکن بفتح از ورش هم وانی

ز مدلول سما در انّی انست فتح آور

لیبلونی و انّی انّی نافع بفتح آندرا

دو زاید آتمدّونِ بوقف از نافعت اثبات

چنین بو عمرو در خالین ثابت دارش از افات

فما اتانی الله بهر رفع الفا مفتوح

بوصل و حال وقف اثبات ای عاقل توبی عمرو

زیا قون حذف در خالین اگر خوانی روا باشد

الهی مرد دانشمند را حافظ خدا باشد

سورة القصص

نری بر خوان یری فرعون هامان با جنود لیار

بهر سه رفع آور تا شفا یابد ترا بسلما

به حزنا ضمه حی و شا یدگر یصدر بفتح و ضم

دلالت یاد از نزوزی که کادرین کنی محکم

بجذوه ضم ذان فا سد که فتح جیم عاصم راست

بواقی کسر جیم آرند و رهب از صحبه داناست

که خوانند بفتح را ز حفص آمد سکون باقیست

بهاء از وی سما با فتحتین آثار مشتاقیست

یصدقنی

یصدقنی برفع قاف میخوان گر نوادار ی

بواقی جزم قاف از قال موسی واو برداری

نفر لا یرجعون با ضم یا و فتح جیم آرند

بواقی فتح و کسر و ساحران جز کوفیان دارند

کوفیون

کز ایشان نقل سحران شد به یحیی تا بود نافع

بیاء در یعقلون بصری خسفنا فتحتان رافع

بضم حا و کسر سین برای باقیان میخوان

اضافه اند بهر سوره یس اشتغل عشر مد آن

زبعد علم عندی فتح آن از نافع و بصری

یکی خلف آورد فتح بجلی نی نهی کل داری

سه انی از بعض آن نیست انا الله و اخاف آمد

بفتحه از سما تا از که هر سه فتحه صاف آمد

دگر انی ارید از نافع آید فتحه اش تنها

لعلی هر دو یا با فتحه آمد از سما گویا

عسی ربّی و موسی ربّی قل ربّی هم
زمد لولا سمّا یاء معی با فتحه ای علم
در دو یک آیه بکن یونی تا بیاید به وصل
اگر خواهی شوی دانا بر و جهدی بکن بکن فصل

سورة العنكبوت

ترون با تاست از صحبه نشاءه هر کجا آمد
در ین سوره بنجم و واقعه این هر سه در آمد
تو حق میدان موده رفع تا کر حق و واداری
بینونین عم صلا رزد نصب نون در بینکم جاری
بنصب تا و جر بینکم هم علم او فرض است
بغیبت خوانده یدعون حافظان بر زدقه ان فرض است
بتوحید است آیة صحبته دیکر تماشا کن
اگر دانائی ای حافظ بیا بر چشم ما جا کن
بنون لفظ نقول از عز حصن ابن آمده محکم

بلفظ

بلفظ یرجعون با هم صفا دارد مشو در هم
ولی آن یرجعون در دوم صاف و یا حلاوت شد
لنبوئنهم با تا و هم زشن با ارادت شد
ولیتمتعوا با کسر لام از جند آمد
بلام ساکنه از بهر با قون باد آمد
اضافه سد الی ربی بفتح از نافع و بصری
عبادی الذی ساکن فرح آرد دو مصری
بفتح ارضی شامیست تنها ای برادر جان
برو میخوان که میسازم نثارت لؤلؤ مرجان

سورة الروم

که آمد از سما در لیذیقهم با بکن باور
بنا در عاقبه در موضع ثانی تو رد آور
که قنبل خوانده و للعالمین با کسر از لام
لتربوا با خطاب و واو ساکن نافع اینجا بیعلم

بلفظ جمع آثار را بخوانی عاقلی شد نیست
به ینفع یار کفیون بتا خوانان هم اندک بنیست
به لا ینفع که در طول است از حصن یا دو وی است
برای باقیان تا آمد ای مرد مبارک پی

سورة لقمان الی سورة سبأ

هدی ورحمة در اول لقمان برفع آمد
دو فتح از بهر یاقوت وقت و تراجعی شمع آمد
بجز اصحاب خوانده یتخذها رفع ذال آنجا
حشا خوانده تصاعر حکایت ای قاری دانا
سوی و بصری و نافع نعمه خوانند والیشا نعمها
بعین و میم فتح آرند تا هم ضم انداز ها
بجز ابن علاء دراء بجز آرند رفع ای دوست
یعجبه
مراد زا بصری آن اخفی لهم یا با سکون او است
برای حمزه و تحریک لام خلقه با فتح

تر احصن حصین آمد چو دفتی بر فراد سطح
لما صبروا قرات شد دو حرف یعملون یا یا است
که الله را اول احزاب می آید خدا دانا است
بلفظ لا اللائی هر کجا آید ذکا باشد
بیا و ساکنه بی همزه خوان حاجب روا باشد
بحال وصل جا تا همزه مکسوره را کاللیا
که بین البین باشد آن ادا نام ای دانا
بنا بر مذهب تسهیل یاء ساکن اند وقف
بهمزه کان بود مکسوره بی یا محکم آمد سقف
برای هر دو در وقف است همزه ساکنه عاقل
مد قصر ش چنان کز بهر ورش آن ذکر شد حاصل
تظاهر ضم تا با کسر ها نقل و بفتح اثنین
کاهی زین شده مرضی و با این دو مشدد ظا است
بخوان تظهرون قاری کیا این هم از سما آمد

بقصر طا و ها هم و مشدد نون بجا آمد

قراءت چار اینجا دو موضع قد سمع دارد

همین لفظ و سه نوع اینجا قراءت وهمی آرد

که جز عاصم دران موضع بظا تخفیف کش تا و رد

کسائی شامی و حمزه بهم تا و تای همه بورد

ظنونا یا رسولا هم سبیلا وصل الف خوانی

بقصر اصحاب حق خوانند و فی الحالین دانی

بمد باقون برای رسم و دیگر لا مقام آمد

بفتح میم اول حفص باقون فتحه تا م آمد

دخان دارد دو لفظ و ثانیش با ضمه میمست

که آن ضم میم اول است قاری وقت تفهیم است

خلافی نیست راو اول چنین قبل از ابر ابهام

لا توها بمد حرکوفیون قصر از بواقی تام

سه موضع اسوه عاصم هر سه جا با همزه ضم آرد

بکلی

بکلی اینجا و انذر ممتحن عین ش بکسر آرد +

یضعف حق بود کاهی بخوان تخفیف و مد از غیر

هر انکه حق نمیداند بود مسجد مر او را دیر

بیا و فتح عین و رفع یا از حصن میدانی

که آن یاء عذابست ای برادر گر سخن دانی

بجز اینها بنون نصب یا کسر م د همچو انند ٢

ز قبل نؤتها یعمل بهر دو یا شده محتاد

برای دیگران نعمل بتا د د نؤتها نون آر

بفتح قاف میخوان و قرن یا قیان مکسور

همچنانست کوفیون یکون با یا بیمان کور

بود تی تا بجا یا سوی بصری که اورا است

بخوان خاتم بفتح تا که کسر آن ز دیگرهاست

اگر سادتنا خوانی بکسر تا که کسر همچنانش

که ساداتنا دگرها خوانده اند و نصب تا دانش

بخوان لعناً کبیراً از ابیات زان رو که عاصم خواند
برای دیگران با ثا کثیراً حضرت آخواند

سورة سبا و فاطر

بخوان علام قبل الغیب تا شرطش بجا آری
زبهر دیگران عالم بوزن فاعل ای قاری
برفع میم عم گفتا بحفص از دیگران باشد
حسابی عیز اینموضع خلافی آن نمی باشد
پس از رجز الیم دو با دو ضم از عالمان نقلست
در این با خاشیه از دیگران با حفص از عقل ابست
یشا یخسف دگر یسقط بیا در هر سه شد معمول
بنون هم هست بهر دیگران ای قاری معقول
صحیح آمد بجا در ریح رفع و نصب هم خوبست
بسهکام هم هست
برای دیگران منساته اسکانش مطلوبست
بدل کردند همزه با الف بی حالتی هم نیست

زهر

بفتح همزه میخوانند باقون مثل دانا کیست
مساکنهم برای حمزه و حفص و علی مسکن
ضمیرش متصل با وی کسائی کسر کاف فن
نجازی ضم یا با فتح زا انده رکفور رفع ند نفع
سما بر کاسیان از صالح والیشان مترسا
بنون کسر زا با نصب را ان باقیان میدان
با کل خمط بی کسره بلام از بهر بصری خوان
ولی از نافع مکی سکون از قاف می آری
بضم کاف و دو کسره بلام از دیگران داری
لوای حق برافراز و بخوان بعد تو باعد را
صدق تخفیف دال از غیر کوفی دان قواعد را
بفتح فا و زا خوان فزع شامی همی گوید
اذن یا ضم همزه کسر دال این شرح میگوید
وهم فی الغرفه با توحید فرصت باشدت میخوان

تناوش با ابرو همزه که صحبه حال شد ای جان

اضافه سه سبا را اجری الا بفتح از علی

ز عبر حمزه با یای عبادی فتحه دان بی شک

بیای ربی فتح ز بصری یا شد و نافع

زواید دو جوابی جح با اثباتست ای شافع

بوصل و هست با اثبات مکی حال وقف و وصل

نکیری ورش وصل اثبات دارد ای کریم الا

زبعد هم خالق خوانی تو غیر الله را با کسر

بود در آسمان شکلی که او را نام با نسر

بخوان یجزی بضم یا و فتح زا و رفع کل

که بصری این چنین خوانند تو ای قاری بیابی دل

برای حمزه سیئ با سکون همزه میخوانی

ولیکن اولین را از آنکه خلفی نیست در ثانی

بلفظ بینات قصر فعل حق بود خوش

سعادت

سعادتمندان طالب که همزا نوی مطلو بست

نکیری حال وصل اثبات دارد ورش ای دانا

در اینجا زاید جز آنکه گفتم نبود ای دانا

سوره یس

سوای کاملان نه اصحابا تنزیل برفع ارند

عززنا را بتخفیفش بحسن صوت میدادند ال

وما عملت بحذف هاست صحبه را تماشا کن

برفع را قمر هم از سما امد تو انشا کن

زحمزه یخصمون تشدید صاد و فتح خا آورد

کدا سماء لطیفه هست همچون مهر در خاور

ز حب اخفاء فتح خا و کسر او ست و با تشدید

ز با قون و شغل با ضمتین ای ذاکر توحید

بغیر ساکن از با قون ظلل را هم تماشا کن

جبلا خوان و جبلا حك مکن با ضم هم املا کن

تو بی تشدید و ننگسه زغیر فن قراءت کن
ننگسه زبا قونمت با تشدید اراءت کن

لیبنذر را بیاء غیبت ار خوانی روا باشد
چنین در سوره احقاف خلقش هم بجا باشد

دران سوره اضافه سر یکی حالی که بعدش لا ست
سکون از حمزه و انی اذا فتحش بیا اعلاست

بفتح انی آمنت مد کول سما خواندند
ولا یسمعون فی ثابت اند او وصل جانانند

سورة والصافات

بحرف صاد صفّا تا بزجرا ذکرا ادغامست
چنین والذاریات اما دربنها دوم بدرامست

بدان فالملقیات فالمغیرات ایچنین اما
زخلاد آمده این دو خلافی ای عزیز ما

بزینت کسر تا ان فن ددکواکب کسره با نفع است

اضافه

اضافه با قیان و نصب تا کو صاحب رفع است
ز صاحب شرع تشدیدین در لا یسمعون نقلست

عجبت خوش بضم او با سکون خواندن هم از عقلست
دوا او انا و انا بجایی که درین نون کسره فن استاد میدانی

کسائی کسر عین اذا انعم حمزه مسولون خوانده
بوقف مخلصین با کسر لامش حد دیگر مانده

چو بینی مثل این بر خوان چنین کین با صواب آمد
بر نون ضم یا میخوان که این فصل الخطاب آمد

ذکر ما ذا تری با ضم و با کسرا شباع است
وان الیاس حذف آمد خلافی خوش مصراع است

بیادر یا ابت در وصل فتحه هست اگر داری
وستجدنی فتحست نافع را ایا قاری

بوقت ابتدا الله با دو ربّ مرفوعست
طریق یحیا ضحا است اما شبهه مد فرعست

دوانا عوانا انحا بیکی در واقعه ثانی

ریکی در واقعه ثانی

مرفوعست

اگر نوال یاسین بر استفیع اری رهی ازغم
بوصل انی وانی به با فتح از سما محکم
لتردینی بود بیک ایده در وصل ثابت دان
برای ورش و بهر دیگران هلی الیهم ساقط خوان
بنی حفص میخواند بفتحه دیگران با کسره
بفرقت سایه گستر شد هما دیگر چه جویی تسر

سورة ص

فواق ضم فا شا یع بیاد رحال الصبر یا کسره
بدان لا یو دگود ر عبدنا از قبلش قصر آمد
بیا خوان بو عمرو نیا حالت بهتر شود از یه
کفتیم زه
دگر هم بو عمرو ن در غاف چون خوانی یک تو
غساق با غسا قا در نبا هر دو بجشدیدند
با صل و فرج قرار اشنا سم صاحب دیدند
بضم همزه و با قصر آخر چون اخر جوانی

حدیث

حدیث صدق و کسر اتخذ نا هم فرح دانی
اگر داری کمال خالد را فالحق خوان منصوب
لی نعجة لی من علم وصلا فتحه یا نامعیوب
در انی فتحه وصلا قبل احببت از سما آمد
بیاد ر بعدی یا وصل انک فتح ما آمد
دگر در مسنی الشیطان باسکان حمزه میخواند
ولی در لعنتی فتحه بوصل این نوع میدانند

سورة الزمر

بکسر همزه میخوان خالت وصل امهات ای شاه
بجا لا ینه از بهر کل با فتحه شو همراه
ز بعد لام در صیغه لیضل عن سبیل آمد
روایت از د قاری فتح یائی قل اقیل آمد
امن هو هست با تخفیف حرمی فاش گفتند این
دگر هم سالما با کسر لام ان حرف با تمکین

بکاف عبده برخوان عباده کام شیرین کن
بکسر عین وفتح دال و میدان جمع تحسین کن
دو ضم در کاشفات ضره یا فتح را دانند
چنین در ممسکات تقنطوا حر کسر نون خوانند
بضم قاف و کسر ضاد و فتح یا قضی الموت
برفع تا بخوان قاری وطی شر طست حسن صوت
حس
بجمع آمد مفازات ار تو دانی صد شرف داری
بلفظ تامرونی نون واحد کرد و می اری
مخفف هر دو نون در فتحت ابوابها اسند
در اینجا یا بیاء از غیر کوفیوست بی تهدید
اضافه بیخ وفتح تامرونی هست حرمی را
ارادنی الله اسکانست بهر حمزه ای دانا
بیا قبل از امرت فتح نافع وز سما انی
اخاف یا عبادی ساکن ای عمکین فتح منی

بنزد الذین

بنزد الذین اسرفوا دیگر عبادی را
بوقف اثبات و اسکان وصل فتح
ازسوف ابن تنها

سورة المؤمن

نونه عون مخاطب خوان او ای معرفت مراز
شد سکم آمد کاف پس یا دینکم پرداز
که بعد ش او ان اید عمر کوفیتون و ان خوانند
بتحقیق قراءت هر یکی نوعی سخن دانند
عجب نبود که او خوانی به یظهر با فساد نصب
ز او لفکن تو همزه ره همان بر دین احمد چسب
بقلب کسر تا ان میده که حجت فرض عین آمد
برفع عین میخوانی اطلع کز غیر ع آمد
نفر جارند اندر ادخلوا کسر وصل میخوانند
ولی در حال وصل و وقف خا مضموم کردا
قلیلا ما چه خوانی بعد و یتذکرون آمد

بیا خوان کز سما این صیغه با عیب نکو آمد
اضافه هشت یا اول ذروني باز ادعوني
بود در وصل فتحه وز سما مفتوحه سه انّي
بود فتح لعلّي از سما مالي به ادعوکم
هم از ایشان بجز یک مرد کز وی فتحه یا شد کم
به امري در الی الله فتح آور زاینه دان
تنادي بس تلاقي وصل ثابت ورش خواندان
بوصل آمد خلاف تو بهر دو حال ثابت آر
چنین. در روا تبعوني در حال وصل یا مقدار

سوره فصلت

بخوان نحسات ساکن که عمر کوفیان خوانند
اماله بهر بو الحارث درین خوانند کاکثرند
بدان یحشر بنون وضم شین اعدا را منصوب
که ارنا با سکون را توان ای صاحب اسلوب

زدوری

زدوری اختلاس کسر منقولست ای سامع
بفتح یا و حا یلحدون کسرا شو مانع
اگر تو ثمره را ثمرات خوانی جمع شد مفرد
ار نیم کو جه مه کو راست اسقاطش روا باشد
اضافه در دو موضع اولین شرکائی میدان
دویم ربّی برای نافع و بوعمرو فتحش دان
ولی قالون خلاف آورده اندر فتحه ای قاری
بگو بر سوره شوری بعون حضرت باری
اگر داری خبر یوحی ببیا نا فتح حا بر خوان
شنو یاد ریکاد ای قاری از اقوال استادان
وصاحب ینفطرن دارد این احکام مطلق بسبب
دگر نوتیه با اسکان صحح دشمن خوار و مغلوب بسبت
ز قالون اختلاس ار غیر قالون کو هشام آمد
باشباع آمده نهلو و تعالون هم کلام آمد

ندا آبشر یا فتح و یا اسکان

درود و ضمّه فکر حرف یکرکن تو در قران

اگر ما یفعلون خوانی بیا عرف است ای قاری

ینزّل ینزل در یا و نون فتح و سکون آری

ولیکن در ینزّل قبل غیث آ آگاه شو آنجا

اگر ینزل بخوانی شا دکردی حاصل ای دانا

بما کسبت بخوان بی فا اگر عم دوست میداری

جواری ثابت الیا بخوان یا حال وصل ای قاری

بجا لین ار کنی اثبات دا داری فهم در عالم

رباح است و بضم میم بعلم را یدان از هم

کبیر الاثم شین وارد دکر بر سالبست بر فتح لام

بخوانی یا یبو دسا کن بوجه نافع این پیغام

سورة الزخرف

بکسر همزه ام میخوان که حال وصل شایع شد

دکر با کسر آن کفتم تو فارغ عمر ضایع شد

مبادا غیر کوفیون مفر در یخرجون معلوم

جزء صد قست غیر فر یخشو فتح ناممد

عبادا الرعبد خوانی طرف ای دانا اگر اما انست

دکر قال بخوان قل را اگر صوتت ارمقا ما است

به سخر یا خلافی نیست سقفا فتح دا در بین

ولی عاقش چو ساکن بسا ختی کردم نزا بحسین

فکن تشدید در لما جز ایشان بحسب یاکسر

چو جاء انا بخوانی در عبادت کرده با شی قصر

وسل دا دی تو رخصت سلنا اسکان حسن شد

با ایه ایها در وقف صدق حرف من باشد

بوصل انها بود مرفوع ابن عامر این کفته

اسا ورجمع خوانده عزا ین دو حین سفته

سلف با ضمتان مبدا ان نوای دانا فر قاری

زغیر ح کف یصد ون ضم صاداری

بخوان ما تشتهی عاقل که غیر این سه میخوانند

فرح اور ثمو ها ارا لطیف ادغام می دانند

بسین یحسبون بارسلنا دالسّد اعراب

کدیهم حمزه ضم نافع انا میخواند ای احباب

بلفظ یرجعون از نعل ضم فتحه دد یق آمد

زغیر ق ون فتح ضم قبله حریف آمد

اضافه هست من یحیی بوصلش فتح همراه ا ست

عبادی فتح شعبه حال وصل از مردا آگاه است

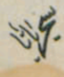
حکایت از سکون کوتم بحال الآن حذف نباقی

دکردریای اشعونی اثبات است الحاقی بز و صلا

سوا این دو نفر ردیت برفع یا همی خوانند

نعدت حرف ادغام است فی الیحیین دانند

فاسر نا امر کرا ادراك دارد ی می توان خواندن



سنجزیانا که مکتوبست حال وقف ها داندن

اگر نغلی بیا خوانی زغیر د وع آمد

بتا ش د فاعتلوه ضمه می آورد که زبن آمد

بهیر آنك از بعد ذق فتحه د وا باشد

اگر بیم از مقام اول دهی ضم مدعا باشد

بحال وصل فتح انّی هم حالتی دارد

که ورش اثبات یا در تر جمون در فاعتزلو آرد

به یا در لی جو فتحه آوری با شد طریق ورش

کسی بهتر ز قایل می نگوید اختلاف فرش

سورة الجاثیه

دو آیات در این سوره منون هر دو با کسر است

ترا فرصت بود یس ریح مفرد خوان که با قصر است

صفا دا دا کر با تا بخوانی تومنون ای یار

که من رجز الیم در سبا مذکور شد هشدار

لیجزی شد مکن برخوان بنون بعلش سواء را
بد و فتحه ز فرع از دیگران دو ضم در و محیاهم
غشاوة بغشوة شد و الساعة لاریب بنصبش فاش
بخوان لا یخرجون معلوم و فرصت برامهیا باش

سورة الاحقاف

لینذر تا اگر خوانی بدان بزی خلاف آورد
بغیر کوفیان حسنا به کرها ضم کاف آورد
شریک هر دو عاصم هر دو جا با ابن ذکوانست
نتقبل نتجاوز در احسن بنصب اسمانست
برای عرف و بهر دیگران هر دو بیا مضموم
برفع نون احسن خوان که بر نحوی بود معلوم
اتعداننی مدغم لطیف اما مشدد نون
لروح مدیو فیهم بیا حق لطف این قانون
أاذهبتم دو همزه هر دو با فتحه بود کامل

بیك

بیك ممنوع است با مدی برای این دو کس حاصل
ابلغکم گذشت و لا یری با ضم یا امد
(الا لیبهم [illegible] کبیم [illegible])
مساکنهم برفع از فن تا از ما سوی امد
بنصب نون اضافه چار او نعنی بفتح یا
چه مطلوبست اتعداننی بافتح دار دجا
دگر انی اخاف از حرمیان فتح و بزی لکنی
بود فتح از سه کس ضدند با هم شیعه و سنی

سورة محمد صلی الله علیه و آله

بضم قاف و کسر تا و قصرش قاتلوا میخوان
اگر حسن عمل خواهی جز این دو کم گفتم هان
اسن دانی بقصر از دیگران با مد همیخوانی
دگر هم انفا با قصر خلفش با وی ارزانی
عسیتم ذکر شد املی بهمز نصیحه معلوم است
بکسر لام و فتح یا ز با قون فتح مفهوم است

بکسر همزه در اسرارهم را اصحاب لایق
ببا و در یسلونکم به یعلم بیلو صادق
اگر در سلم کسر آری بسین قاری صفا دارد
بفتح از بهر باقون گر همی خواهی توجا دارد

سورة الفتح

بتوبه ذکر شد سوء و علیه الله هم در کهف
ببا لتؤمنوا با هر سه صیغه حد ندارد
سنؤتیه اولش قانون زحرمیا کفایت شد
بکم ضرا انضم ضاد میدانی هم روایت شد
کلام الله را برخوان بکلم فرصت غنیمت دان
به ندخله نعذبه تو نون کن فاضلی بخوان
حسبا یعملون با و شطاه طا تحریکست بکست
دلت را اگر ملالی هست کوی یار نزد
برای مرد آخر از ره با قصر میخوانی

که حکم سوء قد در کهف گفتم من تو میدانی
تبینوا را تثبتوا گفته ام وز میت با تخفیف
خبر دادم ترا تا آیت بزی کرده ام تعریف
ولا یلتکم از بوعمرو در با بی نشان دادم
به با در یعملون میخوان که نقلست این ز استادم

سورة ق

یقول با است از نافع تو صدق قول می دانی
بلفظ توعدون با را خبر دادم با سانی
بدان ادبار همزش کسر دارد ای فصاحت کیش
تشقق را بفرقان گفته ام ای یار خیر اندیش
سه با محذوفه دارد دو وعیدی ثابت اندر وصل
چو دانستی منادی ثابت الحالین داری اصل
زبزی و ز قنبل حال وقف اثبات با باشد
بمنادی چونکه برخوانی عنایت مطلقا باشد

برای نافع و بو عمرو حالا وصل تا بیت دالها
ز نظم من تراصد فایده است ای قاری قران

سوره الذاریات

بلام مثلما رفع آوری شاید صباح و شام
تلاوت چون کنی سلم سلام کردمت اعلام
بهر دو صیغه با عینش سکون راهم زعا کن
صعقه
بمیم قوم حفص آورد فراست زا حمایت کن
واتبعناهم از بصری و ذریاتهم با جمع
از و وز ابن عامر لیک نوری مید هد ابن شمع
که تا او ضم تا و آن دیگری با کسره میخواند
بتوحید و برفع تا ز بهر دیگران ماند
حکایت کن بذریاتهم بعد از بهم جانانا
بجمع و کسر تا یاقوت بفتح و حدت ای دانا
زلا لغو ولا تاثیم اندر بقره کردم یاد

الرحم

الیتناهم بکسر لام دادم نقل از استاد
بهمزانه بعد ش هو البر نصب می آور
ز من ای قاری دانا بکن ابجر فیها باور
مسیطر سین ز حفص آمد خلافی حمزه با اشمام
که خلاد ست از و ناقل ز یاقوت صاد خا نص دان
بضم یا همزان یصعقون کن ز هر دو شان نقلست بیحو
بفتح از دیگران باشد که دانشمندی از عقلست
درین سوره ز نزدیک هوی تا لفظ الاولی
اماله شرط دان و ز بهر بصری در ذوات التا
تو دانی بین بین و دش و ما کذب بتشدید است
تماروته شد عمرو نه هر دو ز نو عبد است
مناة را بمد دانی بنضری همزه می آور
کبیر الاثم شد ذکر و تشاهم از آن بگذر
ز کسر ایهات و عادا الاولی خبر دادم

نمودا دین فما ابقی سوی فن کوفت استادم

تو وقفش راهمی دانی برای دو الف آورد

زبهر دیگران بر دال ال شد وقفای دلبر

سوره القمر

سکون کاف چون دارد نکر تو خاشعا مخفی

که سنش را فرون یعنی فتحنا ذکر شد ای جان

با نعام و ستعلمون بتا فکرت صواب آمد

بدان یاآت محذوفه که هشت اندر حساب آمد

بیداع اثباتست در حالین بزی را

بوصل اثبات ج اصل ثبت در حالین

عذابی بس نذر در شش محل وصلا ج مالت زین

سوره الرحمن

که نصب از باء حب و ذا العصف و نون ریحان است

دران دو رفع در ریحان بحفص از شرط ایمانست

نز الخرج

تراه یخرج بضم یا و فتح را بود حاصل

بکسر شین تو لف ظ منشات از شعبه کن واصل

خلاف عنه والاکرام کفتم در سیف غ یاست

بر و فرصت غنیمت دان که هر امروز را فرداست

شواظ کسر شین دارد غا یس حق بود محفوض

به یطمثهن در اول همش ضم تر امفروض

بدان ابو عمرو تخییر در حصت یک بکسره یک بضم می بین در آخر ذالجلال الا ابن عامر و او می اری

برای دیگر آن یا ذوالجلال آمد ایا قاری

سوره الواقعة والحدید

برای کوفیا لا ینزفون میخوان بکسر زا

زبهر یا قیان فتحه است کفتم قبل این را

ارین

وحور عین بحفص هر دو شایع شد همینش نش

سکون را زعربا فهم کردی صدق می دا

قدرنا ال با تخفیف و شرب الهیم مفتوح است

سوا قالن بسر ءانا معزم استفهام مصفوح است

ز اولیاء نادر صافات ای قدوه دانستی

دگر بنذکرون بانشاه در خواندن توانستی

بموقع خواندن مواقع را که ایزد می دهد فرصت

اُخذ با ضم و کسر از بصری آمد داده این رخصت

برفع قاف در میثاقکم کل برفع لام

برای شامی و پس انظرونا همز قطعش نام

ز حمزه قبل از این گفتم یُضعَفه ببقره هست

الم توخذ بیثا کوباش و ما نزل تخشع بد است

برای عالمان تخفیف باقی دا و هر دو صاد

ز هر دو صیغه با تخفیف در نقلست از استاد

اتاکم خوان بقصر از بهر بصری حذف کن هو را

کما قبل غنی آمد برای عم توای دانا

یخلّدانی و رضوان را ببقره در نسا گفتم

کی

کسی هرگز ندیده این چنین درها که من سفتم

سورة المجادلة الی سورة التغابن

مکن فکر و بخوان یظّاهرون یَظهّرون هم هست

برای نافیان جز عاصم ای دانای بالادست

اگر در ینتجون تقدیم نون بر تا دهی خوب است

سکون در نون و فتح با و تا بس هر دو مطلوب است

مجالس خوانده عاصم دیگران مجلس همیخوانند

بنشین در انشزوا ضم عم و عمه هر دو خوش دانند

ابوبکر اختلاف آید اضافه رسلی آن مفتوح

تراکا فی بحزنون ز بصری هست تا مفتوح

رُعُب در آل عمران گفتم و کیلا تکون با تاست

خلافی در دولة مرفوع ای عاقل خدا داناست

جدر آمد جدار از حد اماله هست بصری را

زناری در اماله ذکر شد برگوی قادر را

دریجسوره اضافه دان یکی انّی اخاف الله
سکون از کوفیان و شامی است العلم عند الله ۲

سورة الممتحنة و سورة الصّف والجمعة والمنافقون

ضم یا اسکان فا با فتح صادش دار نافعون
در احزاب اُسوه کفتم تمسّکوا اشدد بسین حاصل
ز ساحر کفتمهٔ در مایده می یابدش واصل
مُتِمٌّ نوره جز فرع دبن تنوین و نصب آرند
بضم میم وکسر را زنور ابن جابری دارند
تنجیکم ز شامی نقل وانصار ادکر لله
نزولش از سما از دیکران انصار بالله
اضافه دو یکی من بعدی فتح از سما دارد
بدیشان شعبه یار انصاری با فتحه جا دارد
ندارد اختلافی جمعه در اعراب حرفای دوست
ولیکن از اماله نیست خالی کلمهٔ خوشبوست

بخوان یفصل بفتح وکسر صادا انکه یُفَصِّل نیز ها بضم یا و فتح فا و صادای مرد با تمییز ۲ دو تا باشد یُفَصِّل ضم و فتح کسر صاد ای یار ده

دکلها

١٦٥

زکلهای دکر برخوان خشب را خشب بی رحمت
لووا نافع اکون داده نصب نون ترا رحمت ۲
خبیرٌ پس بما پس یعملون با یا ست ای صادق
چنین نظمی بود شاه زمان را در خور ولایق

من سورة التغابن الی سورة الجن

نکفر خوان وند خله بنون از بهر عم قاری
یضعّفه ببقره ذکر رفت از مرد هشیاری
منون بالغُ امرُه بنصب را ز غیر عهین
کذا از وی نحو که تنوین حفظ امره می نما یدزین
اکل نکر او لائی و مبیّن قبل ازین جیده است
کسائی را عرف از دیکران عرفه وحسن بدست
زعم ندخله با نون ان تظاهر با الف کفتم
زجبریل او زان پس بیله در بقره دادسفتم
نصوحا ضم نون صدق و کتابه غیر ح با عین

تفوتن خوان بتشدید وفسحقا ربحی همزین

ءآمنتم کذشت اندر اصول ابدال کن اول

بحال وصل باوا و ازبرای قنبل ای اعقل

زسه کفته ام فستعلمون آخرین باتا

همچنان زانکه دراول خلافی نیست ای دانا

دو با اهلکنی اسکان زحمزه من معی ساکن

زمدلول سما محذوف ثان درروی شنو لیکن

نذیری با نکیری ورش را در وصل اثبات است

زنون در واو مدغم کفت در یس کرامات است

ءان کان زبکر و حمزه ان بمد الکه ثا دارد

بکهف انرا شنیدی یزلقونک فتحه یا دا در

بخوان قبله قبل با کسر قاف و فتح با از حرمد

اذن در مایده وان یابه لایخفی شد چون دو

به عنی مالیه سلطانیه در وصل حذف هاست

بهر وصال

بهر

بهر وصال اثبات ازبواقی دان خلاد اناست

قلیلا ما چون کفتی یؤمنون یذکرون میخوان

بیاد بهر و صیغه کفتمت ای نیک بده خوان

خلاف از مرد واحد ذال با تخفیف از اصحاب

بیا بعوج روا باشد سال خوان ساکن اطنابا

ولا یسئل بضم یا خلاف بزی آورده است

بمیم یومئذ فتحه روا باشد ادا کرده است

لفظی در للشوی دیکر نوتی یا فاوعی هم

اماله شایع است و ورش بصری بین خوان افهم

برای عالمان نزاعة منصوب با تنوین

برفع از باقیان مذکور اما نانست قبل از این

شهادات ازبرای حفص نصب ضم نون از [illegible]

بهم راهی شامی صاد ضم فتح و سکون از بی

برای دیکران باشد هر انکو وله خوانند

بجز این سه که کفتم فتحه را در هر سه میدانند
بخوان ودّا بضم واو بعد او خطایاهم هم
که شامی آورد این صیغه بر وزن قضایا هم
مضاف انش دعائی الحی و بیتی سه با آمد
ز بجز کوفیان اول بفتحه و در سما آمد
دوم با فتحه فتح آخر از حفص و هشام آور
اکر صاحب وقوفی میطلب توفیق از داور

سورة الجن الی سورة الانسان

درین سوره ندارد خلف فتح همزه وان جاد است
یکی بعد از الی دوم ان لو فتحه نا جادا ست
سیم ان المساجد جا ز مران لو استقاموا هم
چنین کسرش ندارد خلف بشنو رفع این اسمهم
اکر قیل از جز ابا بعد قولی آید ولی باقی
بود انثی عشر لی فکر فحسن را تو مشتاقی

بود اول و انه تا و انا بعد او منا
دکر المسلمون تا قون بکسره مسکنه املا
با انون که غیر کوفیان خوانند
بخوان نسلکه را و لما بکسر همزه صافانند
و انه لما
برای لام در لبدا ابیا و ضم مکن اهمال
برای فن بخوان قل انما بهر بواقی قال
یکی دارد اضافه دلحیان بعد شن امد باشد
ز مد لولی سما آن یا بغیر فتحه بد باشد
اشد کسر و طاء کسر واو و فتح طا باید
بقول بصری و شامی بدان قاری نباشد بد
برب المشرق آور حفص با کر صحبه میخواهی
بخوان ثلثی باسکان لام را چون ازو یکی الا هی
و نصفه بسر و ثلثه فتح فا یا تا ز کوفیون
بخفض هر دو نهر یا قیان می دان بود موزون
بکسر راء رجز از بهر قرات غیر حفص ای یار

نوا اذا ذ برای حفص و نافع حمزه کن تکرار

اذا بعد هش د بر ز ا زباقیان مستقر مفتوح

بود فا بهر عمر نافع بتا ما تذکرون ای روح

لاقسم خوانده قبل بی الف او انه ثانی را

برق با فتح را آمین ده مرد کانی را

بغیر نافع و ش بلی یحسون راوند رهن هم

بیا خوانند و من راق و سدی در کهف شد محکم

سوی حفص یمنی را بتا خوانند و او با یا

همی خوانند تلالات کسائی از ولا و صلا

بود تا آخر سوره که بین از بصری و ورش است

زیاقوت خالص الفتح است و دیگر تثبت العرش است

سلاسل خوان منون ای که صدق قول داد اذا تنی

بوقفش از الف لیکن نه بهر ابن سیر ای جانی

که عزم آمد بحلف عنهم اما فر خلافی نیست

دگر

دگر هر کس منون خواند بهر ش بر الف می ایست

قواریرا بتنوین حال وصل و وقف الف باشد

بهر دو لفظ ثانیت صدق قول من د و باشد

بتنوین لفظ اول د ان بحال وقف الف آرد

بلا تنوین و یم در وقف الف را در نمی آرد

بهر دو وقف حمزه بی الف ضد از هشام آورد

حمص اول الف وقفا بثانی بی الف داور

برای نافع و حمزه بخوان عالیهم ای قاری

بیا اسکان بها کسره که حمزه انکه داری

ز بهر حفص و نافع رفع هر دو دیگر و مکی راست

در اول حفص و ثانی رفع هر دو دیگر رفع اول خواست

بثانی حفص و حمزه حفص در هر دو روا دارد

تشاؤن را بتا خوان بهر کوفیون که جا دارد

زیاقوت یاست در روی و زد واد ادغام کبیر آگاه

شدی در اول اینسوره کفتم قبل ازین دلخواه
ندیر با ضم ذال آمد زمکی صدق دان این قول
زبصری وقتت با واو میخوان بی هراس هول
چو قدر با حشد بداست اکر خوانی دو انا شد
جمالت بی الف چون روضه عا بنا باشد

من سورة النبأ الی آخر القرآن

برای حمزه برخوان کلابثین را بی الف قاری
غساقا فتحت لیز هم ابد و کفتم کر تو هشیاری
یکی اندر زمروان دیکری در صاد مذکور است
کذابا را کذالش هست با تخفیف مشهور است
ولی انجاکه از بعد وی لا آید نه در اول
به رب حفص ذ کر کن قواعد را بدان مجمل
برحمن حفص آور نصرت از رحمن طلب میکن
برفع هر دو از بهر دیکرها طرب میکن
دو استفهام را در رعد کفتم من ولیکن کاس

باستفهام اولا اورند و دوم بین اخبار
بواقی راست استفهام در هر دو شنو از من
که لفظ ناخره از صحبه آمد بنیک و مستحسن
بهر دو سورهٔ حق مج خوانده تزکی و تصدی
طوی اکفتم بطه آن اماله یاد کن دانا
ز لفظ هل اتیک تا دحیها شد اماله اصل
فتنفعه بنصب عید و باقی رفع خوان بکفصل
اماله شد روا از اول اندر آخر آیات
بخوانش تا تلهی ای نکو رای کریم الذات
بفتح انا صببنا ثابت است از دیکران مکسور
بخوان همزه مخفف سجرت حق دان دلت پر نور
بشین در نشرت تشدید حق با شد همی خوانش
ز عین عام اند سعرت بتخفیف میدانش
ظنین با ظا بود حق نصر و مکردان ضاد هم خوانش

بواقی پس فتح لك سوای كوفیان دانند

برفع یوم لا تملك اگر خوانی تو حق باشد

الف از فاکهین افکن که عالم را سبق باشد

ختامه را اگر تو خاتمه خوانی روایت شد

یصلّی پس سعیرا ادرکا ز موی عنایت شد

برای یکم شد بل ران اماله حفص سکت آورد

بلفظ بل و زاین در چش کهتم حق نگه دارد

بنیا در ترکبن ضم بیا و رعم حنا دارد

بفتح از بهر تا بون گر همی خواهی تو جا دارد

بدل المجید حفص رخصت شد اگر خوانی

دو ضمه ده ظا ز محفوظ اگر مرد سخندانی

وما ادریک شد مذکور و ملتار امخفف کن

که غیر عاصم و شامی و حمزه خوانده ای گلبن

قدر تخفیف دال آور و بخوان بل یؤثرون یا یا

که

که بصری گوید ابن ج انی اماله ای شد دانا

تو دانی بین ورش در ذکری و در بسری

دگر کبری اماله کرده بصری بین باقی را

زغیر بکر و بصری تا یصلی فتحه دار آور

بنیا مضموم لا یسمع بضم کن لاغیه باور

که حق باشد همی را بهر نافع تا همی آری

بضم و ز دیگران با فتح و با نصبست ای قاری

سطر بین هشام آر دخلافی حمزه ار خلاد

میان صاد و زا اشمام کرده گفته این استاد

بواو و تر کسره شایع است اندر فک ر تشدید

کراری دو دو نبود چار با بصری کند تحدید

یکی لا یکرمون پس لا یحضون با کلون دیگر

یحبون و تحضون غیر کوفیین کند ازبر

بکسر جیء یا در لا یعذب فتحه دارد ذال

فیوثق

به تاهم فتحه کلا یو ثوق دو ای قاری مکن اهال

بر بی اکرمن دبی اهانن از سما فتح است

زوایدجا ربسری کالتین اثبات ان مدح است

بحال وصل از بصری و نافع نایبی بالواد

بحال وصل ورش آرد بهر دو حالت ارش یاد

بوجهین است قنبل حذف و اثباتش بحال وقف

بحال وصل اثبات آورد چون عرش آمد سقف

بیاء اکرمن یاء اهانن آورد اثبات

بحال وصل بزی در دو حالت ای کریم الذات

بوجهین است حال وصل لیکن اشهر اثبات است

بحال وقف حذف ان تر اقاری مباها نیست

بخوان رقبه بدو فتحه پس از قلت بنصب کاف

دکر او اطعم با فتح همزه و عین و میم ای صاف

بلفظ موصده همزه ز حفص و حمزه بصری

درین سوره

درین سوره و در همزه بدان علامه عصری

بدان در اخر والشمس فلا قایم مقام واو

فلا دیگر خلاف از بعد آو زبر ده این داو

اماله شد مقر را اخر ایات را الا

تلیها باطحیها حمزه را فتح است ای ملا

جمیعا این از بصری اماله آخر ایات

بهر دو سوره جز لفظ سجی ای شاهد ایات

که حمزه فتحه دارد در سجی بصری عمال آمد

به للیسری و للعسری دکر بینش مجال آمد

رفیقش ورش و در لم نشرح و والتین خلافی نیست

مگر اندر اصول این بنده را در علم الافی نیست

ز قنبل ان راه تقلست اماله شایع اندروی

ز نزدیک لیطغی تا یری ای مرد نیکو پی

اماله میکند بصری یری و الفاظ باقی را

بهبین البین خواند ورش هم بر کوی ساقی را

بکسر لام مطلع را اگر خوانی روا باشد

بریئه مد و همزه این دو کس را هر دو جا باشد

بخوان خیراً یره شراً یره در وصل با اسکان

بها بهر هشام ای عالم و علامهٔ دوران

بسوره صافات ادغام گفتم ما هیه بی ها

در آخر حالت وصلست و حمزه خواند این انیما

لترون بضم تا ز شامی مستقیم آمد

نه آن کو با ضمیر است آنکه بعد اوی جحیم آمد

مکن شد جمع برخوان مثل در عهد قاری

بیاور ضمتین از بهر صیحه چون سزاواری

بدون لایلاف از برای شامی آمد نقل

چنین ایلافهم یا است در خط نزد صاحب عقل

ولی در لفظ قرا متفق در یاد ریم صع

امامه

امامه عابدون هر دو و بیک عابد مشو قانع

علا یا و لی دین بفتح آرند و بزی را

خلافی هست فتحه لهب را خوان باسکون ها

که مکی گوید این حماله تا با رفع میخوانند

سوی عاصم دگر کفوا بضم فا علم دانند

بفتح واو هم و اسکان فا با همزه اند در وصل

بوقف ابدال همزه با الف میدان از این فصل

زباقون ضم فا از بعد وی همزه همی آری

فلق هم ناس را خلقی نباشد چون تو مختاری

حدیث حضرت ختمی پناهی وارد اند در ذکر

چنین آمد که احیاء قلوبست ای برادر ذکر

یکی پرسید از آن سرور چه چیز است افضل اعمال

بگفتا تر زبان بودن بذکر الله هر احوال

مر او را حلقهای ذکر بیرون تا که بزدایی

بدان صیقل تو زنگ از دل اگر ترسان ز عقبایی

ز حضرت نقل کو گفته ریاض الجنه حلق الذکر

ز امر فاذکروا آمد مرادش ذکر صاحب فکر

دل از ذکر خدا نرم است مانند زمین از نم

بدان نرمی مکن تقصیر و میدان دم غنیمت دم

حصار ذکر را میجو پناه از شر شیطانی

بروز حشر هم ذکرت نجات تست اگر دانی

زبانی را که حق داده بجز قرآن ذکر الله

اگر جاری کنی انها بکارت ناید ای آگاه

ترا عین زیان باشد اگر غافل شوی از وی

بقرآن دعا و ذکر مشغولی نما ای حی

چنین فرمود پیغمبر که حال مرتحل بهتر

بود نزدیک من از هر عمل ازان سرور

بدین معنی که چون توفیق ختمی یافتی قاری

بخوان

بخوانی قل اعوذ آخرین از دست نگذاری

کلام الله باز از فاتحه تا مفلحون خوانی

که باز آن ابتدای ختم باشد اگر دانی

ز بزی نقل شد تکبیر و او دارد ز مکی نقل

که مکی بر نخواهد خواند آن مرد کثیر الجهل

ز ابن عباس دارد او ز ابن کعب شد ناقل

که حضرت گفته مر او را کزین نکته مشو غافل

که چون از والضحی خوانی بهر سوره بگو تکبیر

در آخر ور نگوئی کرده این حکم را تغییر

بقول مکیان از کل قرآن باشد این تأکید

که میخوانند با تکبیر ازین دولت مشو نومید

یکی گوید که بعد از ناس و قبل از فاتحه آن نیست

به تیسیر و بنزد شاطبی بر عکس این مروی است

بنقلی آمده کز آخر و اللیل تکبیر است

ولی اشهر تو وقول اولین مردان بتقریراست
سبب آن شد که بعضی مشرکان از قصه ترسیدند
که ذو القرنین و یوسف در جهان بر کو چه بادیدند
ز حضرت در جواب آنجماعت بگفت من فردا
بگویم با شما در قصه آن هر دو مستوفی
نفرمود از عقب حضرت که انشا الله ای اصحاب
ازیشان رخ بگردانید و شد مشغول در محراب
نیامد وحی یکچندی و جمع مشرکان خوشحال
شدند از واقعه حضرت مشوش بود ازین احوال
که جبریل آمد و گفتا سلامت میرساند حق
بواو والضحی دادم قسم کای حجت مطلق
مشو دلگیر کز تو نمی آید غلط گفتند
که در بخشیدم از تو کردی زراهت مشرکان رفتند
بهر کاری که خواهی کرد انشاء اللهی میگو

که از

که از یمن همین الفاظ گردد آن عمل نیکو
چه ختم سوره شد حضرت ز شادی گفت این تکبیر
بنظم این نکته زین به کسی کم میکند تقدیر
ز اکثر نقل شد الله اکبر وز حسن گو راست
لقب این حباب از بزی ار د نقل و این گویاست
که قبل از وی بود تهلیل حاصل هر دو معمولست
اگر تهلیل اگر تکبیر میدان هر دو منقولست
قیاس وقف و وصلش را بسوره کن ز بسم الله
اگر آخر منون یا سکون باشد بشو آگاه

فی بیان المعایب فی القراءة

ز سحر دیار او ذکر کردم لیک در آخر
بیان سازم معایب را بمن ده لحظه خاطر
معایب در قراءت هست بیحد بنده بر گویم
از آنها بیست عیب ار گوش داری دی تسویم

یکی تضییع وآن جاوید ن الفاظ داننـدش

دوم تمطیط یعنی حرف لین با مد نخوانندش

سیم ترعید کان لرزش در آوازت شود پیدا

چهارم آمده ترجیع وان تکرار حروف را

دگر تطویل یعنی برکشیدن آواز بی هنگام

بحرفی جستن از حرفی بود و تنبه مر اورا تام

دگر نفخ است وان باشد دمیدن بی سبب گر زوی

مخفف شد مشدد باز ز رکزه ای مبارک پی

کدام است آنکه در غیر محل ادغام گردانی

دگر هم زمزمه کز یک دگر تمییز نتوانی

دهم دان عنعنه یعنی الف با همزه را خوانی عین

بخوانی عنعنه آن شد که تشدید آوری بر غین

دگر هم قلقله یعنی که ساکن را بجنبانی

که غیر قلقله باشد بدانی گر سخن دانی

محمد

یکی هم رغوه لرزانیدن مدات ان باشد

کز آن حرفی شود پیدا و فارسی از زبان با شد

وز الهاء تمتمه یعنی بتاها آورد تشدید

بمعنی تمتمه اظهار نون کردن در اخفا دید

بدان هم لکلکه یعنی مشدد کاف را آرد

ز بعدش همهمه شدت بها از دست نگذارد

دگر هم کشکشه یعنی که کاف فارسی خوانند

بحرف جیم زیم وسستی را در مراورا گویند

بود هم ربربه عیبی که حرف لام را چون را

ادا سازد دگر هم نبر و شد این بهمت ای دانا

کدام است اینکه آرد بر الف چون وقف افزاید

ز بعدش همزه کان همزه بعد از وی نمی باید

سخن مختصر سازم بهر عیبی نپردازم

بهر مویم هزاران عیب پس کردن نیفرازم

نمنمه

خدا ستار هر عیب است عیب ما بپوشاند
هنرها را شمارد عیب هر کو این نمیداند
الهی رحم کن بر من که در دستم بضاعت نیست
هنر عیب است آنکس را که عصیان هست و طاعت نیست
نگه دارد خدا از لغزش پا جمله قاری را
بفضل رحمت از ما دور دارد شرمساری را
بهر مویی که بر تن هست شکری هر نفس دارم
که در اتمام این توفیق را حق کرد در کارم
بحمد الله غم بردم تا بپایان کردم تمامی را
خریدم تا ابد از بهر خویش این نیکنامی را
الا ای خوش نوایان مسیح انفاس خوش باشد
بعالم هیچ منظومی ازین بهتر نمی باشد
نوای قاری بخوش نودی رب خالق باری
برای آخرت این توشه را از دست نگذاری

بیا قایل

بیا قایل بگو آمین که هنگام دعا آمد
مبارک نسخه آخر شد حصول مدعا آمد
حیاتی جاودانی مایهٔ اعزاز من باشد
بدنیا تا که باشم باز چون پوشش کفن باشد
مراد در قم موش تا بروز حشر این منظوم
شفیع من بود آن روز هم از وی بیم محروم
چو بر قم بگذراند از صراط و در بهشت آرد
بجنت هم رفاقت را من از دست نگذارد
بفضل رحمت در دنیی و عقبی هم قانع
کجا اجر عمل با وسعت رحمت بود ضایع
الهی مؤمنان را حشر کن با آل پیغمبر
بما روزی نما شربت ز جام ساقی کوثر
بقرآن بخش اگر تقصیر ما از حد برون باشد
رفیق ما کن او را تا که ما را رهنمون باشد

ز تو هر چیز می آید بجز نا همه آن کن
بعید بی بضاعت در خور انعامت احسان کن

چو دادی علم توفیق عمل کردن همی خواهم
اگر فضلت نگیرد دست سرگردان گمراهم

چو شد ختم این رساله روز شنبه ساعتی مسعود
قضا را فصل میزان عاشر شهر جمادی بود

که آید بعد از دو ماه رجب ای مرد دانشور
بعالم از جواهر گوهری نبود این خوشتر

مخاطب سیل ختم او را در آن دم بشنوای ناجی
برای سال اتمامش بگفتم درة التاجی

چو آمد این لآلی گوهر درج کلام الله
همان بهتر که باشد ختم این منظومه بسم الله

اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً

تمت الرسالة بعون الله فی تاریخ یوم الاثنین
فی خمس شهر ذی القعدة الحرام
فی سنة اربع سبعین
بعد الف
من الهجرة
النبویة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا کردم بنام آنکه از یک کاف و نون
آفریده بیستون این نه سپهر سرنگون

بعد نعت مصطفی و وصف آل مرتضی
بشنو از من تا بگویم وصف هر حرفی که چون

بایدش کردن ادا اندر کلام کردگار
تا تو باشی قاری قرآن نباشی مرد دون

بیست نه حرفست و هر یک را پنج از صفات
لیک بعضی را بود شش بلکه از شش هم فزون

جهر شدت انفتاح استفال اصمات
ان صفات دال آمد هم تقلقل در سکون

جهر رخوت انفتاح استفال اصمات
همزه ذال است ای رستم مشو مرد زبون

انحراف و انفتاح استفال اذلاق
جهر بین الشدة والرخوه بود دارا عیون

جهر رخوت انفتاح استفال اصمات

راء معجم راست وان دیگر صفیر ای ذو فنون

همس و رخوت انفتاح استفال اصمات

سین شین او را صفیر این را تفشی رهنمون

همس استعلا و رخوت اصمات اطباق نیز

هم صفیر از صاد باشد بشنوید ان عالمون

جهر استعلا و رخوت اصمات اطباق هم

استطاله لازم ضاد ای تو دور از هر جنون

جهر استعلا و شدت اصمات اطباق باز

هست در طا جمع دارد قلقله گاهی سکون

جهر استعلا و رخوت اصمات اطباق نیز

این صفات خمسه در ظا از کلام اید برون

جهر صاد ان انفتاح استفال اصمات

بین شدت والرخاوت باشد از عین عیون

[illegible]

جهر استعلا و رخوت انفتاح اصمات

غین را باشد صفات ای مرد خالی از جنون

همس و رخوت انفتاح استفال انذلاق

در وجود فا بود موجود ای ارمنقون

جهر استعلا و شدت انفتاح اصمات

قاف را باشد یکی دیگر تقلقل در سکون

همس شدت استفال انفتاح اصمات

هست اندر کاف کان کاف کن کاف یکون

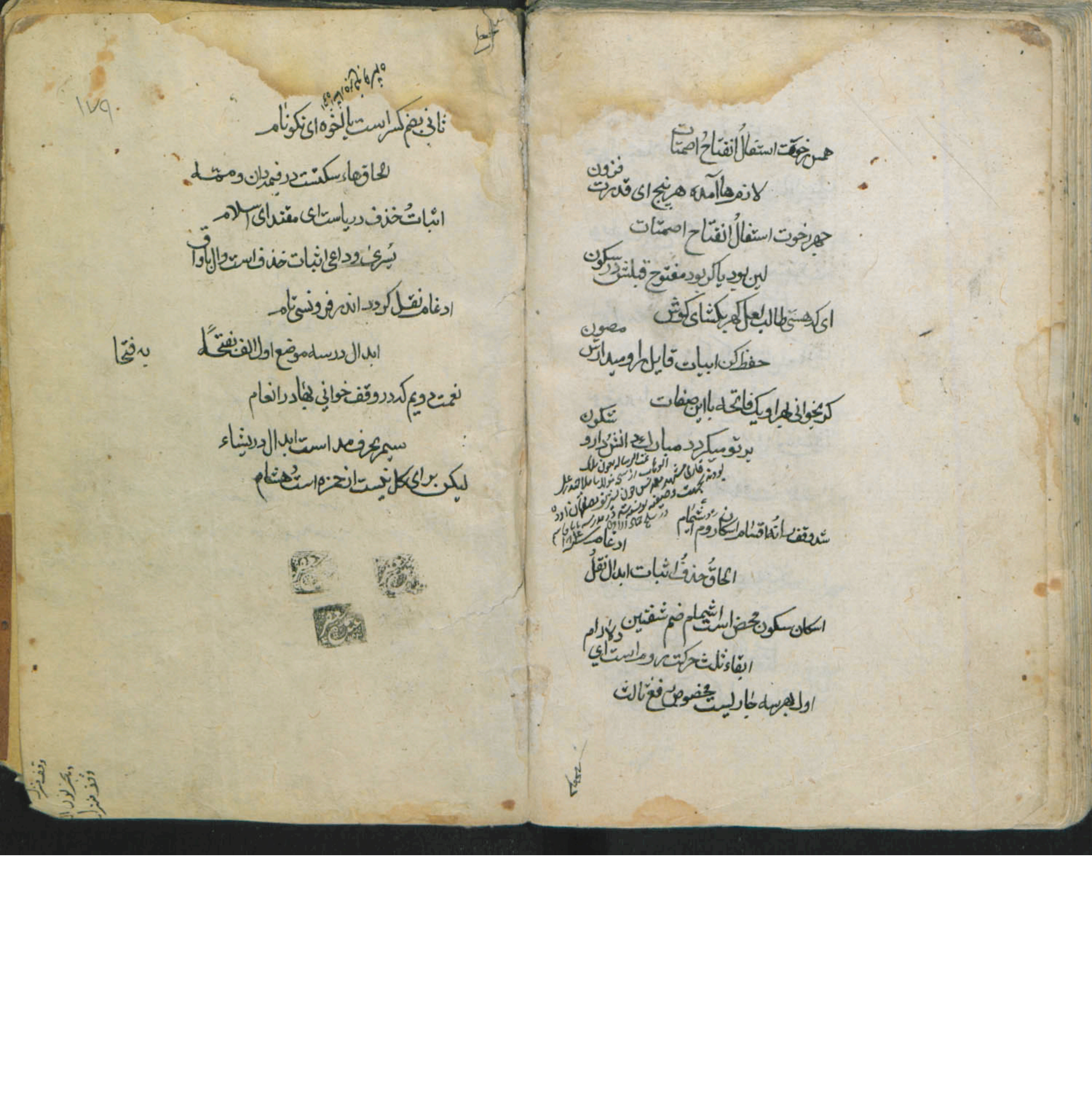
انحراف استفال انفتاح انذلاق

جهر بین الشدت والارخاوة جهر بین شوز مین

انفتاح استفال انذلاق از میم نون

جهر رخوت انفتاح استفال اصمات

واو قبلش فتح اگر باشد بولین در سکون


همس رخوت استفال انفتاح اصمتات
لازم ها آمده هر پنج ای قدرت فزون
جهر رخوت استفال انفتاح اصمتات
لین بود یا گر بود مفتوح قبلش در سکون
ای که هستی طالب علم گهر بکشای گوش
حفظ کن ابیات قایل را و سید ارش مصون
گر بخوانی بهر او یک فاتحه با این صفات
بر تو میگردد مبارک الفش دارو شکون
شد وقف انواع اقسام اسکان و روم اشمام
ادغام
الحاق حذف اثبات ابدال نقل
اسکان سکون محض است اشمام ضم شفتین دلارام
ابقاء ثلث حرکت روم است ای
اول بهر سه جاریست مخصوص رفع ثالث

ثانی بهم کسر است یا اخوه ای نکونام
الحاق هاء سکت در فیمه دان و ممه
اثبات حذف در یاست ای مقتدای اسلام
یسری و داعی اثبات حذف است و ال یا و اواق
ادغام نقل کردند اندر فرو نسی نام
ابدال در سه موضع اول الف بفتحه — به فتحا
نعمت دویم که در وقف خوانی بها در انعام
سیم بحر فمد است ابدال در نساء
لیکن برای کل نیست از حمزه است هشام



